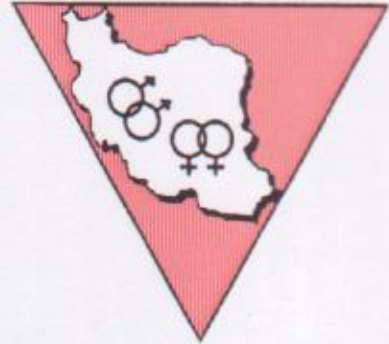


هومان

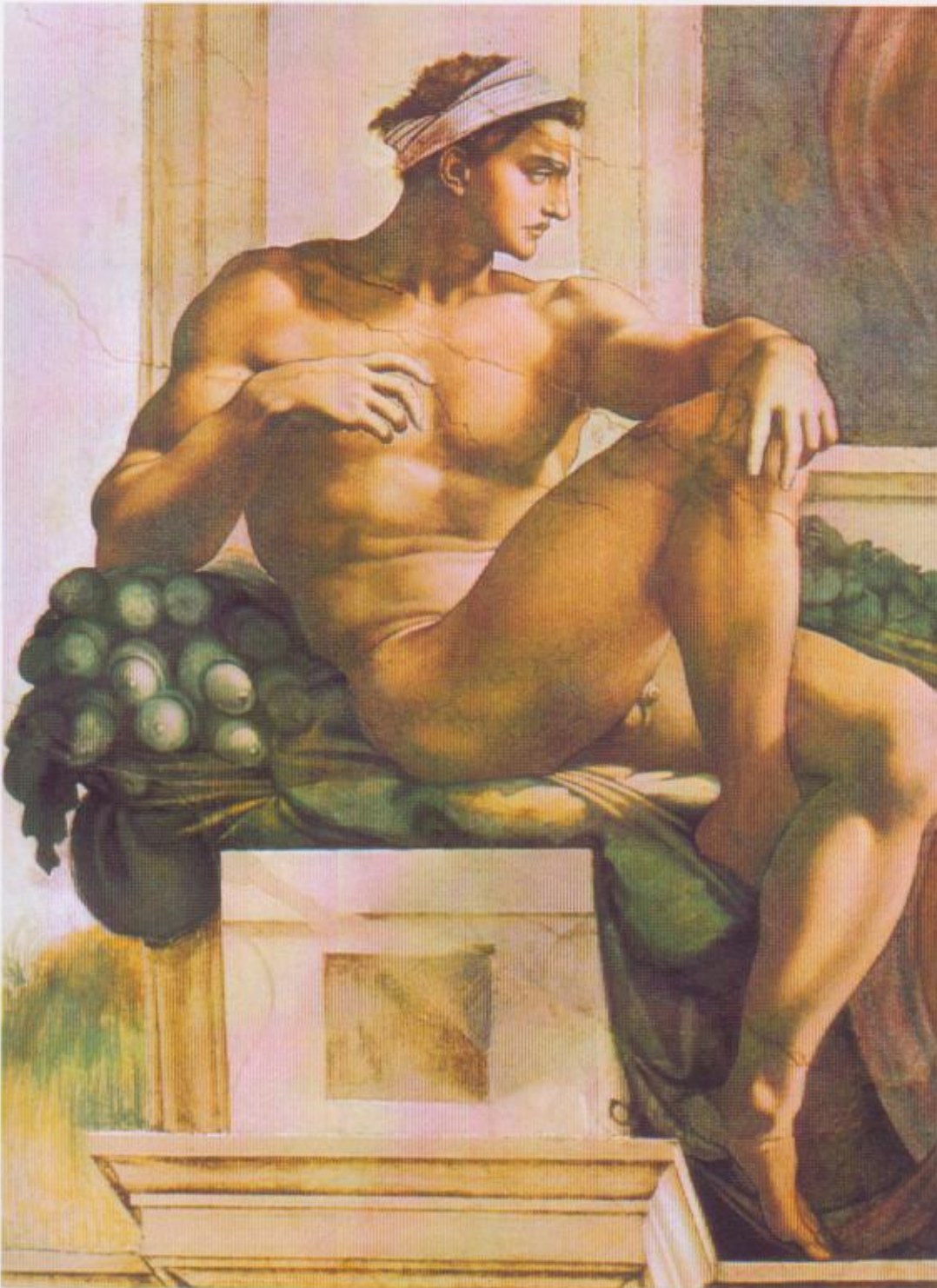
هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس‌گرایان ایران)

HOMAN THE GROUP TO DEFEND THE RIGHTS OF IRANIAN GAYS AND LESBIANS



سال دهم، شماره ۱۵

۱۹۹۹ / ۱۳۷۷



گاهنامه هومان

نشریه مطالعات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی درباره پدیده همجنس‌گرایی به زبان‌های فارسی و انگلیسی

از انتشارات هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس‌گرایان ایران)

سال دهم، شماره ۱۵، ۱۹۹۹ / ۱۳۷۸

سردبیر بخش فارسی: قباد

سردبیر بخش انگلیسی: پرند

- * حقوق چاپی گاهنامه هومان توسط قوانین بین‌المللی محافظت شده و چاپ و تکثیر مطالب آن از هر طریقی و به هر شکلی بدون کسب اجازه کتبی هیأت تحریریه هومان غیرقانونی خواهد بود.
- * گروه هومان صاحب امتیاز رسمی گاهنامه هومان است.
- * این نشریه با همکاری داوطلبانه نویسندگان و به سرپرستی سردبیر میهمان شماره طرح و چاپ می‌شود.
- * مطالب دریافتی متعلق به آرشیو هومان بوده و پس فرستاده نخواهد شد.
- * سردبیر هومان حق انتخاب و چاپ مطالب دریافتی و ویراستاری را برای خود محفوظ نگاه میدارد.
- * با تضمین رازداری، نام حقیقی کلیه نویسندگانی که از نام مستعار استفاده می‌کنند باید برای سردبیر مشخص شود.
- * گروه هومان گروهی غیرانتفاعی است و عواید حاصل از فروش گاهنامه تماماً صرف پرداخت مخارج چاپ و توزیع شماره‌های بعدی نشریه هومان می‌شود.
- * گاهنامه هومان با استفاده از حمایت‌های مالی دولت سوئد، وزارت بهداشت نروژ و اعضای هومان چاپ و توزیع می‌شود. بدینوسیله از این ارگان‌های محترم صمیمانه سپاسگزاری می‌کنیم.

کمک مالی به هومان را می‌توانید به حساب HOMAN و شماره حساب Postgiro 635 2630-5 Fd در سوئد واریز کنید.
هزینه اشتراک هومان برای چهار شماره با احتساب هزینه پستی:

سفارش از سوئد HOMAN C/O RFSL P.O. Box 3444, S-10369 STOCKHOLM-SWEDEN

برای اروپا ۱۳۵ کرون سوئد برای خارج از اروپا ۱۷۰ کرون

تک شماره ۴۰ کرون (با احتساب هزینه پستی)

سفارش در آمریکا: ۲۵ دلار آمریکایی برای چهار شماره، ۸/۵ دلار برای تک شماره

HOMAN - Florida P.O.Box 4431, Winter Park FL 32793, U.S.A. homan-fl@juno.com

HOMAN-LA P.O.Box 480691 Los Angeles CA 90048, U.S.A. homan-la@geocities.com و یا

نشریه هومان را می‌توانید از سایر شعب هومان دریافت کنید

HOMAN-NORWAY P.O.Box 2879 N-0608 Oslo, Norway.

HOMAN c/o Hein & Fiete, Pulverteich 21, 20 099 Hamburg, Germany.

HOMAN-UK BM Box 7826, London WCIN 3XX, UK.

فهرست مطالب

- یادداشت‌های سردبیر ۴
- اساسنامه هومان ۸
- اخبار ۱۰
- نشریات و هومان:
- نامه هومان - شعبه انگلستان ۱۴ نسیم
 - نشریه نیمروز: چه کسانی با همجنس‌خواهان و حقوق آنها مخالفند؟ ۱۴
 - عکس‌العمل کیهان لندن در مقابل هومان ۱۶
 - در حاشیه ۱۷ نادر
- مقالات:
- آغاز پایان ۱۸ حامد شهیدیان
 - دل شاد سعدی ۲۲ مجید نقیسی
 - اگر یزد دور است، گز نزدیک است! ۳۲ حسین ترکپور
- مصاحبه‌ها:
- دکتر پروانه ضیاء - «همجنس‌گرایی، خانواده، جامعه» ۳۴ آلبرت
 - گفتگو با دکتر هنری داودیان - «ا.ج.آی.وی: آنچه باید بدانیم» ۳۹ جمال
 - گفتگو با یک زوج همجنس‌گرای زن ایرانی ۴۳ پرنده
- فرهنگ و ادب:
- دیوید و بوریس ۴۸ مهنوش مزارعی
 - لحظه‌های خاکستری ۵۰ قباد
 - نقدی بر کتاب «مردی در حاشیه» نوشته فرهاد رستاخیز ۵۱ الهام
 - گفتگو با ساویز شفائی درباره شعر «مردک رقاص» ۵۴ قباد
 - دو شعر: «مردک رقاص» و «می رقصم» ۵۶ ساویز شفائی
- کتابها و نشریات رسیده ۶۰
- گوناگون:
- نامه‌ای از یک مادر ایرانی (زری قاسمی) ۶۱
 - پیرامون مقاله‌ای در هومان ۱۴ (پرویز) ۶۲
 - رد پای عشق و دو قطعه کوتاه (سارا ستایش) ۶۳
 - طنز (ایران شادمان) ۶۴

پادداشت‌های سردبیر

خرسندم از اینکه موقعیتی فراهم آمد تا بتوانم سردبیری نشریه هومان ۱۵ را عهده‌دار باشم. خرسندترم که با به انجام رساندن این مسئولیت، توانستم تجربه‌ای شخصی و دست اول از دشواری‌هایی که در تهیه و ارائه هر شماره این نشریه وجود دارد کسب کنم تا بتوانم ارزش زحمات سردبیران شماره‌های پیشین را بهتر بدانم و کوشش‌ها و بردباری سردبیران آینده را صمیمانه‌تر سپاسگزار باشم. لازم به تذکر می‌دانم که هیأت تحریریه هومان متشکل از افرادی است که در کنار مشاغل تمام‌وقت، در کنار دغدغه‌ها و گرفتاری‌های روزمره زندگی فردی، آن زمانی را که به عنوان اوقات فراغت برایشان باقی می‌ماند صرف پیگیری، گردآوری، بررسی، و نوشتن مطالب برای این نشریه می‌کنند. امید من این است که در مدت زمانی که این شماره را تهیه و آماده می‌کردم، اندک فرصتی جهت رسیدگی به امورات زندگی برای دیگر دوستانم فراهم آمده باشد تا بتوانند با خاطری آسوده و تازه‌نفس سردبیری شماره‌های آینده را بعهده بگیرند. از آلبرت، پرنده، نسیم (هومان انگلستان) و جمال که در تهیه این شماره مرا یاری کردند تشکر می‌کنم. از خانم اما دلخانیان که مسئولیت تایپ این شماره را عهده‌دار بودند سپاسگزاریم. از دوستانی که از اروپا، آمریکا، کانادا برای ما مطلب فرستاده‌اند متشکریم. کلیه مطالبی که پس از موعد مقرر دریافت شده‌اند و به علت محدودیت تعداد صفحات قادر به استفاده از آنها نبوده‌ایم، در اختیار سردبیر هومان شماره آینده قرار خواهد گرفت.

* * *

پیشروی در شناخت ارزش‌های انسانی و آگاهی‌های اجتماعی، که با تغییر و گسترش مفاهیم، تحولات مثبت را در زندگی ایجاد می‌کند، بدون شک ارمغانی است که گذر زمان با خود به همراه آورد؛ ارمغانی که آنانکه همواره برای رسیدن به مقامی والاتر در انسانیت می‌کوشند، گرامی‌اش می‌دارند.

کوتاهی در همگامی با این تحولات و درک مفاهیم تازه نتیجه‌ای جز عقب‌ماندگی ندارد و در چنین شرایطی البته طبیعی است که آسیاب‌های بادی می‌پوسند. جای تأسف است که عده‌ای از روشنفکران ما، در این همگامی با زمان وامانده‌اند و بر تخته‌سنگی در راه‌های متروکه نشسته، و تنها به تماشای منظره‌ای ثابت و صامت قانع هستند، و بر این تصورند که آنچه را که پیش رو دارند، تصویری کامل و نهایی است. روشنفکرانی که علیرغم زندگی در دنیای آزاد، و با وجود دسترسی به منابع وسیع اطلاعاتی و آموزشی، دانشی و پژوهشی، توقف را بر تحرک گزیده‌اند. اینگونه افراد، در واقع کسانی هستند که در روشنفکر بودن، زمانی شعله‌ای کشیده‌اند، اما آگاهانه یا از روی غفلت، در جریان گذر زمان خاموش شده‌اند.

براستی، آیا فردی را که با ادعای روشنفکری و آگاهی، تنها از ترس «خراب» شدن ذهنش، آشکارا از مطالعه نشریه، کتاب، و یا مقاله‌ای که پدیده‌ای را مطرح و بررسی کرده است خودداری می‌کند، می‌توان روشنفکری همگام با زمان نامید؟ آیا روشنفکر واقعی از وحشت «آلوده» شدن اندیشه‌اش از بحث و گفتگو پرهیز می‌کند و از فراگیری باز می‌ایستد؟ و آیا چنین عملی که از روی یک

پیداوری متعصبانه انجام می‌گیرد شیوه یک روشنفکر واقعی است؟

پیشرفت در شناخت، و آگاهی عمیق‌تر از ارزش‌های انسانی، و همچنین پیشرفت در علوم روانشناسی و جامعه‌شناسی، مدتهاست که همجنسگرایی را از اسارت تعاریف غلط «بیماری» و «انحراف جنسی» آزاد کرده و آن را به عنوان پدیده‌ای غیرانتخابی، سالم و طبیعی معرفی می‌باشد. و این پیشرفتی است که مدعیان پشتیبانی از حقوق و برابری‌های انسانی، روشنفکری و عدالتخواهی را به آزمون می‌گذارد. پیشرفتی که نقاب‌ها را پس زده و چهره شبه روشنفکر را از روشنفکر واقعی متمایز می‌سازد. پیشرفتی که درک آن «وسعتی است که در مخیله تنگ کرم روزنامه نمی‌گنجد».

* * * *

از سوی خود و دیگر همجنسگرایان ایرانی سپاسی صمیمانه از تنی چند از پشتیبانان هومان دارم. خانم الهام قیطانچی و خانم مهرنوش مزارعی با در اختیار گذاشتن نقد ادبی و داستان، و همچنین آقای مجید نفیسی و آقای حامد شهیدیان، با اجازه تجدید چاپ مقالاتشان، و آقای بابک سالاری با اهدای عکسی از مجموعه آثارش، حمایت خود را از «هومان» عملاً ثابت کردند. باشد تا اعتقاد راستین به برابری‌های انسانی، مسئولیت اجتماعی و شهادت اخلاقی هر یک از این افراد سرمشقی باشد برای دیگر روشنفکران تا از پیله محافظه‌کاری و خودسانسوری بیرون آمده و در راه رسیدن به جامعه‌ای که خالی از جهالت، تعصب، تبعیض و ستم جنسی است با ما همگام شوند.

* * * *

«چرا از زنان همجنسگرا مطلبی نیست؟»، سوالی بود که راجع به چند شماره اخیر نشریه هومان در برابر من گذاشته شد. هیأت تحریریه هومان، از آغاز سعی بر این داشته است که از زنان همجنسگرای ایرانی در تهیه این نشریه یاری بگیرد و نیمی از این گاهنامه را به مقالات، بررسی‌ها، و مسائل مربوط به ایشان اختصاص دهد. در طی تماس‌هایی که با سردبیران شماره‌های پیشین هومان داشته‌ام، واقفم که هر یک، نهایت کوشش خود را در جامعه عمل پوشاندن به این هدف بکار برده است. در تهیه مطالب برای این شماره، تنی چند از این زنان دعوت هومان را به همکاری پذیرفتند. ضمن تشکر از ایشان، امیدواریم که این آغازی باشد تا زنان همجنسگرا نقش فعال‌تری را در این زمینه به عهده گرفته تا با یاری و مشارکت یکدیگر نشریه‌ای پربارتر و ارزنده‌تر ارائه دهیم.

* * * *

اگرچه تعداد بیشماری از همجنسگرایان ایرانی مقیم دنیای آزاد هنوز همجنسگرایی خود را بر خانواده و دوستانشان علنی نکرده‌اند، حداقل این اطمینان برایشان وجود دارد که در صورت علنی کردن هویت جنسی و در صورت طرد شدن، نه تنها گروه‌ها و سازمان‌هایی جهت پشتیبانی فکری و روحی از آنها وجود دارند، بلکه قوانین رسمی‌ای هم در اجراست که از حقوق همجنسگرایان در مقابل تبعیض‌ها و آزارهای روحی و جسمی دفاع می‌کنند.

زندگی یک همجنسگرا در کشوری مثل ایران، که نه تنها سازمانی برای حمایتش وجود ندارد، بلکه قوانینی هم که هست، فقط برای آزار و شکنجه و مجازات و اعدام وی می‌باشد، واقعیتی است که تأسف و خشم هر انساندوستی را برمی‌انگیزد.

مایل بودم بخشی را به گزارشی از اوضاع زندگی همجنسگرایانی که در ایران زندگی می‌کنند اختصاص دهم. اما از آنجا که تماس برقرار کردن و در میان گذاشتن چنین تقاضایی برای آنها خالی از خطر نیست، در انجام این امر ناموفق بودم. از این رو از دوستانی که به ایران سفر می‌کنند درخواست می‌کنم تا در تهیه چنین گزارشها و مصاحبه‌هایی با ما همکاری کنند تا بتوانیم در هر شماره و بطور دائم، بخشی را به بررسی شرایط و زندگی زنان و مردان همجنسگرایانی که در ایران هستند اختصاص دهم.

* * * *

همانگونه که نتیجه هر کار نخستینی خالی از اشتباه نیست، این شماره هومان نیز به عنوان اولین تجربه من در سردیبری دارای اشتباهات و ایراداتی می‌باشد که به علت هیجان و شوقی که در تهیه‌اش داشتم از من پنهان مانده‌اند. ضمن اینکه پیشنهادها و انتقادهایی را که برای هرچه بهتر ساختن این نشریه اظهار می‌شوند باگشاده‌رویی می‌پذیرم، لازم به تذکر می‌دانم که جهت در نظر گرفتن، این پیشنهادات و انتقادات باید بصورت کتبی و با نام و آدرس فرستنده باشد و اگر در ارتباط با این شماره نشریه هستند، به آدرس هومان (لس آنجلس) ارسال شوند.

* * * *



لطفاً با علامت انتخاب‌های خود را مشخص کنید

نام:.....Name:.....

نشانی:.....Address:.....

- مایل هستم به عضویت گروه هومان درآیم.
- مایل هستم عضویت خود را برای سال ۱۹۹۹ تجدید کنم.
- مایل هستم با هومان بعنوان یک حامی همکاری داشته باشم.
- مایل نیستم که ارتباط خود را با گروه هومان حفظ کنم.

Order form :

تعداد.....نسخه از گاهنامه شماره ۱۵ هومان را برای من ارسال کنید
 اشتراک مرا برای چهار شماره گاهنامه هومان، با شماره ۱۵ آغاز کنید.
 تعداد..... نسخه از شماره‌های گذشته هومان را برای من بفرستید.
 شماره‌های موجود: ۱۴: ۱۰/۵ دلار ۱۳: ۸/۵ دلار ۱۲: ۸/۵ دلار
 ۱۱-۱۰: ده دلار (شامل هزینه پستی) بقیه شماره‌ها نایاب است.
 شماره ۱۵، بهای هر شماره ۱۰/۵ دلار (شامل هزینه پستی)، ۲۵ دلار برای ۴ شماره
 عضویت در هومان ۳۰ دلار (شامل یکسال گاهنامه هومان)
 توضیح: انتقاد و پیشنهادهای خود را در صفحه جداگانه ضمیمه کنید.
 فرم‌های سفارش را به یکی از آدرسهای هومان و یا سایر شعبه‌ها بفرستید.

HOMAN-FL P.O.Box 4431, Winter Park FL 32793 USA.
 HOMAN Norway, P.O. Box 2879, 0608 Oslo Norway.

اساسنامه گروه هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس گرایان ایران)

مصوب جلسه عمومی عادی ۱۳۷۸/۱۰/۱۶، ۱۳۷۸/۱۹۹۹/۱۶/۲۷

۱- نام:

گروه هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس گرایان ایران)

۲- اهداف:

- ۱- ۲: دفاع از حقوق، حیثیت و شرافت انسانی، هویت و امنیت اجتماعی همجنس گرایان ایرانی.
- ۲- ۲: تلاش برای مشکل کردن همجنس گرایان ایرانی.
- ۳- ۲: شناخت و معرفی همجنس گرایی به جامعه ایرانی.

۳- نحوه فعالیت گروه:

- ۱- ۳: گروه هومان و فعالیت اعضاء در گروه مستقل از وابستگی های فردی، نژادی، سیاسی و مذهبی می باشد.
- ۲- ۳: انتشار نشریه.
- ۳- ۳: ایجاد رابطه با تشکل ها و مطبوعات ایرانی بمنظور تبادل نظر و ایجاد تفاهم متقابل.
- ۴- ۳: تشکیل و شرکت اعضاء در جلسات علمی و سازنده در زمینه همجنس گرایی.
- ۵- ۳: کمک و حمایت از کلیه همجنس گرایان ایرانی در محدوده امکانات گروه.
- ۶- ۳: تشکیل جلسات فرهنگی و تفریحی.

۴- عضویت و وظایف اعضاء:

- ۱- ۴: هر فرد ایرانی همجنس گرا و یا دوجنسی می تواند با قبول تمام مفاد این اساسنامه و پرداخت حق عضویت سالانه به عضویت گروه در آید.
- ۲- ۴: افراد غیرایرانی و غیرهمجنس گرا که تمایل به همکاری برای نیل به اهداف گروه را دارند نیز می توانند با پذیرش اساسنامه و پرداخت حق عضویت و تصویب هیئت مدیره به عضویت گروه در آیند.
- ۳- ۴: فقط هیئت مدیره حق دسترسی به نام و مشخصات اعضاء را خواهد داشت و اعضاء می توانند با نام مستعار به فعالیت بپردازند.
- ۴- ۴: حق عضویت و کمک مالی پرداخت شده به پرداخت کننده آن برگردانده نخواهد شد.
- ۵- ۴: مبلغ حق عضویت با تصویب جلسه عمومی گروه تعیین خواهد شد.
- ۶- ۴: هر عضو اخلاقاً موظف به همکاری مستقیم و غیرمستقیم در فعالیت های مذکور در بند ۳ می باشد.
- ۷- ۴: چنانچه فعالیت عضوی مغایر اهداف گروه تشخیص داده شود هیئت مدیره می تواند عضویت فرد مزبور را بحالت تعلیق درآورده و موضوع را به جلسه گزارش دهد و جلسه عمومی در مورد ادامه عضویت و فعالیت عضو مزبور تصمیم خواهد گرفت.

۵- اجلاس عمومی عادی:

اجلاس عمومی عادی یکبار با فاصله ۱۴ - ۱۰ ماه تشکیل می شود. در جلسه عمومی عادی مواد زیر مورد بررسی قرار می گیرند:

- ۱- رسمیت جلسه.
- ۲- انتخاب رئیس جلسه و دو منشی.
- ۳- گزارش فعالیت های سال گذشته و گزارش مالی از طرف هیئت مدیره.
- ۴- بحث و بررسی در مورد فعالیت های سال گذشته.
- ۵- بررسی پیشنهادات رسیده از طرف اعضاء گروه و اخذ تصمیمات لازم در مورد آنها. فقط پیشنهاداتی مورد بررسی قرار خواهند گرفت که متن آنها دو ماه قبل از تشکیل جلسه به هیئت مدیره اطلاع داده شده باشند.
- ۶- تصمیم به ادامه فعالیت گروه تا جلسه عمومی بعدی.

۷- انتخاب سخنگوی گروه و سایر اعضای هیئت مدیره تا جلسه عمومی بعدی.

۸- پایان جلسه عمومی.

۶- اجلاس عمومی فوق العاده:

۶-۱: اجلاس عمومی فوق العاده در صورتی تشکیل می‌گردد که حداقل یک سوم اعضای گروه و یا اعضای هیئت مدیره تقاضای تشکیل آنرا کرده باشند.

۶-۲: برنامه جلسه عمومی فوق العاده می‌تواند تمام مواد موجود در جلسه عمومی عادی (بند ۵) را در بر داشته باشد.

۷- رسمیت جلسات عمومی و تصمیم‌گیری:

۷-۱: جلسات عمومی فقط با حضور اعضای گروه تشکیل می‌شوند. برای شرکت در اجلاس عمومی عضو باید حداقل سه ماه قبل از تشکیل جلسه عمومی، عضو گروه شده باشد. اعضایی که کمتر از سه ماه عضو گروه باشند می‌توانند با تصویب هیئت مدیره در جلسات عمومی شرکت کنند.

۷-۲: هر عضو دارای یک حق رأی خواهد بود. رأی‌گیری مخفی است و تصمیمات با اکثریت آراء حاضر معتبر و قابل اجرا خواهد بود.

۷-۳: اعضایی که امکان حضور در جلسه عمومی را ندارند می‌توانند به دیگر اعضای گروه کتباً رأی وکالتی بدهند. فتوکپی وکالت‌نامه‌ها باید برای هیئت مدیره ارسال گردد، بطوریکه ۳ هفته قبل از تشکیل جلسه عمومی بدست آنها رسیده باشد.

۷-۴: تغییرات احتمالی در اساسنامه از وظایف جلسات عمومی می‌باشد.

۸- هیئت مدیره:

هیئت مدیره حداقل از سه عضو ثابت (باید عدد فرد باشد) و دو عضو علی‌البدل تشکیل می‌شود.

۹- وظایف هیئت مدیره:

هیئت مدیره می‌تواند بجز سخنگوی گروه بقیه مسئولیت‌ها را به هر نسبتی بین خود تقسیم کند. وظایف هیئت مدیره به شرح زیر است:

۹-۱: انتشار یک نشریه بعنوان ارگان سراسری گروه.

۹-۲: اداره امور مالی.

۹-۳: ارسال دعوت‌نامه برای تشکیل جلسه عمومی عادی. دعوت‌نامه باید شامل تاریخ، محل تشکیل و برنامه جلسه به همراه متن پیشنهادات رسیده باشد. دعوت‌نامه‌ها باید تا دو ماه قبل از تشکیل جلسه برای کلیه اعضای ارسال شده باشند.

۹-۴: در صورت تقاضای تشکیل جلسه عمومی فوق العاده (مطابق بند ۶)، هیئت مدیره موظف است که تاریخ، محل و برنامه کار جلسه عمومی فوق العاده را تنظیم و آنرا حداکثر ۳ هفته بعد از دریافت تقاضای تشکیل آن برای کلیه اعضای ارسال دارد. تاریخ تشکیل جلسه عمومی فوق العاده نباید از ۸ هفته پس از دریافت تقاضای تشکیل آن تجاوز کند.

۹-۵: تنظیم و ارائه گزارش کتبی از عملکرد هیئت مدیره در طول یکسال گذشته و گزارش مالی به اجلاس عمومی.

۹-۶: انتخاب نماینده و یا نمایندگان گروه برای شرکت در جلسات علمی و فرهنگی با توجه به صلاحیت عضو.

۱۰- اعتبار تصمیمات هیئت مدیره:

تصمیمات هیئت مدیره با توافق اکثریت اعضای ثابت معتبر و قابل اجرا خواهد بود. در صورت غیبت هر یک از اعضای ثابت، یکی از اعضای علی‌البدل حق رأی خواهد داشت.

۱۱- مالی:

۱۱-۱: درآمد گروه از محل فروش انتشار نشریه گروه، حق عضویت و کمک مالی افراد و سازمان‌های دیگر تأمین می‌گردد.

۱۱-۲: موجودی گروه در یک حساب بنام گروه و با حق امضاء دو نفر از اعضای هیئت مدیره نگهداری خواهد شد.

۱۱-۳: هیئت مدیره بطور انتخابی کار می‌کند.

۱۱-۴: درآمدهای گروه فقط صرف هزینه فعالیت‌های مذکور در بند ۳ می‌گردد و کلیه هزینه‌ها با تصویب هیئت مدیره انجام می‌گیرد. شرکت نمایندگان گروه در جلسات علمی و فرهنگی در کشورهای مختلف فقط با کمک مالی گروه (در صورت توانایی گروه)، مؤسسات دیگر و یا با هزینه شخصی شرکت کنندگان امکان‌پذیر خواهد بود.

اخبار

قبول پناهندگی یک همجنسگرای ایرانی در سوئد

یک همجنسگرای بیست و هشت ساله ایرانی که طراح صنعتی است و در موقعیت اخراج از کشور سوئد بود، در ماه ژوئن موفق به دریافت پناهندگی شد.

وی پس از اینکه همجنسگرایی اش در طول انجام خدمت نظام وظیفه برملا شد، ایران را ترک کرد و در طول سه سال گذشته در سوئد زندگی می کرد.

در جلسه ای، هیئت مشول استیناف بیگانگان سوئد، براساس موازین انسانی، تصمیم به اعطای پناهندگی به این همجنسگرای ایرانی [بنام] امیر را گرفت. هیئت مشول تحت تأثیر گزارش روانشناسی که شرایط پزشکی شخص مزبور را که دو بار قصد خودکشی کرده بود، قرار گرفت.

امیر که تحت مراقبت پیوسته در یک کلینیک روانی بسر می برد، بوسیله وکیل خود لینا ایساکسون (Lena Isaksson) از تصمیم هیئت مشول آگاهی یافت. ایساکسون به جراید گفت: «او [امیر] ساکت بود و بدشواری مطلبی را که به او گفتم باور کرد.»

خواهر امیر که در سوئد زندگی می کند گفت: «بعد از تمامی مشکلاتی که تا بحال داشتیم این بهترین خبری بود که تمام عمرم شنیدم.» امیر در شرایط خطرناک [روحی] بسر می برد. اما پس از این، رنج های او بسر خواهد آمد. بهر حال او نیازمند مدت زمان مدیدی برای بازیافتن بهبودی خود است.

برخورد یک همجنسگرای ایرانی با اداره

مهاجرت انگلستان

اگرچه سیستم اداره مهاجرت انگلستان به منظور محدود کردن پاره ای از موارد استیناف می شود، با تقاضای پناهنده همجنسگرای ایرانی، مهرداد جودت، برای حضور در دادگاه عالی موافقت شده است.

قاضی که در ماه فوریه مورد مذکور را برای بازنگری قضایی تأیید نمود، همچنین [آقای] جودت را که از ماه نوامبر در بازداشت بسر می برد، با تأمین قرار ضمانت آزاد کرد.

دو مسئله در رابطه با این قضیه مطرح می شود: آیا همجنسگرایان زن و

مرد بعنوان یک گروه اجتماعی (تحت قرارهای کنوانسیون ژنو برای پناهندگان) می توانند مشمول داشتن حق پناهندگی به علت تحت پیگرد قرار گرفتن در کشور خود باشند؛ و آیا می توان پذیرفت که اگر در صورت مخفی نگاه داشتن تمایل جنسی خود، از ایمنی [حقوقی، فردی و اجتماعی] برخوردار گردند، می باید به زادگاه خود بازگردانده شوند؟

یک مفتی حقوقدان اداره مهاجرت (انگلستان) به اتخاذ چنین نظری رسیده که اگر آقای جودت موی سرش را کوتاه کند، و در ملاءعام آرایش نکند، در آن صورت حتی اگر بوسیله محتسبان (هویتش) تشخیص داده شود، آنها متقاعد خواهند شد که او راه و روش خود را تغییر داده است.

یک دیوان استیناف اداره مهاجرت (انگلستان)، در مقام مقایسه با سیگاری ها و چپ دستان، براساس اینکه همجنسگرایان یک گروه اجتماعی به منظور مهاجرت تلقی نمی شوند، تصمیم عدم اعاده پناهندگی برای (آقای) جودت را تأیید کرد.

پزشکان ایرانی به دادگاه احضار شدند

سه پزشک که در مرکز انتقال خون شاغل هستند بخاطر مرگ چند نفر که به دلیل انتقال خون آلوده به اچ.آی.وی به آنها که موجب بیماری ایدز می گردد، به دادگاه احضار شدند. سخنگوی سازمان بیماریهای مسری (Haemophilic) احمد قویدل، در گفتگویی با رادیو بی بی سی اظهار داشت که از میانه سال ۱۹۸۰ پس از دریافت خون آلوده، حدود هشتاد نفر، که بسیاری از آنها بچه ها هستند، جان خود را از دست داده اند.

خون آلوده از فرانسه وارد شده بود، که یک وزیر پیشین بهداشت در آنجا، به دلیل قصور در شناسایی ویروس اچ.آی.وی در خون، محکوم شده بود. این سه پزشک ایرانی نیز با همان اتهام روبرو هستند.

برطبق آمار رسمی، تا بحال در ایران صد و شصت نفر از ایدز مرده اند و حدود هزار و پانصد نفر اچ.آی.وی مثبت هستند. اما پزشکان عقیده دارند که این آمار نمایه کوچکی از حقیقت ماقوع است. مقامات مشول اظهار می دارند که بیشترین آتھائی که مبتلا به اچ.آی.وی شده اند، جزو معتادین به مواد مخدر هستند. هرآینه پزشکان اظهار می دارند که بسیاری از کسانی که مبتلا به ویروس شده اند، بخاطر روابط جنسی بدون حزم در کشورهای همسایه بوده است.

برسمیت شناخته شدن زوج‌های همجنسگرا

بیستم ماه می ۱۹۹۹، به عنوان نقطه عطف دیگری در تاریخ تحولات اجتماعی کانادا و بالاخص جامعه همجنسگرای آن ثبت خواهد شد. در اینروز، گام مهم دیگری در راستای مبارزه برای مساوی کردن حقوق مدنی همجنس‌گرایان این کشور برداشته شد. در چنین روزی دادگاه عالی کشور رسماً اعلان نمود که قوانین مربوط به خانواده در کانادا که به منظور دفاع از حقوق افراد در این واحد اجتماعی اتخاذ شده‌اند، یکسره و آشکارا روجهایی همجنس‌گرا را از دور حذف و آنها را از هرگونه حقوقی محروم می‌نمایند. ساختار این قوانین به نحوی طرح‌ریزی شده‌اند که تنها تعریفی که از «زوج» یا «همسر» بدست می‌دهند، نوع دگرجنس‌گرایانه آن است (زوج مشکل از یک زن و یک مرد) و از اینرو زوجهای مشکل از دو زن و یا دو مرد را برسمیت نشناخته و نهایتاً برای آنها حقوقی نیز قائل نمی‌شوند. بعنوان مثال، طبق قوانین قبلی، چنانچه اگر زن و مردی در یک زندگی مشترک از یکدیگر جدا می‌شدند از پس این طلاق، یکی از آنها - که تاریخاً زنان بوده‌اند - در موقعیت مالی ضعیفی قرار می‌گرفت، دیگری موظف به تقسیم اشتراکی کلیه دارایی می‌شد؛ در صورتیکه چنین قانونی شاملی حال زوجهای همجنس نمی‌شده. لازم به ذکر است که تعریف این قانون از «زندگی اشتراکی» لزوماً ازدواج از طریق مراجع رسمی نبوده و به هر زن و مردی که طی مدت معینی زیر یک سقف زندگی اشتراکی داشته بوده باشند، اطلاق می‌شده. بدنبال تشخیص هشت بر یک قضات عالی کشور، چنین قوانینی ناعادلانه و مغایر حقوق بشر بوده و نتیجتاً هیئت داوران بلندپایه دستور بازنویسی آنها را به سران استانها و دولت فدرال صادر نموده، بطوریکه در قوانین آتی حقوق کاملاً یکسان برای زوجهای دگر و همجنس‌گرا در نظر گرفته شود. چرا که هر دو گروه بطور یکسان از ایجاد کانون خانواده لذت و به همان نسبت از شکسته شدن آن می‌توانند در رنج و عذاب باشند، مگر نه این است که همه از نوع انسان هستند و یکسان در نزد قانون. مضافاً اینکه، عدم بهره‌مند ساختن زوجهای از یک جنس، چیزی نیست غیر از محروم ساختن ایشان از جایگاه انسانی‌شان، زیر سؤال بردن صداقت کلام آنها در مورد ساختار خانواده‌هایشان بر اساس کلیشه‌های اجتماعی، پیش‌داوریه‌ها و تعصب و تبعیض که در سرشت خود به خلاف تعریف و تشخیص قوانین کانادا از «انسان» و حقوق فردی و اجتماعی اوست.

و اما منشأ چنین تحوّل تکان‌دهنده‌ای چه بوده؟ یادآوردنی است که تلاش پیگیر و خستگی‌ناپذیر یک زن همجنس‌گرا در طی هفت سال در پیچ و خم‌های سراسراهی دستگاه عدالت کانادا منجر به چنین تغییر اساسی‌ای گشته. داستان بر این قرار است که پس از دوازده سال زندگی مشترک، دوزن از اهالی تورونتو - که از آنها به اسامی مستعار M و H یاد می‌شود - طی کشمکش‌های متوالی از یکدیگر جدا می‌شوند، اما، تحت شرایطی که M عملاً بی هیچ اندوخته‌ای از زندگی مشترک با همسرش، به حال خود رها می‌شود. بر همین اساس، M شکایتی جهت بازستانی حتی خود از H به

دادگاه خانواده استان انتاریو تسلیم می‌کند. از آنجایی که این قوانین جایی برای خانواده‌های همجنس‌گرا نداشته‌اند، شکایت M مردود شناخته می‌شود. با این حال M تسلیم نشده و شکایت را به دادگاه فرجام استان انتاریو می‌فرستد. در این دادگاه قاضی آگاه و با وجدان اعلام می‌دارد که بر اساس ساختار قوانین خانواده استان انتاریو، مورد M رد محسوب می‌شود اما، این سلسله از قوانین خود نیز مغایر قانون اساسی کشور در زمینه دفاع از حقوق شهروندی می‌باشد. از اینرو، شکایت M پروانه راهیابی به حضور در دادگاه عالی کشور و به دفاع از حق خود را بدست می‌آورد که نهایتاً نه تنها در بازستانی حقوقی فردی خود موفق بلکه باعث تغییر اساسی در کلیت قوانین خانواده استان انتاریو و متعاقباً سراسر کشور می‌شود.

طبق دستور دادگاه عالی کانادا، استانها و دولت فدرال، موظف به بازنویسی قوانین خانواده در شش ماه آتی هستند، در غیر اینصورت، استیضاح خواهند شد. در میان حقوقدانان، وکلا و سیاستمداران مختلف عکس‌العملهای مختلفی دیده و شنیده شد. بعنوان مثال، نخست وزیران استانهای آلبرتا و انتاریو که در ربودن گوی سبقت در «راست‌گرایی» و محافظه‌کاری یکی از یکی دیگر زبردست‌تر هستند، با کراهتی خاص از اجبار در پیروی حکم دادگاه عالی کشور یاد کردند. در مورد اولی، نخست وزیر Klein از حزب The Reform Party اعلام داشت که تا آنجا که ممکن است در به تعویق انداختن اجرای قوانین جدید تلاش خواهد کرد. Mike Harris، نخست وزیر استان انتاریو از حزب The Progressive Conservative Party نیز ابراز کرد که «گرچه این نوع تعریف از «خانواده» تعریف من نیست، اما چاره‌ای غیر از پیروی از قانون نداریم.» (The Globe Mail, P:Front). در میان سایر احزاب سیاسی کانادا احزاب The New Democrat Party در سطح فدرال و استانها پشتیبانی خود را از رأی دادگاه عالی صراحتاً اعلان کردند.

اتفاقاً جامعه همجنس‌گرایان کانادا نیز از گونه‌گونه بودن در نظرات خود نسبت به رأی دادگاه مبرا نبوده. بعضی از کامیونیتی‌ها، پس از اختتام دادگاه ساعتها به جشن و پایکوبی مشغول بوده‌اند، چرا که چنین اتفاقی قانونی‌ای را موفقیتی بس بزرگ و با ارزش تلقی می‌کنند. بعضی از افراد کامیونیتی نیز ابراز ناخشنودی کرده‌اند، چرا که از این پس باید در انتخاب دوست و مدت زمانی که با یکدیگر سپری می‌کنند دقت بیشتری به خرج دهند! چنین اظهارات دوگانه‌ای در سطح صاحبین مشاغل و شرکتهای تجاری و اداره‌جات دولتی نیز به چشم می‌خورد. چرا که اینگونه نهادها نیز باید از این پس، موارد حقوقی-مادی خود را نسبت به کارکنان همجنس‌گرای خود طبق قوانین جدید تغییر دهند - گرچه این موضوع برای بعضی از آنها کم‌خرج نخواهد بود - در غیر اینصورت وعده ملاقات در دادگاه عالی خواهند داشت.

و اما در مورد بازتاب خبر در نشریات فارسی زبان مونترال: هیچ، هیچ، یوخدی. گویی خبری که مطبوعات و سایر رسانه‌های ارتباط جمعی کشور را چون موجی خروشان ناآرام کرده بود، برای آقایان ویراستار ایرونی، «شتر دیدی ندیدی» محسوب شده. بعضی از دلایلی احتمالی‌ای که در عدم بازتاب چنین خبری در نشریات فارسی زبان مونترال می‌توانسته‌اند دخیل بوده باشند

بچاپ رسیده که بطور رایگان در اختیار علاقه‌مندان گذارده می‌شود. برای کسب اطلاعات بیشتر می‌توانید با هومان (شعبه آلمان) و یا با آدرس زیر تماس بگیرید.

(Binationale Paare Im Recht)

Binationale Paare

LSVD-NRW

Postfach 10 34 14

50474 Koln, Germany.

از این قرارداد: جو محافظه کارانه کلی (منهای یک عده خاصی) از جامعه ایرانی موثرال نسبت به موضوع هم‌جنس‌گرایی و دفاع از حقوق این اقلیت جنسی، عدم جسارت و شهادت اخلاقی «ژورنالیستها»، مسائل مادی مربوط به گرفتن آگهی از صاحبین مشاغل ایرانی و خودشیرینی برای عوامل رژیم ددمنده جمهوری اسلامی.

حسین ترکپور - ایران شادمان، کانادا

۲۲ جون ۱۹۹۹

گزارش هومان (آلمان)

یک محکوم افغانی، از اعدام نجات یافت

در کابل، یک مرد افغان که از اجرای حکم مرگ جان سالم بدر برده است، گفت زنده ماندن او اثباتی بر بیگناهی او است.

او که «شوما خان» نام دارد و ۶۰ ساله است، به جرم تجاوز جنسی به یک پسر جوان، به مرگ محکوم گردیده بود و به این منظور در کنار یک دیوار پنج متری قرار داده شد و یک تانک، با وارد آوردن ضربه بر دیوار، آوار آن را بر روی سر مجرم فروریخت.

دقایقی بعد، مأموران، کالبد آن مرد را که ظاهراً جان باخته بود، از زیر آوار بیرون آورده و در پشت یک کامیون انداختند و به بیمارستان بردند تا بعداً به گورستان بفرستند. اما کمی بعد، پزشکانی که او را معاینه کردند گفتند که مرد محکوم، بیهوش شده و جراحات شدیدی به سرش وارد آمده ولی هنوز جان دارد.

طبق قوانین جاری در حکومت طالبان در افغانستان اگر محکومی بر اثر اجرای حکم نمیرد، بخشوده میشود. شوماخان به اسوشیندپرس اظهار داشت من به اشتباه به خاطر جرم «لواط» بمرگ محکوم شدم اما خدا ثابت کرد که بیگناهم.

روزنامه نیمروز - چاپ لندن

در ملاقاتی با آقای Farid Muller، نماینده حزب سبز (GAL)، در هامبورگ که سخنگوی همجنس‌گرایان در پارلمان نیز می‌باشد، مشول هومان در آلمان، ضمن معرفی هومان و فعالیت‌های این سازمان خواستار رفع مشکلاتی که در اردوگاه‌های پناهندگان برای ایرانی‌های همجنس‌گرا پیش می‌آید شد. او همچنین از آقای Muller خواست تا به وضع دادگاه‌های پناهندگی، که اکثراً از نحوه زندگی همجنس‌گرایان در ایران و شکنجه‌ها، مجازات مرگ برای آنها بی‌اطلاع هستند و تقاضای پناهندگی‌شان را رد می‌کنند رسیدگی بشود.

آقای Muller ضمن ابراز خرسندی از وجود سازمان هومان گفت: ما مشکلات همجنس‌گرایان ایرانی را و اینکه در ایران چه مجازاتی در انتظار آنهاست می‌دانیم و برای اینکه بتوانیم در آلمان قانونی را برای ایرانیان همجنس‌گرایی که تقاضای پناهندگی کرده‌اند به تصویب برسانیم، احتیاج داریم که کسانی که تا بحال از این طریق پذیرفته شده‌اند، فتوکی رأی دادگاه را برای ما ارسال دارند تا ما بتوانیم با اتکا به آن، این تقاضا را به پارلمان آلمان ارائه دهیم.

از همجنس‌گرایان ایرانی که تقاضای پناهندگی‌شان در آلمان پذیرفته شده، تقاضا داریم جهت کمک و یاری به دیگر همجنس‌گرایان ایرانی‌ای که تقاضایشان رد شده و در اردوگاه‌های پناهندگی در سردرگمی و انتظار بسر می‌برند، یک فتوکی از رأی دادگاه را به آدرس هومان (شعبه آلمان) ارسال دارند. جهت اطمینان خاطر، می‌توانید اسم و آدرس خود را از فتوکی حذف کنید.

همجنس‌گرایان در استرالیا

در سیدنی استرالیا شرکت‌کنندگان در برنامه مخصوصی که برای همجنس‌گرایان مرد و زن تشکیل شده بود بیست و دومین سالگرد تأسیس سازمان خود را جشن گرفتند.

در این مراسم بیش از ۷۰۰ هزار نفر در کنار خیابانها، ایستاده و از برنامه‌های همجنس‌گرایان دیدن می‌کردند. گفته می‌شود درآمد حاصله از این برنامه مخصوص که در روز ۲۷ فوریه انجام گرفت و در نوع خود، بزرگترین آن به شمار می‌آید برای دولت استرالیا حدود ۴۰ میلیون دلار خواهد بود. نیمروز، شماره ۵۲۷، سال دهم، جمعه ۱۳ اسفند ۱۳۷۷ (مارس ۱۹۹۹)

هومان - شعبه آلمان

برای همجنس‌گرایان خارجی که شریک زندگی آلمانی دارند و مایلند با وی در آلمان زندگی کنند قوانین تازه‌ای جهت اجازه اقامت‌شان تصویب شده است. برای آگاهی و نحوه تقاضا و همچنین شرایط لازمی که خارجی‌ان را مشمول این قانون می‌کند، بروشوری که حاوی قوانین و تفسیر آن و راهنمایی همجنس‌گرایان خارجی و شریک زندگی آلمانی آنان می‌باشد

یک همجنسگرا سفیر امریکا در لوکزامبورگ می شود

پرزیدنت بیل کلینتون اعلام کرد که به رغم مخالفت جمهوریخواهان، «هورمل» را که یک همجنسگراست، به سفارت امریکا در لوکزامبورگ خواهد گمارد. هورمل که نخستین سفیری است که به همجنسگرایی خود اعتراف می کند، تا سال ۲۰۰۰ در این مقام خواهد ماند. هورمل که ۶۶ سال دارد، قبلاً رئیس دانشکده حقوق شیکاگو بود و در هیأت امریکایی کمیسیون حقوق بشر در ژنو نیز عضویت داشت.

کیهان لندن، شماره ۳۷۸

نظر هلند درباره پناهجویان اعلام شد

«یوریس وس» سفیر هلند در امریکا، در نامه ۳۱ مارچ، موضع دولت متبوع خود را نسبت به پناهجویان ایرانی در آن کشور روشن کرد. در این نامه که بدنبال ابراز نگرانی چندی پیش حزب مشروطه ایران نگاشته و به این حزب فرستاده شده آمده است که هلند ایران را کشور امنی اعلام نکرده، بلکه معتقد است، برخی از گروههای ایرانی از جمله روشنفکران، پیروان دیانت بهائی، و همجنسگرایان هنوز، با امکان بدرفتاری در ایران روبرو هستند و بنابراین واجد شرایط لازم برای پناهندگی می باشند. دولت هلند بر این اعتقاد است که سایر ایرانیانی که متقاضی پناهندگی هستند، می توانند بدون هیچ خطری به میهن خود بازگردند.

روزنامه نیمروز، شماره ۵۳۴، اردیبهشت ۱۳۷۸

حس

مجموعه شعر

سروده صنوبر

«تقدیم به زنانی که به هم عشق می ورزند»

حس را از شعبه هومان در لس آنجلس بخواهید.

بها: ۱۰ دلار (با احتساب هزینه پستی)

HOMAN-LA P.O.Box 48069, Los Angeles CA 90048 USA

e-mail: homan-la@geocities.com

سنگ صبور

کشیک تلفنی گروه هومان (گروه دفاع از حقوق همجنسگرایان ایران)

برای درد دل، مسائل مربوط به جنسیت، اچ.آی.وی، ایدز و...

زمان: چهارشنبه، ساعت ۲۰-۲۲

تلفن: ۵۴ ۱۰ ۱۲-۳۱-۴۶ (سوئد)

سنگ صبور فردیست غیرحرفه‌ای که عملاً و عمدتاً به درد دل شما گوش می دهد

و در صورت لزوم راهنمایی هایی خواهد کرد.

نشریات و هومان

از هومان - شعبه انگلستان

را مورد مؤاخذه قرار داده که چرا در این ستون با آنها سر به سر گذارده و این امر را بنوعی سفسطه و به مسخره گرفتن تلقی کرده است. از این که گروه هومان از ما با این عبارات یاد آورده متأسفیم و دوست داریم با چاپ نامه آنها، احترامی را که به همه خلق بشر داریم ثابت کنیم.

* * *

جناب آقای پرویز اصفهانی، سردبیر محترم «نیمروز»

در شماره ۵۱۶ «نیمروز» صفحه ۲۳ مطلبی درباره هومان (گروه دفاع از حقوق همجنسگرایان ایران) درج شده بود. ما ضمن اعتراض به نحوه درج خبر تشکیل هومان - شعبه انگلستان به شکل طنز و مسخره در نشریه نامبرده، مایل است مسائلی را بعرض برساند:

قبل از هر چیز بگوئیم که ما متن اطلاعیه اعلام موجودیت هومان - شعبه انگلستان را نه تنها برای شما بلکه برای بسیاری از گروهها، شخصیتها و روزنامهها از جمله نیمروز و کیهان لندن ارسال کرده بودیم. ما خوب می دانستیم که (دیگران...) با چاپ اطلاعیههای «مداح مراسم سوگواری در آلمان» و همینطور وصف لبخند خانمی و «زلف یار» صد البته که چیزی از هومان نخواهند نوشت، چه آنها همچون کارگزاران سازندگی، مجاهدین انقلاب اسلامی و حتی بسیاری از نیروهایی که خود را اپوزیسیون می نامند، تنها آزادی را برای خود می خواهند. اما دیگر نیمروز چرا؟ به همین دلیل ما این نامه را برای شما می نویسیم؛ باشد که این نامه نه تنها شما و همکارانتان، که «دیگران» را هم، اگر ذره ای صداقت در وجودشان هست، به تفکر و تعمق وادارد.

ما به همراه اطلاعیه اعلام موجودیت، یادداشتی نیز به همراه اطلاعیه فرستادیم که ضمن آن از شما درخواست کرده بودیم که با چاپ اطلاعیه و یا حداقل درج خبر، ما را در پیشبرد اهدافمان یاری دهید. اضافه کنیم که هم در پایان اطلاعیه و هم در پایان یادداشت همراه، آدرس هومان چاپ شده بود. «نیمروز» (شماره نامبرده) بدون هیچگونه اشاره ای به اطلاعیه ارسالی، تنها یادداشت همراه را با حذف آدرس چاپ کرده، برای روشن شدن «اهداف این سازمان برون مرزی»، «دست به دامان حجت الاسلام آیت الله محمدی گیلانی»، یکی از جلادان جمهوری اسلامی زده، و... ما در اطلاعیه نامبرده به عمده ترین اهداف گروه هومان بعنوان جزئی از جنبش ایرانی دفاع از حقوق بشر، از جمله متشکل کردن زنان و مردان همجنسگرای ایرانی برای مبارزه جهت احقاق حقوق اجتماعی - انسانی خود، ارائه اطلاعات صحیح و علمی درباره همجنسگرایی به جامعه ایرانی و برخورد با دروغها، نیرنگها و ناآگاهیهای موجود درباره همجنسخواهی، اشاره کرده بودیم.

آقای اصفهانی

ما این شیوه برخورد شما و دیگر کارکنان «نیمروز» را به چه حسابی بگذاریم؟ سفسطه، ناآگاهی، درج زدن در فرهنگ به مسخره گرفتن و

هومان - شعبه انگلستان در اول دسامبر ۱۹۹۸ اعلام موجودیت کرد و اطلاعیه اعلام موجودیت در شماره ۱۴ مجله هومان به چاپ رسید، و شروع فعالیت خود را به احزاب، گروهها، شخصیتها و روزنامههای ایرانی در انگلیس، از جمله کیهان لندن و همینطور «نیمروز»، ارسال، از آنها تقاضا شده بود که به شکل مقتضی، خبر را منعکس کنند. آقایان مصباحزاده و هوشنگ وزیري در کیهان لندن که به قول دوستی گویا به اسهال دمکراسی و جامعه مدنی، مبتلا شده اند (چون این کلمات هی از آنها بیرون میزند، بدون آنکه معنی عملی آنها بدانند، و یا آنها در عمل بکار بگیرند) حتی اشاره ای هر چند کوچک به موضوع نکردند؛ حتماً جا برای نوشتن مطلب بسیار مهم مربوط به «مشکل چاقی مونیکالوینسکی» کم می آوردند.

روزنامه هفتگی «نیمروز» به سردبیری آقای پرویز اصفهانی، به درج خبر در بخش «تزیقات» اکتفا کردند، موضوعی که ما را غافلگیر کرد، چرا که ما امیدوار بودیم که کارکنان «نیمروز» با جدیت بیشتری با این موضوع برخورد می کردند و ما این را در توان آنها می دیدیم.

لذا، هومان - شعبه انگلستان در اعتراض به برخورد «نیمروز» نامه ای به آقای پ. اصفهانی سردبیر روزنامه نوشت؛ (متن نامه در همین شماره به چاپ رسیده). روزنامه نیمروز به عنوان محکی برای معیارهای خود مبنی بر دفاع از حقوق بشر و احترام به انسانها، متن کامل نامه هومان را در شماره بعدی خود به چاپ رساند. ما از این برخورد مثبت سردبیر و دیگر کارکنان نیمروز سپاسگذار بوده، امیدواریم که این حرکت منطقی سرمشقی شود برای دیگر مدعیان دمکراسی و جامعه مدنی، آن مدعیانی که وقتی نوبت همجنسگرایان می رسد، با سکوت و برخورد متفعلانه، تمکین خود به ستهای زشت و کهن را به نمایش گذاشته، عدم راستگویی، بی صداقتی و بی باوری خویش را به آنچه خود ادعا می کنند، به نمایش می گذارند.

ما بار دیگر از سردبیر «نیمروز»، آقای پرویز اصفهانی و دیگر همکاران او قدردانی می کنیم.

نسیم (هومان - شعبه انگلستان)

نیمروز - شماره ۵۱۸ (سال دهم) جمعه ۱۱ دی ماه ۱۳۷۷

چه کسانی با همجنس خواهان و حقوق آنها مخالفند؟

بدنبال مطلب کوتاهی که م. هوشیار در شماره پیش ستون تزیقات پیرامون جمله ای از یک نامه «هومان» گروه دفاع از حقوق همجنسگرایان ایران که اخیراً شعبه ای نیز در لندن باز کرده است، نوشت این گروه شدیداً ما

اندیشه‌های خود، ترس او از برخورد تمدنانه، علمی و امروزی، ناتوانی او در بخدمت گرفتن منطق کلام، تن دادن و تسلیم او به خرافات و بالاخره سستی او در طرح سؤال و داشتن اندیشه مستقل را می‌رساند.

آقای اصفهانی

گروه هومان امکان انتشاراتی همچون «نیمروز» در اختیار ندارد؛ لذا ما امیدواریم که شما با چاپ این نامه نشان دهید که از برخورد اندیشه واهمه‌ای نداشته، ثابت کنید که نه تنها در عرصه سیاسی بلکه در تمام مسائل مربوطه به انسانها شما و دیگر همکارانتان واقعا و در عمل از صف خمینی‌زده‌ها، گیلانی‌ها، دیگر دشمنان حقوق بشر و همه دیکتاتوری‌های باقدردت و بی‌قدردت که کاری جز سرکوب انسان، آرزوها، اندیشه‌ها و احساس او ندارند، جدا هستید. ما دوست داریم باور کنیم که شما این توانایی را دارید؛ باشد که چنین شود.

تا یار که را خواهد و می‌ش به که باشد.

با احترام

گروه هومان (گروه دفاع از حقوق همجنسگرایان ایران) - شعبه انگلستان
رونوشت به: مجله هومان

* * *



خبر خوش

شما اگر یادتان رفته باشد ما خودمان فراموش نکرده‌ایم که چهار سال پارسان ها به هلت به کار بردن واژه «همجنس باز» در یکی از خیرها - که آن هم از خاک پاک تهران دریافت شده بود - مورد اعتراض شدید هومان «گروه دفاع از حقوق همجنس گرایان ایران» قرار گرفتیم و اخطار شد که روی این واژه واپسگرایانه را قلم بگیرید و بنویسید همجنس گرا.

توضیح ما این بود که واژه ها را در گزارش های خبری بر حسب منبع خبر و به تناسب موضوع خبر انتخاب می کنیم. اگر خبر از ناحیه «هومان» به دستمان رسید البته خواهیم نوشت «همجنس گرای» اما اگر خبر از مجرای خبرگزاری جمهوری اسلامی رسیده و مربوط به علمای اعلام باشد آن وقت مجبوریم بنویسیم «لواط» باری، حالا خبر تازه‌ای داریم برای علاقه‌مندان و آن اینکه به میمنت و مبارکی، شعبه «هومان» در شهر روح پرور لندن نیز افتتاح شده است. نامی از طرف «هومان» دریافت داشته‌ایم بدین قرار:

«دوستان عزیز - به پیوست اعلامیه اعلام موجودیت هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس گرایان ایران) شعبه انگلستان ارسال می شود.

امیدواریم که شما یا انعکاس این خبر ما را در پیشبرد اهدافمان یاری دهید حالا تشبیه این طرف و آن طرف بگوئید غرض از انعکاس این خبر باری دادن به پیشبرد اهداف همجنس گرایان بوده است. خیر، ما فقط خواستیم به وظیفه مطبوعاتی خودمان که خبررسانی است عمل کرده باشیم. ضمنان مشاور هنری پستخانه مبارکه نظر داده است که خیلی مناسب خواهد بود اگر در طرفین دو ضلع دیگر آرم هومان (که به نظرتان می رسد) این بیت معروف هم نوشته شود:

کیوتر با کیوتر باز با باز

شود همجنس با همجنس دمساز

ضمنا برای پیشبرد اهداف گروه از برخی شخصیت های بنام سیاسی جزیره نیز باری توان گرفتن.

قضاوت‌های عجولانه و منفی و یا... شما که در نشریه خود بدرستی وحشیان حاکم بر ایران را بخاطر نقض حقوق بشر افشا و رسوا می‌کنید، آیا یکبار هم که شده، متن اعلامیه حقوق بشر را خوانده‌اید؟ اگر جواب آری است پس حتماً میدانید که در اعلامیه نامبرده هرگونه تبعیض بر اساس نژاد، مذهب و... و از جمله جنس نفی شده. شما خوب میدانید که وقتی صحبت از حقوق بشر میشود، تنها حق اندیشیدن منظور نیست که حقوق دیگری از جمله احساس متفاوت داشتن را هم شامل میشود. درک و تحمل یکی بخاطر داشتن اندیشه متفاوت هر آنگاه که با درک و تحمل دیگری بخاطر داشتن احساس و گرایش متفاوت همراه نباشد، نه تنها بی‌معنی که نقض غرض هم هست. آیا شما هیچ اندیشیده‌اید که با تحقیر همجنسگرایان هموطن خود و عشق و احساس آنها، به کدام بخش از فرهنگ ایران خدمت می‌کنید؟ در ضمن یادتان نرود که شما نشریه «برون مرزی» خود را در کشوری چاپ و منتشر می‌کنید که حدود یک قرن پیش چه بلایی که بر سر اسکار وایلد نویسنده معروف، بخاطر همجنسگرا بودن او نیاورد و او در غربت و دریدری در فرانسه درگذشت. اما بعدها، دولت انگلیس با عذرخواهی از جامعه ادبی و همینطور همجنسگرایان، باقیمانده استخوانهای او را به کشور بازگرداند، چرا که مردم او را یکی از افتخارات خود دانسته و میدانند. این و هزاران نمونه دیگر نشانگر این واقعیتند که اخلاق چرخ فلکی است که می‌چرخد و مردمان هر دوره با آگاهی و اراده میتوانند و باید آن را در خدمت خود، آمال و آرزوهای خویش درآورده نگذارند که سنت و اخلاق تبری باشد بر فرق سر آرمانهای انسانی و مترقی. تاریخ گواه آن است که شکست و ناکامی همیشه نصیب آنانی است که به الهی و یا پابرجایی و ابدی بودن احکام معتقدند؛ و باز هم شما این را خوب میدانید.

آقای اصفهانی

امروز توهین و تحقیر همجنسگرایان ایرانی ساده‌ترین و کم خرج‌ترین کارهاست که تنها عزت و احترام آخوندها از جمله محمدی گیلانی را به خود جلب می‌کند و در بهترین حالت شما را تا سطح پائین‌ترین و ناآگاه‌ترین قشر جامعه تنزل میدهد؛ چیزی که برانزده مسئولین و کارکنان نشریات امروز ایران نیست؛ آنهم در پنجاهمین سالگرد اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل متحد و در شرایط نقض خشن مفاد این اعلامیه توسط ملایان حاکم بر کشورمان و در زمانی که ما ایرانیان بیش از هر زمانی از یکطرف محتاج دموکراسی، حقوق بشر، درک و تحمل یکدیگر و از طرف دیگر نیازمند زدودن قهر، کینه و خشونت‌ها هستیم.

سوالی که نه تنها شما و همکارانتان در «نیمروز» بلکه دیگر مدعیان آزادی و حقوق بشر هم باید در خلوت خویش از خود بیرسند این است که ریشه تفکری که حقوق همجنسگرایان را نفی و اجازه میدهد که با زبان تمسخر با آنها روبرو شویم، کدام است؛ تا ببینید که آبخشور فکری‌تان با همه دیکتاتورها یکیت؛ کافی است شما نگاهی به اطراف خود بیندازید تا ببینید که چه کسانی با همجنسخواهان و حقوق آنها مخالفند: آخوندهای ایران، صدام حسین، روبرت موگابه در آفریقا، تئونازیتها در اروپا و عده‌ای افراد ناآگاه و یا بسیار متعصب مذهبی. برخورد هر فردی با پدیده‌ها و همینطور مسائل انسانها با زبان مسخره و طنز و یا سکوت نه تنها او را به جایی نمی‌رساند بلکه بیانگر عجز او در زدودن پلشتی‌ها، تنبلی او از بازبینی

پست کیهان - پیام و پاسخ

خبر خوش

شما اگر یادتان رفته باشد ما خودمان فراموش نکرده‌ایم که چارسال پارسال‌ها به علت به کار بردن واژه «همجنس‌باز» در یکی از خبرها- که آن هم از خاک پاک تهران دریافت شده بود - مورد اعتراض شدید هومان «گروه دفاع از حقوق همجنس‌گرایان ایران» قرار گرفتیم و اخطار شد که روی این واژه واپس‌گرایانه را قلم بگیرید و بنویسید همجنس‌گرا. توضیح ما این بود که واژه‌ها را در گزارش‌های خبری بر حسب منبع خبر و به تناسب موضوع خبر انتخاب می‌کنیم. اگر خبر از ناحیه «هومان» به دستمان رسید البته خواهیم نوشت «همجنس‌گرایی» اما اگر خبر از مجرای خیرگزاری جمهوری اسلامی رسیده و مربوط به علمای اعلام باشد آن وقت مجبوریم بنویسیم «لواط».

باری، حالا خبر تازه‌ای داریم برای علاقه‌مندان و آن اینکه به میمنت و مبارکی، شعبه «هومان» در شهر روح‌پرور لندن نیز افتتاح شده است.

نامه‌یی از طرف «هومان» دریافت داشته‌ایم بدین قرار:

«دوستان عزیز - به پیوست اطلاعاتی اعلام موجودیت هومان «گروه دفاع از حقوق همجنس‌گرایان ایران» شعبه انگلستان ارسال می‌شود.

امیدواریم که شما با انعکاس این خبر ما را در پیشبرد اهدافمان یاری دهید»

حالا ننشینید این طرف و آن طرف بگوئید غرض از انعکاس این خبر یاری دادن به پیشبرد اهداف همجنس‌گرایان بوده است. خیر، ما فقط خواستیم به وظیفه مطبوعاتی خودمان که خبررسانی است عمل کرده باشیم. ضمناً مشاور هنری پستخانه مبارکه نظر داده است که خیلی مناسب خواهد بود اگر در طرفین دو ضلع دیگر آرم هومان (که به نظر تان می‌رسد) این بیت معروف هم نوشته شود:

کیوتر با کیوتر باز با باز

شود همجنس با همجنس دمساز

ضمناً برای پیشبرد اهداف گروه از برخی شخصیت‌های بنام سیاسی جزیره نیز یاری توان گرفتن.

آقای هوشنگ وزیری سردبیر «کیهان لندن» ۲۳-۲-۹۹

در آخرین شماره کیهان لندن، در قسمت پست کیهان مطلبی تحت عنوان «خبر خوش» درج شده بود. از آنجا که موضوع نوشته در رابطه با هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس‌گرایان ایران) - شعبه انگلستان میباشد، مایل است نکاتی را بعرض رسانده، خواهشمند است طبق قانون مطبوعات، آنرا در اولین شماره کیهان بعد از دریافت این نامه، بچاپ برسانید:

۱- هومان - شعبه انگلستان در اول دسامبر سال گذشته با انتشار اطلاعیه‌ای فعالیت خود را در انگلستان شروع کرد. متن اطلاعیه نامبرده در همان روز به کیهان لندن نیز ارسال گردید. شما بعنوان سردبیر روزنامه‌ای که ادعای چاپ تازه‌ترین خبرها را دارد، اینهمه تأخیر در چاپ خبر شروع

فعالیت هومان - شعبه انگلستان را چگونه توضیح میدهید؟

۲- موضوع دیگر «خبر خوش» که هیچ ربطی به خبر هم ندارد اینکه نویسنده چگونگی کاربرد کلمات را توضیح میدهد مبنی بر اینکه کیهان بستگی به منبع خبر که آیا جمهوری اسلامی است و یا گروه هومان، گاهی واژه لواط و گاهی واژه همجنس‌گرایی را بکار میبرد. این توضیح کیهان کسی را قانع نمی‌کند و برای آن میتوان دلایل زیادی آورد اما برای کوتاه شدن مطلب من فقط یک نمونه می‌آورم: در پایان بازیه‌های المپیک همجنس‌گرایان در سال گذشته در هلند، قطعنامه‌ای بتصویب و منتشر شد که در آن رژیم جمهوری اسلامی به خاطر اعدام همجنس‌گرایان محکوم شده بود و همجنس‌گرایان ایرانی در گنجانیدن متن محکومیت رژیم در قطعنامه بسیار فعال بودند، اما کیهان لندن در انعکاس خبر در صفحه ورزشی خود نوشت: شکستن چند رکورد ورزشی در بازیه‌های المپیک همجنس‌گرایان در هلند و بلافاصله در زیر آن مینویسد: محکومیت رژیم ایران بخاطر اعدام همجنس‌بازان در ایران. آیا این خبر هم از ایران به کیهان رسیده بود که درست وقتی صحبت از همجنس‌گرایان ایرانی میشود، کیهان بلافاصله کلمه همجنس‌باز را بکار میبرد؟

۳- کیهان باز در «خبر خوش» مینویسد: «حالا شما ننشینید این طرف و آن طرف بگوئید غرض از انعکاس این خبر یاری دادن به پیشبرد اهداف همجنس‌گرایان بوده است. خیر، ما فقط میخواستیم به وظیفه مطبوعاتی خودمان که خبررسانی است عمل کرده باشیم.»

کیهان با این «خبر» سه حرفی خیلی چیزها را گفته. مگر اهداف همجنس‌گرایان کدامها هستند جز اینکه: لغو مجازات اعدام در ایران از جمله برای همجنس‌گرایان، برابری حقوق سیاسی - اجتماعی برای همه ایرانیان با هر گرایش فکری، اجتماعی و یا جنسی، احترام به انتخاب افراد در اختیار کردن شکل زندگی خصوصی خود بر اساس نیازهای طبیعی خویش و... خوب همه اینها اصولی پابرجا و محترم در همه جوامع دارای قوانین مدنی و دمکراسی است. حالا جامعه مدنی مورد ادعای کیهان لندن از چه قسمتی است که شامل این اصول اولیه نمیشود، ما نمیدانیم و بهتر است شما بتوان سردبیر این روزنامه اینرا برای ما و خوانندگان خود که بسیاری از آنها مخالفی با اهداف همجنس‌گرایان ندارند، روشن کنید تا همه تکلیف خود را بدانند.

۴- همجنس‌گرایان ایرانی، چه آنهایی که از نظر سیاسی به مواضع هفته‌نامه شما نزدیک و چه مخالفان دیدگاههای سیاسی شما، همگی مدتهاست که عطای «کیهان لندن» را به لقایش بخشیده‌اند و میدانند که هرچند این هفته‌نامه بظاهر با جمهوری ارتجاعی اسلامی مبارزه میکند اما در رابطه با دیدگاههایی همچون حقوق زنان، حقوق همجنس‌گرایان و دیگر تحولات و خواسته‌های رادیکال فرهنگی که بخش سستی - مذهبی فرهنگ ایران را به چالش میخوانند، آبخور فکری کیهان لندن با حاکمان مرتجع ایران یکی است. آخرین نمونه آن خودداری کیهان از چاپ اطلاعیه کنفرانس یک هفته‌ای تابستان گذشته هومان در استکهلم میباشد. اطلاعیه‌ای که قرار بود پول چاپش هم پیشاپیش پرداخت شود.

آقای وزیری،

هرچند ما بنا به تجربه امیدی به چاپ این نامه در «کیهان لندن» نداریم اما واقعاً امیدواریم که شما به قانون مطبوعاتی که اینهمه از آن دم مینزد، وفادار

۴- چپ و راست نوشته‌اند: همجنس‌گرایان ایرانی مدتهاست که عطای کیهان را به لقایش بخشیده‌اند و می‌دانند این هفته‌نامه هرچند به ظاهر با جمهوری ارتجاعی اسلامی مبارزه می‌کند، اما در رابطه با دیدگاه‌هایی همچون حقوق همجنس‌گرایان آبخور فرهنگی آن با حاکمان مرتجعان ایران یکی است. جواب - موش بخورد این هفته‌نامه را... چقدر بلاست!

* * *

در حاشیه

آورده‌اند که «موشی مهار اشتری به دندان گرفت و روان شد. اشتر از غصه آنکه با خداوند خود حرونی (بی‌اطاعتی) کرده باشد، منقاد (مطیع) موش شد. موش پنداشت که از قوت دست اوست، بر اشتر زد. گفت بنماید: چون به آب رسیدند موش ایستاد. گفت موجب توقف چیست؟ گفت: جوی آب بزرگ پیش آمد. اشتر گفت: تا بنگرم که آب تا چه حد است؟ تو واپس ایست. چون پای در آب نهاد، گامی چند برد، واپس کرد. گفت: بیا که آب سهل است، تا زانو بیش نیست. موش گفت: آری اما از زانو تا زانو. گفت: توبه کردی که این گستاخی نکنی، و اگر کنی با همزانی خود کنی.»

حالا حکایت کیهان لندن است و گروه هومان. این هفته نامه لندن با روزنامه‌های وطنی مثل «شلمچه» و «جمهوری اسلامی» می‌تواند همزانی شود که هیچ، تازه از خیلی «خط قرمزهای» آنها هم می‌گذرد. (می‌خواست همزانی نیروز هم بشود، ولی پرویز اصفهانی زیل‌تر از آن بود که کیهان فکر می‌کرد)، اما خداوکیلی وقتی به مسائل جدی فرهنگی، اجتماعی و موضوع درافتادن با ستهای عقب‌مانده فرهنگی می‌رسد؛ کوتاه بودن زانوی کیهان لندن بر همگان آشکار می‌شود. موضوع از این قرار است که سه ماه بعد از تشکیل شعبه هومان در انگلستان، گویا «مجلس خبرگان» کیهان رأی به چاپ خبر می‌دهد و صدا بته به شکل خاص «کیهانی». هومان انگلستان هم نامه‌ای به وزیری سردبیر پرمدعای آزادی فرستاده، به شکل انعکاس خبر اعتراض می‌کند. اما آقای سردبیر چون می‌بیند که «آب خیلی بالاتر از زانوی» اوست، بجای چاپ نامه و جواب دادن به آن، (همان کاری که سردبیر روزنامه نیروز کرده بود)، نامه را به «پست چی» خود حواله می‌دهد تا با دستکاری در نامه «جواب» سئوالات هومان را بدهد؛ که جواب پستچی، بنده را به یاد این حکایت می‌اندازد: می‌گویند: یکی سزینی را گفت که تارهای سبید از محاسنم برجین. مزین نظر کرد، موی سبید بسیار دید. ریش بیرید بیکبار به مقراض، و به دست او داد. گفت تو بگزین که من کار دارم.» پس همان به که کیهان خود «بگزیند».

با اینهمه، خودمانی هستیم، من از این به هم توپیدنیهای هومان و کیهان و بخصوص ناز و کرشمه آمدنیهای جناب پست‌چی کیهان که هرازگاهی، گوشه چشمی، عشو می‌آید؛ بیشتر خوشم می‌آید تا سکوت زشت و نفرت آور گروهها (از حزب کمونیست و راه کارگر و گروههای فدائی گرفته تا حزب مشروطه و جبهه ملی و سازمان سوسیالیستها و...) که شتر مرغی کار می‌کنند و شمبیر هندی می‌کشند.

نادر

بوده، این نوشته را در هفته‌نامه خود چاپ کنید، چه ما هیچ تمایلی به نوشتن نامه به کیهان نداشته و نداریم، اما وقتی کیهان لندن از سر ما دست‌بردار نیست، مجبوریم مواضع خودمان را توضیح دهیم.

هومان - شعبه انگلستان

Homan-UK, BMBox 7826, London WCIN 3XX, UK

کیهان لندن - شماره ۵۶، صفحه ۷.

پنجشنبه ۹۹/۵/۱۳ میلادی

در قسمت «پست کیهان».

استیضاح

یک ورقه استیضاح از طرف «هومان - شعبه انگلستان» برای «کیهان چاپ لندن» رسیده که مشتمل است بر چند موضوع:

۱- تأخیر در انتشار خبر تأسیس «گروه دفاع از همجنس‌گرایان ایران» در انگلستان. در ورقه استیضاح آمده است: در اول دسامبر سال گذشته هومان - شعبه انگلستان اطلاعیه مربوط به آغاز فعالیت خود را در این کشور برای شما ارسال داشت. شما که ادعای چاپ تازه‌ترین خبرها را دارید این همه تأخیر را در چاپ این اطلاعیه چگونه توضیح می‌دهید؟

جواب - تقصیر «کیهان» نیست. تقصیر «پست کیهان» است که مثل سایر پستخانه‌های دنیا عادت به عجله ندارد!

۲- در پایان بازی‌های المپیک همجنس‌گرایان در سال گذشته در هلند، قطعنامه‌ای به تصویب رسید که در آن رژیم جمهوری اسلامی به خاطر اعدام همجنس‌گرایان محکوم شده بود و همجنس‌گرایان ایرانی در گنجاندن متن محکومیت رژیم در قطعنامه بسیار فعال بودند اما کیهان لندن در انعکاس خبر ورزشی نوشت: «محکومیت رژیم ایران به خاطر اعدام همجنس‌بازان» یعنی باز هم کلمه «همجنس‌باز» به جای «همجنس‌گرا» در کیهان به کار رفته بود.

جواب - اینهم تقصیر ورزشی نویس کیهان است که سرش توی حساب نیست و بین همجنس‌باز و همجنس‌گرا فرقی نمی‌بیند. باید او را تبلیغ کنیم و آموزش بدهیم و به راه راست بیاوریم!

۳- «کیهان» ضمن انتشار خبر آغاز فعالیت «هومان» در انگلستان می‌نویسد: «حالا شما نشینید این طرف و آن طرف بگوئید غرض از انعکاس این خبر، یاری دادن به پیشبرد اهداف همجنس‌گرایان بوده است...» با این چند کلمه، کیهان خیلی چیزها را گفته. مگر اهداف همجنس‌گرایان کدام‌ها هستند جز این که: لغو مجازات اعدام در ایران از جمله برای همجنس‌گرایان، برابری حقوق سیاسی - اجتماعی برای همه ایرانیان با هر گرایش فکری و سیاسی، اجتماعی و یا جنسی، احترام به انتخاب افراد در اختیار کردن شکل زندگی خصوصی خود براساس نیازهای طبیعی و شخصی... حالا جامعه مدنی مورد ادعای کیهان لندن از چه قماش است که شامل این اصول اولیه نمی‌شود؟

جواب - جامعه مدنی مورد ادعای ما آن است که انصاف بر آن حاکم باشد و دادگاه‌ها به درستی قضاوت کنند و این قدر حکم به «کشتن» ندهند. آخر همه کس که کشتی نیست.

حامد شهیدیان

آغاز پایان:

به او که گفت: «می کشیم، می کشیم...»

پیشکش دانشجویان مبارز و همه‌ی مبارزان آزادی و برابری

حامد شهیدیان از «دانشگاه برن دایز» دکتری جامعه‌شناسی دریافت کرده است و هم‌اکنون دانتیایر جامعه‌شناسی و پژوهشگر وابسته به انستیتوی امور اداری و عمومی دانشگاه ایلینوی در اسپرینگفیلد است.

وی بعد از انقلاب، با توجه به پیامد سیاست دولت جدید برای زنان، و نیز علاقه‌اش درباره‌ی روابط جنسیت و موقعیتهای زنان ایران، به پژوهش پیرامون جنسیت و جنبشهای اجتماعی مشغول شد، و از سال ۱۹۹۰ تاکنون به پژوهش درباره‌ی «چپ ایران در مبارزه و تبعید» و «مبارزه سیاسی، فمینیسم و تبعید» پرداخته است. از جمله فعالیت‌های علمی او، ساعتها مصاحبه با تبعیدیان ایرانی در اروپا و آمریکای شمالی، انتشار مقالات (فارسی و انگلیسی) و شرکت در نشستهای علمی می‌باشد. از ترجمه‌های او می‌توان از زن در نقطه‌ی صفر (نوشته‌ی نوال السعداوی) - استکهلم، اشارات افسانه‌ای و شب (الی ویزل - تهران، نشر رامین) نام برد. او همچنین ترجمه‌ی آثاری را از کافکا، برشت، کازانتراکس، لوکاچ، لوناچارسکی به چاپ رسانده است. ترجمه‌های منتشر نشده‌ی او عبارتند از: فراتر از واپسین آسمان (ادوارد سعید)، الهامها (ژولی سیزل)، سن، ریگوبرتانچو (ریگوبرتانچو) و رنگ ارغوانی (آلیس واکر).

(این مقاله در شماره ۹ مجله نقطه، به چاپ رسیده است.)

خیزش خودجوش دانشجویی تیرماه ۱۳۷۸ در ایران ملت‌بند جمهوری اسلامی نوید تلاش برای پایان دادن به حاکمیت خفقانی ۲۰ ساله می‌دهد. حاکمیت مخوفی که ۲۰ سال است جامعه‌ی ما را زیر فشار خود قرار داده، پیکرها بر خاک افکنده، گلوها فشرده، فریادها خفه کرده، و جانها به تبعید فرستاده است. آتش این خیزش اخیر، از جرقه‌های کوچکی برخاسته که هدفش، اجرای قانون در چارچوب سامان حاکم - یعنی مخالفت با توقیف روزنامه‌ی سلام - بود. دانشجویان معترض، تحت حمایت خودروهایی پلیس، سیری کوتاه را درنوردیدند. اما واکنش حزب‌الله حکایت از آن داشت که آنان یک گام عقب‌نشینی را با از دست دادن کامل کنترل برابر می‌دانند. زیانه کشیدن آتش از درون خوابگاه کوی دانشگاه تهران - یعنی به میان نسل دست‌پرورده‌ی انقلاب اسلامی که تنها پس از عبور از هفت خوان گزینش پشت نیمکتهای دانشگاه می‌نشیند - و سرایت آن به بیرون از زده‌هایی که دانشگاه را از جامعه جدا می‌کند و پاگرفتن شعله‌هایی دیگر نه فقط در خیابانهای تهران، که در دیگر شهرهای ایران، جملگی نشانگر آن است که هراس حاکمان اسلامی از مبارزات دانشجویی و مردمی بی‌دلیل نیست. ۲۰ سال اختناق و سرکوب شرایطی به‌وجود آورده که می‌تواند هر جرقه‌ای را به شعله‌ای «نظام» سوز تبدیل کند. ۲۰ سال زیرپا گذاشتن

اجتناب توده‌های ناراضی از رودرویی بنیان‌کن با جمهوری اسلامی و یأس عده‌ای از روشنفکران و مبارزان در پی شکست نیروهای پیشرو در انقلاب ۱۳۵۷، برای بسیاری به معنای «دلزدگی توده‌ها از سیاست» بود. انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری و زهرچشمی که مردم «دلزده از سیاست» از حاکمان اسلامی گرفتند برای بسیاری به معنای آن بود که «مردم ما از انقلاب روی‌گردانند و به رفرف امید بسته‌اند». در نظر آنان، نه اعتصابات کارگری، نه مخالفت‌های روزمره‌ی زنان با سیاستهای جنسیتی رژیم، نه «قانون‌شکنی»های جوانان، نه انتشار نقد، داستان و شعر در مخالفت آشکار و پنهان با سیاستهای فرهنگی اسلامی، نه انتقادهای لطیفه‌ها و کنایه‌های تند و تیز مردم در صف‌های بی‌شمار جمهوری اسلامی، نه غرور زنان سرسختی که به بهانه‌ی نشستهای زنانه، روز جهانی زن را گرامی می‌دارند، نه... - هیچ یک - نشانی از انقلاب بر خود ندارند. «حتا دانشگاه، این سنگر همیشه پرخروش آزادی خاموش شده است». برای اینان، انقلاب تنها زمانی واقعیت می‌یابد که انبوه بی‌شمار توده‌ها به آوردگاه نهایی گسیل شده باشند. اما انقلاب، در همین زورآزمایی‌های روزمره، در «نافرمانی»های درشت و ریز، در خواندن‌ها و اندیشیدن‌های خاموش، در اعتصاب‌های نادیرپا و در تظاهرات کوچک و بزرگ است که نطفه می‌بندد.

آگاهانه گذشته را به نقد کشید. در این جا، تداوم تاریخی در گست است که معنا می یابد.

پس، در آغاز راه، پایان دادن به پندار و کردار گذشتگان ضروری است، پندارها و کردارهایی که ما را به تنگناهای کنونی رسانده اند. از همین روست که تکرار شعار «می کشم، می کشم، هر که برادرم کشت» در تظاهرات دانشجویی، پژواک آوای انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ را در خاطره مان زنده می کند و بی درنگ زنگ خطری را به صدا در می آورد. چه، شعارهای هر جنبشی چکیده مطالبات آن جنبش است. نمی توان از شعارها و مفاهیم انقلاب اسلامی استفاده کرد ولی امید دستیابی به نتایجی متفاوت را در دل پروراند. خفقان و خشونت برآمده از انقلاب اسلامی از شعارهایی که چکیده پندار «جمهوری اسلامی» بودند جدا نیست. اگر هدف مبارزاتی ما خلق دنیایی نوین است، نمی توانیم شعارها و مفاهیم قدیمی را به کار گیریم، مگر آن که تجربه ها، آموخته ها و آمال امروزمان بر کارآیی آن شعارها صحنه گذارد.

شعار اسلامگرایان انقلاب ۱۳۵۷ درباره ی ارتش را به خاطر آوریم: «به گفته ی خمینی / ارتش برادر ماست»، «ما به شما گل می دیم / شما به ما گلوله»^۱ در این شعارها، ارتش «برادر ما» خوانده می شود و از «برادر ارتشی» می پرسد «چرا برادر کشی؟» شعارهای همانان - به ویژه از زمانی که جمهوری نوپا آشکارا به کشتار جمعی مبارزان و مخالفان مشغول شد - همچنین هشدار می داد که «می کشم، می کشم، هر که برادرم کشت». بدین گونه، «قهر انقلابی» و «خشونت» در شعارهای اسلامگرایان چنان مخدوش شد که خشونت و کشتار، جای قهر انقلابی را گرفت. ارتش، ارگان سرکوب طبقاتی است، نه «برادر» زحمتکشان. ارتش و سازمانهای نظامی - اطلاعاتی دولتی در متن سامانه ای معنا دارند که در آن، گروهی بر گروه دیگر حاکمیت دارد و برای سرکوب آنها شمشیر تیز کرده است. ارتش جز این نمی تواند که در برابر گل، گلوله دهد. ولی در شعار «ارتش برادر ماست»، نقش ارتش در استحکام و ابقای ساختار سمگری پنهان است. ارگان سرکوبی که رودر روی توده ها قرار می گیرد، «برادر» آنها خوانده می شود تا دیگر بار، در سامانه ی جدید سمگری، سر بر آورد و توده های زحمتکش را هدف گیرد.

بی تردید «برادران» ما نیز در ارتش بودند و اسلحه هایی را بر دوش کشیدند که بر مردم نشانه می رفت. نهیب زدن بر آنان و رویارو کردن آنان با گزینشی میان زحمتکشان و حاکمان، گام مؤثری در چیرگی بر سمگری است. لیکن وقتی میان ارتش به عنوان ارگانی سرکوبگر و سربازان زحمتکشی که در ارتش خدمت می کنند تمایزی قایل نشویم، ارتش را در قامت سرباز و همافر می بینیم و در کنار آنها، به ارگانی پناه می دهیم که ما و آنها را - با هم - سرکوب می کند. بدین گونه، قهر انقلابی، که باید ارگانهای ستم و استثمار را هدف قرار دهد، از برنامه ی مبارزاتی حذف شد تا نهادهای

ابتدایی ترین حقوق بشری حساسیتهایی را آفریده که می تواند «بی خطر» ترین و قانونی ترین خواسته ها را به مطالباتی تبدیل کند که شالوده ی دولت اسلامی را فروشکند. دعوت رییس جمهور «قانون گستر» به آرامش - که تظاهرکنندگان آن را رد کردند - دلیل دیگری بر این مدعاست که «میانه روی» رییس جمهور، ترفندی برای حفظ «نظام» است و «آزاداندیشی» و «آزادیخواهی» او تنها در چارچوب باید و شایدهای «مصلحت نظام» معنا دارد. هنگام رودرروی با فشارهای «خطرناک» توده ای، خاتمی به حفظ قانون همان نظامی برمی خیزد که هر جا لازم ببیند، قانون شکنی می کند و هر جا ضرور افتد، به ضرب چماق «قانون»، حقوق شهروندان را نقش بر زمین می کند. وحشت دولتمردان تندرو و کندروی جمهوری اسلامی از رشد این خیزش خودجوش بی دلیل نیست. ۲۰ سال حاکمیت سرمایه داری اسلام مردان چه حاصلی جز بحران اقتصادی، بیکاری، اختناق، وحشت، خشونت، آوارگی، گرسنگی، محرومیت، نفی ابتدایی ترین حقوق فردی، سانسور، اعدام و مرگ به همراه داشته است؟ چگونه می توان از این رشته ی درهم تنیده ی نادانی، نابرابری و ستم رهید جز آن که آن را یک سره به دور انداخت؟

در چنین بحرانی که مشروعیت کل سیستم مورد اعتراض توده ها قرار می گیرد، پردازشی نوین به خواسته ها و نیازها بیش از پیش ضروری است. جنبشهای انقلابی سده ی بیستم در ایران، به رغم مبارزات سرسخت ترین آزادیخواهان کشورمان، به شکست منجر شده است. بسیاری از اندیشمندان و مبارزان داخل و خارج به بررسی این جنبشها و تجزیه و تحلیل شکستها پرداخته اند. یکی از درسهای که از تجربیات پیشین می توان گرفت آن است که نفی آنچه نمی پسندیم تضمینی برای برقراری روابط ایده آل نیست. نباید گفتگو درباره ی خواسته هایمان را تا فردای ناروشن روز پیروزی به تعویق اندازیم. جامعه ی فردا را بی شک فرداییان و در روند روابط عینی زمان و مکان خود می سازند؛ اما برای ما امروزیان که برآیند سهمی در مسیر ساختن فردا داشته باشیم، ترسیم چنان جامعه ای از هم امروز ضروری است. اگر برآیند که فردا، تکرار روزهای پاریس و پیرامان نباشد، اگر می خواهیم فردایی بی افکنیم که نادانی، نابرابری، خشونت و ستم را برنتابد، از هم اینک که در آغاز ایستاده ایم، باید پایان پندارها و کردارهایی را از خودمان شروع کنیم، باید به آغاز روابطی بیندیشیم که با هتجارهای پیش و کنش سیاسی - اجتماعی امروز تفاوتی ماهوی دارد.

تداوم تاریخی ضرورتی انکارناپذیر است. بهره گرفتن از تجربه ی پیشینان از ما انسانهایی می سازد تاریخی که از حساسیتهای، آرزوها، شرایط، امکانات و کمبودهای جامعه ی خود آگاهند. «انسان تاریخی» در پهنه ی روابطی زندگی می کند که برآیند دیروز، امروز و فردای او و مردمش است. اما تداوم تاریخی، چنین موجودی را به تکرار پیشینان محکوم نمی کند. گذشته، زندان ما نیست، زمینه ی فعالیتهای ماست. انسان، سازنده ی تاریخ خویش است. آن که تاریخ را تکرار می کند، سنگواره ای زندانی تاریخ است، نه سازنده ی آن. اما برای آن که تکرار تاریخ جای تداوم آن را نگیرد، باید

۱ - نگاه کنید به بررسی زنده یاد محمد مختاری از شعارهای انقلاب: «بررسی شعارهای دوران قیام»، کتاب جمعه، شماره ی ۲۰ (۶ دی ماه ۱۳۵۸): ۵۴-۴۲ و کتاب جمعه، شماره ی ۲۴ (۴ بهمن ۱۳۵۸): ۲۶-۱۰۲.

انسانی ما را زیر پا می‌گذارد و ما بدون ارزیابی جدی و نقد همه جانبه این خدشه به منظور پیشگیری آینده نمی‌توانیم جامعه‌ی انسانی و ایده‌آل خود را بنا کنیم.

شعار «می‌کشم، می‌کشم، می‌کشم، هر که برادرم کشت» همچنین یادآور ویژگی دیگری از انقلاب ۱۳۵۷ است. انقلاب اسلامی، به‌رغم شرکت چشمگیر زنان، انقلابی مردانه و مردسالار بود. «غیرت مردانه» برای «رهانیدن» ایران از چنگ «فساد» به میدان آمده بود. تقابل میان مردانگی و زنانگی («زنها به ما پیوستند/بی‌غیرتها نشتند»)، برابرنگاشتن پلشتی رژیم پهلوی با مردی بی‌غیرت (شاه) و زنی بی‌غفت (فرح) که وظیفه‌اش، ارضای نیاز جنسی دشمن (کارت‌ر) است («فرح پاشو جا بنداز/کار جیمی رو راه بنداز») به عرباترین شکلی در شعارهایی مطرح شده‌اند که «بازگویی خصلتهای گروه‌های لمپنی با برخورداری عوامانه با مسائل است»^۱؛ با این همه، نمی‌توان چنین شعارهایی را از درک مردسالار رهبری از خصلت و وظیفه‌ی انقلاب اسلامی و ساختار زن‌ستیز جامعه‌ی اسلامی جدا دانست. «شعارهای لمپنی» تنها بیان بی‌پروا و مستقیم فلسفه‌ی جنسیتی اسلامگرایان بود. در شعارهای «رسمی» انقلاب چون «می‌کشم، می‌کشم، می‌کشم، هر که برادرم کشت» و «توب، تانک، مسلسل/دیگر اثر ندارد/به مادرم بگوید/دیگر پسر ندارد»، فقط مردانند که به انقلاب می‌پیوندند و حساب خون ریخته‌ی برادرانشان را با مردان برادرکش تسویه می‌کنند - مادران شکلیا فقط سوگوار «پسران» می‌شوند.

شعارهایی چون «می‌کشم، می‌کشم، می‌کشم، هر که برادرم کشت»، «برادر دانشجوی، اتحاد، اتحاد» و «چوب و چماق و چاقو/دیگر اثر ندارد/به مادرم بگوید/دیگر پسر ندارد» در خیزش دانشجویی تیر ۱۳۷۸ خطر بازتولید انقلاب مردمدار دیگری را هشدار می‌دهد. باز هم طغیان خشم از خونهایی که بر خاک ریخته‌اند، می‌رود تا قصاص را بر قهر انقلابی چیره کند و از خاطر بزداید که به خون تپیدگان اخیر، تنها دانشجویان مرد نبوده‌اند؛ از خاطر بزداید که ۲۰ سال است که زنان، بار سنگین مبارزه با رژیم را بر دوش کشیده‌اند که از هر فرصتی برای تحدید آزادیهای آنان استفاده می‌کند؛ از خاطر بزداید که حاکمان اسلامگرا، نه تنها «برادران» ما، که زنان بسیاری را نیز بر خاک افکنده‌اند؛ و از خاطر بزداید که رژیم اسلامی، سامانه‌ی ستمگری مردسالاری را تقویت کرده است. ولی باید به جای قصاص قاتل «برادر»، به نابودی سامانه‌ی بیندیشیم که نابرابری، استعمار، ستم و کشتار را برپا نگه می‌دارد، در غیر این صورت، انقلاب، به جای تضمین آزادی زنان، «حفاظت ناموس» و «پاسداری» - یعنی کنترل - زنان را وظیفه‌ی خود می‌کند. به کار گرفتن شعارهایی که رزم انقلابی را به حد تسویه حسابهای مردانه پایین می‌آورد یا زنان را با انقلاب بیگانه می‌کند یا آنها را در اردوی انقلاب، به بی‌گاری می‌خواند. از هم‌اکنون باید از به‌کارگیری شعارها و نمادهایی که انقلاب را مردانه و انقلابی را مرد می‌نمایاند پرهیخت.

وحشت و کشتار در امان بماند. از سوی دیگر، اما، با شعارهایی چون «می‌کشم، می‌کشم، هر که برادرم کشت» سامانه‌ای پایه‌ریزی شد که کشتن و سرکوب را قاعده‌ی زندگی کرد. دیگر نه قهر انقلابی علیه ارگانهای ستم، که «قصاص» از قاتل «برادر» حکم راند. اگر چنین تمایزی در گرماگرم انقلاب ۱۳۵۷ کدر جلوه می‌نمود، از پس ۲۰ سال تجربه‌ی جمهوری اسلامی زلاتر از پیش به چشم می‌آید.

با این همه نابخاست اگر اشتباه و پریشان‌اندیشی آن روزها را تنها به سبب شگردهای زیرکانه‌ی اسلامگرایان بدانیم. باید به باورهایمان بیندیشیم. باید به خودآیم که در فقدان آگاهی از سامانه‌ی ستمگری، خشم از ستمی که بر ما می‌رفت ما را در برابر شعارهای خشمگینی خلع سلاح کرد که، همزمان، دشمنان ما و ما را به کشتارگاه کشاند. باید از خود بیرسیم چرا حتا برای آنانی که از ویژگی ساختاری ستمگری و نقش ارگانهای سرکوب آگاه بودند، طغیان خشم امان نداد که سدی علیه خشونت به پاکنند؟

به همین سبب ضروری است که از هم‌اکنون، پندار و کردارمان، دوری جستن از خشونت باشد. احترام به آزادی و دموکراسی تنها در شیوه‌ی رفتار ما با آنانی که غیر از ما می‌اندیشند و عمل می‌کنند معنا دارد. با کشتار «برادر» باید مبارزه کرد؛ آن که «برادرم کشت» مسؤول کردار خود است. ولی برای برپایی نظامی نو، ضروری است میان مبارزه با کشتارگری و کشتارگر و «کشتن» قاتل «برادر» تمیز قابل شد تا مبادا دور دیگری از خشونت را تولید کنیم. باید ساختار خشونت و ستم را بشناسیم و با آن مبارزه کنیم، نه آن که در چارچوب آن ساختار، خشونت را علیه خشونت به کار گیریم. در همین گرماگرم آغاز، باید لغو بدون قید و شرط مجازات اعدام را بخواهیم و با حل اختلافات فکری و سیاسی از راه ترور مبارزه کنیم.

شعار «می‌کشم، می‌کشم، می‌کشم، هر که برادرم کشت» از دل کینه‌ای ۲۰ ساله سر برآورده است، اندوه کشتار دگران‌دیشان در زمستان ۱۳۷۷ را در خود دارد، و طغیان خشم دانشجویانی است که پیکر بی‌جان همکلاسیهای خود را در آغوش فشرده‌اند. بی‌تردید در چنین شرایطی، کنترل شعارهای خودبه‌خودی در پاسخ به خشونت دولتی امری دشوار است که مستلزم بردباری است. این همه، اما، نباید ما را از گفتگویی خردمندانه با هم‌زمانمان بازدارد. هدف ما نه تنها باید دور کردن خشونت «آنها» از «ما»، بلکه پایان دادن به خشونت باشد. شعار «می‌کشم، می‌کشم، می‌کشم، هر که برادرم کشت» به جای آن که ما را رودرروی حاکمیت قرار دهد، به جای آن که خواستار روشن شدن آن باشد که دستور حمله را چه کسی و از چه ارگانی صادر کرد، به جای آن که نقش چنین سرکوبهایی را در استمرار سامانه‌ای بی‌دادگر و خونریز دریابد، به جای آن که مکانیسمی عادلانه برای پیگرد و محاکمه جرایم ارائه دهد، «عدالت» را به مضحکه‌ی قصاص تبدیل می‌کند.

بی‌گمان برای رودرروی با سامانه‌ای ستمگر باید با ارگانهای سرکوب آن سامانه مقابله کرد. اما ساده‌لوحانه نیز خواهد بود اگر بیندیشیم می‌توانیم از راه کشتن «آن که برادرم کشت»، جامعه‌ای بری از خشونت بسازیم. هر عمل خشونتباری که از ما سر بزند، حتا اگر ضروری باشد، گوشه‌ای از باورهای

برای برقراری آزادی تازه از فردای پیروزی مبارزه‌ی آزادیخواهانه شروع می‌شود. پیروزی مبارزه‌ی آزادیخواهانه به معنای برقراری آزادی نیست.

ولی آزادی آن درخت تنومند فرداست که ریشه در امروز دارد. نمی‌توان فردا در سایه‌ی درخت آزادی آرام گرفت اگر امروز نهال آن را نکاریم. به گمان من، خطاست هرگاه آزادی را تنها حقی بدانیم که دیگران از ما دریغ می‌کنند. استبداد، تنها به یاری سرنیزه آزادی را از شهروندان سلب نکرده، بلکه سلطه‌ی خود را با گسترش فرهنگ استبدادی نیز میسر می‌کند. به همین سبب، همه‌ی ما دیکتاتورهای کوچکی را در پندار و کردارمان داریم که ما را هم استبدادپذیر می‌کند و هم مستبد. مبارزه با آن دشمن بیرونی بدون نبرد همزمان و بی‌امان با این دشمن درونی به پیروزی نخواهد رسید. به عبارت دیگر، ما نه تنها راه حل مسأله‌ایم، صورت مسأله نیز هستیم. اعتقاد به «می‌کشم، می‌کشم، هر که برادرم کشت» ما را بر مسند قضاوت می‌نشاند پیش از آن که مجال به خوداندیشیدن داشته باشیم.

می‌شود در فقدان آزادی گریست و در از دست دادن آن به پا خاست؛ اما تضمینی نیست که این مبارزه در پی برقراری آزادی باشد. می‌توان از محرومیت‌های ناشی از نابرابری اجتماعی شکایت داشت، بی‌آن که در پی ریشه‌کن کردن نابرابری بود. می‌توان آزادی را برای خود خواست بی‌آن که خواهان آزادی بود. به همین دلیل، هر صدای آزادیخواهی می‌تواند دلفریب و هوشربا باشد، بی‌آن که تضمینی برای فردایی باشد سزاوار و زیبنده‌ی آدمی. پس، پیش از آن که از بانگ آزادیخواهی به وجد آییم، لازم است از خود و از دیگران پرسیم که آنان آزادی را در چه می‌دانند و برقراری آن را در چه روندی ممکن می‌کنند. آزادی از راه چندآوایی و چندگونگی معنا می‌گیرد. تا زمانی که همه‌ی ستم‌دیدگان نابرابری‌های اجتماعی و همه‌ی محرومان آزادی حق دفاع از خواسته‌ها و آرمانهای خود را نداشته باشند، نمی‌توان به پیروزی آزادی امید بست. از همین رو، آن جنبش آزادیخواهی که به هر دلیلی، چنین حقی را چه در صفوف مبارزان خود و چه در میان توده‌های مردم به رسمیت نشناسد، به آن گردن نهد، و برای برقراری آن نکوشد، نمی‌تواند پرچمدار مبارزه‌ی پیشرو و آزادیخواه باشد. آزادی، تکرار می‌کنم، موهبتی نیست که در فرادهای دوردست آینده به آن دست می‌یابیم، رابطه‌ای است که ریشه در هم‌امروز و همین جا دارد.

چه بسیار آزادیخواهان که بگویند «وقت این حرفها نیست؛ جای این صحبتها نیست». اما چه زمان و کجا باید این حرفها را زد و دلنگرانیه‌ها را بروز داد؟ چه زمان و کجا باید به شرایط پاگرفتن نهال آزادی اندیشید تا غول استبداد دیگری از دل مبارزاتمان سر بر نیارود؟ از خاطر نبریم؛ در همین جزئیات است که آزادی و برابری ایده‌آل انقلاب فدای منافع گروهی قدرت‌طلب می‌شود.

آزادی اندیشه، همیشه، همیشه.

ضرورت چنین نکته‌سنجی‌هایی به ویژه آشکارتر می‌شود اگر به شعار دیگری بیندیشیم که در تظاهرات دانشجویی اخیر طنین افکنده بود: «آزادی اندیشه، همیشه، همیشه». برابری اجتماعی جز در پناه آزادی ممکن نیست، همان گونه که صحبت از آزادی برای همگان در اجتماعی که به برابری انسانها و دموکراسی واقعی نمی‌نهد جز ژاژخایی نیست. به همین سبب نیز مبارزه برای آزادی از مبارزه برای برابری جدا نیست. با این همه نمی‌توان در هیچ جا، به ویژه در کشور استبدادزده‌ای چون ایران، مبارزه برای آزادی را امری ساده تلقی کرد. برای دستیابی به آزادی، نخست لازم است به معنای آزادی بیندیشیم و باورهای مرسوم را مورد انتقاد قرار دهیم.

در فرهنگ سیاسی ما، حتا در میان آزادیخواهان، همواره ترسی از آزادی وجود داشته است. هراسان و وحشتزده از واکنش دشمنان آزادی، همیشه در پی توجیه خود بوده‌ایم که «در آزادی، افراط نخواهیم کرد». به این ترتیب، به آزادی نرسیده، حد و حدود آن را مشخص می‌کنیم. اما حدود آزادی را تنها انسانهایی برابر و آزاد که از حق آزاد اندیشیدن و آزاد گفتن برخوردارند و در روند گفتگوی سازنده‌ی اجتماعی می‌توانند تعیین کنند، نه انسانهایی ترسیده، هراسیده و دهشتزده که هرگز طعم شیرین آن را نچشیده و در تاریکی استبداد، کورمال کورمال باید هم آزادی را بکاوند و هم جان‌پناهی در برابر تیر دشمن بسازند. از دل چنین شرایطی، ما فقط می‌توانیم آغازگر گفتگوی پایان‌ناپذیر درباره‌ی آزادی و دموکراسی باشیم. تا زمانی که اندیشه و اندیشیدن از بند و زنجیر سیاسی و نیز از بند و زنجیر قالبهای ذهنی آزاد نباشد، یعنی، تا زمانی که اندیشه نتواند بنیانهای خود را مورد نقد و بازسازی همه‌جانبه قرار دهد، نمی‌توانیم جز شناختی ناقص از آزادی داشته باشیم. اگر انسانها نتوانند رها از بندهای طبقاتی، قومی، جنسیتی و جنسی به خلق زندگی خود بپردازند، آزادی جز آرزویی دست‌نایافته نیست. اگر انسانها نتوانند آمال، هدفها و خواسته‌های خود را به گونه‌ای بیان کنند که به گوش همگان رسد، آزادی معنایی ندارد. و تا انسانها نتوانند گفتار و بودن متفاوت یا مخالف را با اندیشه‌ای باز و به قصد شناخت بیشتر و گسترش آزادی بشنوند و بنگرند، آزادی به بار نمی‌نشیند. فرسنگها راه است میان مجال نفس کشیدن به «دگراندیشان» دادن تا حق «دگراندیشی» و «دگربودگی» را قاعده‌ی زندگی کردن. آزادی جز از راه چندآوایی و چندگونگی معنا ندارد. حتا آن گاه نیز «حدود» آزادی جز توافقهایی موقتی نمی‌تواند چیز دیگری باشد، توافقهایی که در پرتو آگاهی بیشتر متحول می‌شود و تغییر می‌کند. حرکتی که از آغاز سلاح «می‌کشم، می‌کشم، هر که برادرم کشت» را برگزیند هیچ تضمینی برای آزادی ندارد.

آزادی هدیه‌ای ساخته و پرداخته نیست که گروهی خیرخواه به جامعه پیشکش می‌کنند. آزادی، رابطه‌ای اجتماعی است که در روند تکامل آزادی‌یستن شکل می‌گیرد. تنگناهای عینی اجتماعی را بازمی‌یابد، سدها را می‌شکند و برای از میان برداشتن آنها مبارزه می‌کند. به همین سبب، مبارزه

از: مجید نفیسی

دل شاد سعدی

«دل شاد سعدی»، عنوان مقاله‌ای است اثر مجید نفیسی که در سال ۱۹۸۸ نوشته شده است. این مقاله به همراه چند مقاله دیگر از او، که در هر یک، آثار باباطاهر، فایز، خیام، عطار، مولوی و حافظ را از دیدگاهی تازه و متفاوت بررسی می‌کند، در مجموعه‌ای با نام «در جستجوی شادی، در نقد فرهنگ مرگ‌پرستی و مردسالاری در ایران» از سوی نشر باران (سوئد) به چاپ رسیده است.

خود خود می‌کند و خیام و حافظ برای فراموش کردن غم به می‌رو می‌آورند. سعدی در مقابل میرندگی گلستان برعکس دست به سوی قوه آفرینندگی انسان دراز می‌کند و می‌خواهد تا با آفرینش هنری هم غم خود را تسلی بخشد و هم به ثبت و جاودانی کردن لحظه میرنده بپردازد. راز زنده‌دلی او در همین است. اما آفرینش هنری برای سعدی فقط جنبه سرگرم‌کننده ندارد بلکه هدف دیگر آن آموزش و حرفی برای گفتن است. در خاتمه گلستان می‌نویسد: «غالب گفتار سعدی طرب‌انگیز است و طیب آمیز و کوتاه‌نظران را بدین علت زبان طعن دراز گردد که دماغ بیهوده بردن و دود چراغ بی‌فایده خوردن کار خردمندان نیست. ولیکن بر رأی روشن صاحب‌دلان که روی سخن در ایشان است پوشیده نماند که در موعظه‌های شاهی در سلک عبارت کشیده است و داروی تلخ نصیحت به شهد ظرافت برآمخته: «گلستان او چون گلستان طبیعت با طراوت است و چون گلستان آسمانی جاودان و بهمین سبب برای آن چون بهشت هشت باب گشوده و هر باب را با حکایات نوادر و امثال آکنده است.

خدای سعدی بیشتر به باغبان گلستان طبیعت شبیه است تا یک خالق ماوراء طبیعی. او البته برتر از خیال و گمان و قیاس و وهم است ولی طبیعتی که پرداخته نشان دهنده روح زیباپرست اوست: «فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات را در مهد زمین بیورود. درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در بر کرده و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده. عصاره نابی به قدرت او شهد فائق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری»

در میان گویندگان قدیم و جدید فارسی کمتر کسی را به زنده‌دلی سعدی می‌شناسم. تخلص او سعدی و عنوان کتابش بوستان و گلستان است. خدای او باغبان طبیعت و مذهبش آسانگیر است. نه چون مجتهد در بند عبادات است و نه چون صوفی در قید ریاضت. نه چون باباطاهر در سوگ رفتگان سوت‌دهل است و نه چون خیام و حافظ از تریس مرگ خوش باش. بلکه دیوانی دربار شاهی است خودکامه و شادی‌کش. و ناصح توانگری است بی‌غم و مردم‌کش و ستایشگر جامعه‌ای مردسالار و زن‌کش. همین است که دل شاد سعدی را خرابی می‌کند و چشم او را بر دردهای جامعه می‌بندد و او را در برابر رقبای مرگ پرستش بی‌مقدار می‌سازد.

گردش در بوستان سعدی را به وقت دیگر می‌گذاریم. در دیباچه کتاب گلستان، او علت نگارش آن را جاودانی کردن شادی گذرنده باغ گلستان می‌خواند: «بامدادان که خاطر باز آمدن بر رأی نشستن غالب آمد دیدمیش دامنی گل و ریحان و سنبل و ضمیران فراهم آورده و آهنگ شهر کرده. گفتم: گلستان را چنان که دانی بقای و عهد گلستان را وفایی نباشد و حکما گفته‌اند که هرچه دیر نباید دل‌بستگی را نشاید. گفتا: طریق چیست؟ گفتم: برای نزهت ظاهران و فسحت حاضران کتاب گلستان توانم تصنیف کردن که باد خزان را بر ورق او دست تطاول نباشد و گردش زمان عیش ربیعش را به طیش خریف مبدل نکند.

بچه کار آیدت ز گل طبیعی

از گلستان من بیر ورثی

گل همین پنج روز و شش باشد

وین گلستان همیشه خوش باشد»

عابد و صوفی در برابر میرندگی گلستان به عبادت یا ریاضت پناه می‌برند و چشم طمع به گلستان آخرت می‌دوزند. باباطاهر سوت‌دهل و خیام و حافظ خوش‌باش که از گلستان آخرت نومید هستند در سوگ می‌نشینند. بابا به غم

خدای باغکار سعدی در عین حال نسبت به بندگان خود سهل‌گیر است و دچار تعصب مکتبی نیست:

«باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جاکشیده. پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد

ای کریمی که از خزانه غیب

گیر و ترسا وظیفه خور داری

دوستان را کجاکنی محروم

تو که با دشمنان نظر داری»

پدر سعدی عالم دینی بوده ولی چنانچه از یکی از حکایات کتاب برمی‌آید سختگیر نبوده است. در یکی از شبهای عبادت سعدی نوجوان همخانه‌ای‌های خفته را نعش مرده می‌خواند ولی پدرش از تعبد وی رنجیده و وی را از افتادن در پوستین خلتی برحذر می‌کند. در فصول مختلف گلستان عابدان ریایی، قاضیان طرار، علمای بی عمل و درویشان زاهدنما مورد نقد و تمسخر قرار گرفته‌اند. سعدی از اینکه بگوید سر و سَرّی با شاهد پسری داشته نه شرمگین است و نه ترسان. تسامح مذهبی فقط محدود به سعدی نیست و چنین به نظر می‌رسد که اقلیم پارس در عصر او با همین سیاست اداره می‌شده است.

در حکایات گلستان قدرت دربار بر زور منبر می‌چربد و همه جا مفتی و قاضی، فرمانبردار شاه هستند. مثلاً در یک حکایت شاه حکم قتل ققیه و قاضی میگسار را صادر می‌کند و سپس بخاطر حاضر جوابی او را می‌بخشد. همانطور که خدای سعدی بیشتر زمینی می‌نماید تا آسمانی، خدای زمینی او نیز بیشتر جنبه عرفانی دارد تا شرعی.

سعدی خود را دست‌پرورده نعمت اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی می‌داند. این شخص با مهاجمین چنگیزی صلح کرد و در نتیجه اقلیم پارس در دوره او نسبت به سایر اقلیم‌ها بخصوص خراسان که به سختی ویران و غارت شده بود از امنیت دولتی و آبادانی برخوردار بود. سعدی خود می‌گوید:

«اقلیم پارس را غم آسیب دهر نیست

تا بر سرش چو تویی سایه خدا

امروز کس نشان ندهد در بسیط خاک

مانند آستان درت مأمن رضا

یارب زیاد فتنه نگهدار خاک پارس

چندان که خاک را بود و باد را بقا»

سعدی دیوانی بود و مجیزگوی دیوان و شاه. او به عنوان شاعر درباری دفاع از نهاد سلطنت و استبداد سلطان را وظیفه خود می‌دانست. بدون شک

انگیزه اصلی‌اش در تخلص به سعدی، نسبت دادن خود به سعد پدر اتابک بود. باب اول گلستان موسوم به «در سیرت پادشاهان» تماماً به دفاع از نهاد سلطنت اختصاص دارد. دفاع او البته از زاویه یک سیاست‌مدار معتدل است. سعدی همانطور که از بازرگان انتظار تجارت و از عالم توقع عمل دارد از ملک نیز خواستار سیاست است. سیاست او این است: «به رعیت ضعیف رحم کن تا از دشمن قوی زحمت نبینی».

اگر شاه ظالم باشد رعیت پراکنده می‌شود خزانه تهی و لشکر بی‌نفر. نمونه شاه دادگر، انوشیروان است. به اعتقاد او بنیاد ظلم در جهان از خُرد برمی‌خیزد، اگر شاه پنج تخم مرغ به زور از دهاتی بگیرد لشکریان او هزار مایگان به سیخ می‌کشند. برای اینکه سپاهی خانه رعیت را غارت نکند باید به او مواجب داد. نسبت به مدعیان قدرت و گردنکشان و آشوبگران البته باید بی‌رحم بود و آنها را در نطفه خفه کرد. زیرا اگر جوی خُرد از سرچشمه گرفته نشود بوقت سیلاب مهار کردنی نیست. مشاورین ملک «ارکان دولت» هستند. نمونه خوب آنان بوذرجمهر وزیر انوشیروان است، وزیری با عقل سلیم که هم شاه را در مقابل درباریان حمایت می‌کند و هم درباریان را در برابر شاه. البته اگر شاهی ظالم بود بر او نمی‌توان و نباید شورید. برابری شاه و درویش، فقیر و غنی در این جهان ممکن نیست فقط در پیشگاه مرگ اتفاق می‌افتد. پس فایده اندیشه به مرگ در کشاندن شاه به سمت عدل است:

«در طاق ایوان فریدون نوشته بود

جهان ای برادر نماند به کس

دل اندر جهان آفرین بند و بس

مکن تکیه بر ملک و دنیا و پست

که بسیار کس چون تو پرورد و کشت

چو آهنگ رفتن کند جان پاک

چه بر تخت بودن چه بر روی خاک»

سعدی از فروشنده و خریدار کالا نیز متوقع رعایت اعتدال است. در یکی از حکایات باب «در فضیلت قناعت»، خریداری، خطاب به بازاریان شهر حلب می‌گوید: «اگر شما را انصاف بودی و ما را قناعت رسم سؤال از جهان برافتادی». علت قحطی و افلاس عمومی این است که فروشنده‌گان، گران‌فروشی و کم‌فروشی می‌کنند و خریداران که علی‌العموم از درباریان، دیوانیان و خدمتگزاران آنها تشکیل می‌شوند حیف و میل می‌کنند. دعوت به قناعت البته شامل همه می‌شود ولی سعدی با ریاضت و زهد کاملاً مخالف است. تمامی باب «در اخلاق درویشان» به افشای ریاکاری و زهدفروشی درویشان اختصاص یافته است. مثنی نمونه خروار: «زاهدی مهمان پادشاهی شد. چون بر سفره بنشستند کمتر از آن خورد که ارادت او بود و چون به نماز برخاستند بیشتر از آن کرد که عادت او تا ظن صلاح در حق او زیادت کنند.

نظریه خود در مورد تباین عبادت با معده خالی به رابطه فقر با فساد اخلاقی اشاره می‌کند: «هرگز دیده‌ای دست دغاغلی بر پشت بسته یا بینوایی در زندان نشسته یا پرده معصومی دریده یا کتفی از معصم بریده آلا به علت درویشی؟ شیرمردان را به حکم ضرورت در نقب‌ها گرفته‌اند و کعب‌ها سفته. محتمل است که درویش را نفس اماره طلب کند و چون قوت احصانش نباشد به عصیان مبتلا گردد که بطن و فرج توأم‌اند یعنی فرزند یک شکمند. مادام که این بر جای است آن برپای است.» البته سعدی قادر به درک این مطلب نیست که فقر و ثروت هم‌بطن و فرج یکدیگرند. با این وجود نباید از یاد برد که جدال سعدی با مدعی نیز بر سر علل فقر نیست بلکه بر سر خوبی یا بدی آن است. درویش نیز به سیاق سعدی به رابطه ثروت با فساد اخلاق می‌پردازد: «... مثنی متکبر مغرور معجب نفور مشتغل مال و نعمت، مفتن جاه و ثروت که سخن نگویند آلا به سفاقت و نظر نکنند آلا به کراهت. علما را به گدایی منسوب کنند و فقرا را به بی سروپایی. به غرور مالی که دارند و عزت و جاهی که پندارند برتر از همه نشینند و خود را بهتر از همه بینند.» تا بالاخره مجادله به مرافعه می‌کشد: «عاقبت الامر دلیلش نماند. دلیلش کردم. دست تعدی دراز کرد و بیهوده سخن آغاز. سنت جاهلان است که چون به دلیل از خصم فرو مانند، سلسله خصومت بجنبانند...» القصه نزد قاضی می‌روند تا به حکم او راضی شوند. قاضی به روش اعتدالی می‌کوشد تا بین توانگران و درویشان هر کدام یک جناح اعتدالی بیاید و با سازش این دو با یکدیگر توانگران و درویشان را آشتی دهد: «... طریق مدارا گرفتیم و سر به تدارک بر قدم یکدیگر نهادیم و بوسه بر سر و روی هم دادیم و ختم سخن بدین دو بیت بود

مکن زگردش گیتی شکایت ای درویش
که تیره‌بختی اگر هم برین نسق مردی
توانگرا چو دل و دست کامرانت هست
بخور، ببخش که دنیا و آخرت بردی»

در کنار شاه و درویش و ملتزمین آنها سومین شخصیت نوعی، حکایات گلستان را اهل سفر تشکیل می‌دهند: بازرگانان، ساریانها، ملاحان، بدرقه کاروانها و راهزنان. سعدی اهل سفر بود و مدت درازی از عمر خود را به سیر و سیاحت در اقلیم‌های گوناگون و طلبگی در مدارس اسلامی مهم آن عصر گذرانید. در گلستان از بازرگانی در جزیره کیش تا کارگل در خندق طرابلس صحبت می‌شود. در آن عصر سه دسته از مردم بیشتر به مسافرت می‌پرداختند: بازرگانان، زوار و بی چیزان. در داستان مشت‌زنی که «از دهر مخالف به فغان آمده بود و از حلق فراع و دست تنگ به جان». سعدی در ضمن نقل مجادله مشت‌زن با پدرش بر سر منافع و مضار سفر نشان می‌دهد که بی چیزان مگر به استثنا از سفر بهره‌ای نمی‌گیرند. بی‌طرفی مؤلف در نقل

چون بر مقام خویش آمد سفره خواست تا تناولی کند. پسری داشت صاحب فراست گفت: ای پدر در دعوت سلطان چیزی نخوردی. گفت: بنظر ایشان چیزی نخوردم که بکار آید. گفت: نماز را هم فضاکن. چیزی نکری که بکار آید.»

تصوف به عنوان یکی از پایه‌های فکری درویشی و فقرپرستی مورد انتقاد سعدی است. «یکی از مشایخ را پرسیدند: حقیقت تصوف چیست؟ گفت: پیش از این طایفه‌ای بودند در جهان بصورت پراکنده و به معنی جمع و امروز جماعتی‌اند بظاهر جمع و به باطن پریشان.» آنگاه در ادامه چنین به مقایسه تصوف با آنچه که می‌توان اصالت کار نامید می‌پردازد:

چو هر ساعتی از تو بجایی رود دل
به تنهایی اندر صفایی نبینی
ورت ماه و جاه است و زرع و تجارت
چو دل با خدایست خلوت نشینی»

سعدی معاصر مولوی بود. اولی در شیراز و دومی در قونیه می‌زیست. مولوی نیز صوفیانی را که از تصوف فقط پشمینه پوشی آنرا می‌گیرند مورد انتقاد قرار می‌دهد منتها به این منظور که اصل تصوف را نگه دارد. سعدی برعکس ریاکاری زاهدان صوفی را افشا می‌سازد برای اینکه اساساً با فلسفه فقر و زهدپرستی مخالف است. درویشان در نظر او موعظه‌گران فلسفه فقر و ترک دنیا هستند نه نماینده فقرا و زحمتکشان. بدین مناسبت تضادی که او میان توانگر با درویش می‌بیند نه بیان‌کننده اختلاف تاجر و خان با رعیت و کارگر بلکه برعکس مقابله‌جویی مابین دو جهان‌بینی، اصالت‌کار با رهبانیت و فلسفه شادی با فلسفه مرگ‌پرستی است. سعدی چون کالوین پروتستان تلاش در راه توانگری و زرع و تجارت را نه نافی عبادت که لازمه آن می‌شمارد و چون آدام اسمیت از اصالت کار و رشد تولید پشتیبانی می‌نماید. البته او نیز چون علمای بورژوازی قادر نیست که تضاد نهفته در بخش مولد جامعه بین کارفرما و کارگر و دارا با ندار را درک نماید. او در وجود شاه عمران و کار می‌بیند، در وجود درویش خرابی و بیکارگی، در دربار دنیاپرستی و خوشگذرانی می‌جوید در خانقاه دنیاگریزی و گوشه‌نشینی. البته او سعی می‌کند که به روش معمول خود این دو را با یکدیگر آشتی دهد. مجادله معروف سعدی با درویش که آخرین حکایت باب «در تأثیر تربیت» است به روشن کردن این امر کمک می‌کند. «یکی در صورت درویشان و نه به سیرت ایشان در محفلی دیدم نشسته و شتعی در پیوسته و دفتر شکایت باز کرده و ذم توانگران آغاز نهاده سخن بدینجا رسانیده که درویشان را دست قدرت بسته است و توانگران را پای ارادت شکسته...» مراکه پرورده نعمت بزرگانم این سخن گران آمد. گفتیم: «ای یار، توانگران دخل مسکینانند و ذخیره گوشه‌نشینان...» آنگاه سعدی پس از ذکر

ادله دو طرف شایان توجه است. پسر می‌گوید:

تا به دکان و خانه در گروهی

هرگز ای خام، آدمی نشوی

برو اندر جهان تفرج کن

پیش از آن روز کز جهان بروی»

و پدر جواب می‌دهد که منافع سفر فقط پنج طایفه راست: بازرگانان، علمای دینی، خوبرویان، خوش‌آوازان و پیشه‌وران. ولی پسر که به زور بازوی خود می‌بالد به امید اینکه بعنوان بدرقه یا محافظ کاروان استخدام شود راهی سفر می‌گردد. پس از ماجراها و شوربختی‌های بسیار هنگامی که مشت‌زن پریشان و تنها در بیابانی افتاده و دیگر به زندگی خود امیدی ندارد بوسیله ملکه‌زاده‌ای که اتفاقاً از آن کنار گذشته به وطن خود باز می‌گردد. آن‌گاه در جواب ملامت پدر چنین می‌گوید: «ای پدر هر آینه تا رنج نیری گنج برنداری و تا جان در خطر نتهی بر دشمن ظفر نیایی و تا دانه پریشان نکنی خرمن برنگیری. نیینی که به اندک مایه رنجی که بردم چه مایه گنج آوردم و به نیشی که خوردم چه مایه نوش حاصل کردم.» پدر اما همچنان محافظه کار باقی می‌ماند و حکایت پسر را استننا می‌شمارد: «... و چنین اتفاق نادر افتد و بر نادر حکم نتوان کرد. زنهار بدین طمع دگر باره گرد و لغ نگریدی.» و سوسه سفر علیرغم خطرات آن پس از پایان حکایت همچنان در ذهن خواننده باقی می‌ماند و این شاید خواستی است که سعدی از نقل داستان دارد. علاقه به سفر و معاشرت با مردم مختلف بخشی از روحیه برونگرا و فلسفه شادی او را تشکیل می‌دهد. سفر نه تنها جیب بازرگان را پر می‌کند و دل زائر را پر شوق، بلکه آدمی را تجربه‌دیده و بلندنظر می‌سازد. از مردم و با مردم است که شادی برمی‌خیزد نه از اعتکاف و گوشه‌نشینی.

سعدی در تئوری عشق جنسی را چون گرایشی عاطفی-جنسی بین دو مرد یا یک زوج مرد و زن می‌بیند ولی در عمل شور و شوق آتشین خود را منحصرأ نثار پسران شاهد و خط سبالت نرسته می‌کند و در رابطه با زنان فقط دفع شهوت مرد، تولید نسل و کار خانه را جستجو می‌نماید. در پایان باب «در عشق و جوانی» قطعه شعری آمده که تئوری سعدی را در مورد عشق نشان می‌دهد. دو یار جوان در حال غرق شدن در دریا هستند و چون ملاح می‌خواهد یکی را نجات دهد از او تقاضا می‌کند که یارش را بگیرد و از وی دست بشوید:

«دلارامی که داری دل درو بند

دگر چشم از همه عالم فرو بند

اگر مجنون و لیلی زنده گشتی

حدیث عشق از این دفتر نوشتی»

او تئوری خود را در دو جا، یکی در رابطه مجنون و لیلی و دیگری در

رابطه بین محمود و ایاز تشریح می‌کند. در حدیث لیلی و مجنون می‌خوانیم که لیلی را به سراپرده یکی از ملوک عرب می‌آورند «ملک در هیأت او تأمل کرد. شخصی دید سیاه‌فام، ضعیف‌اندام. در نظرش حقیر آمد، به حکم آن که کمترین خدم حرم او به جمال از او پیش بودند و به زینت بیش. مجنون به فراست بجای آورد و گفت: «ای ملک، از دریچه چشم مجنون به جمال لیلی نظاره بایست کردن تا سر مشاهده او بر تو تجلی کند.» درد عشق را فقط عاشق می‌تواند حس کند همچنان که درد نیش را شخص زنبور گزیده و درد سوختن را هیزم آتش گرفته درمی‌یابد. همین احساس وصف‌ناپذیر عشق را بین سلطان محمود غزنوی و غلامش ایاز نیز مشاهده می‌کنیم: «احمد حسن میسندی را گفتند: «سلطان محمود چندین بنده صاحب جمال دارد که هر یک بدیع جهانند. چون است که با هیچ یک میل و محبتی ندارد چنان که با ایاز، که او را زیاده حُسنی نیست. گفت: هرچه در دل فرود آید در دیده نکو نماید.

کسی به دیده انکار اگر نگاه کند

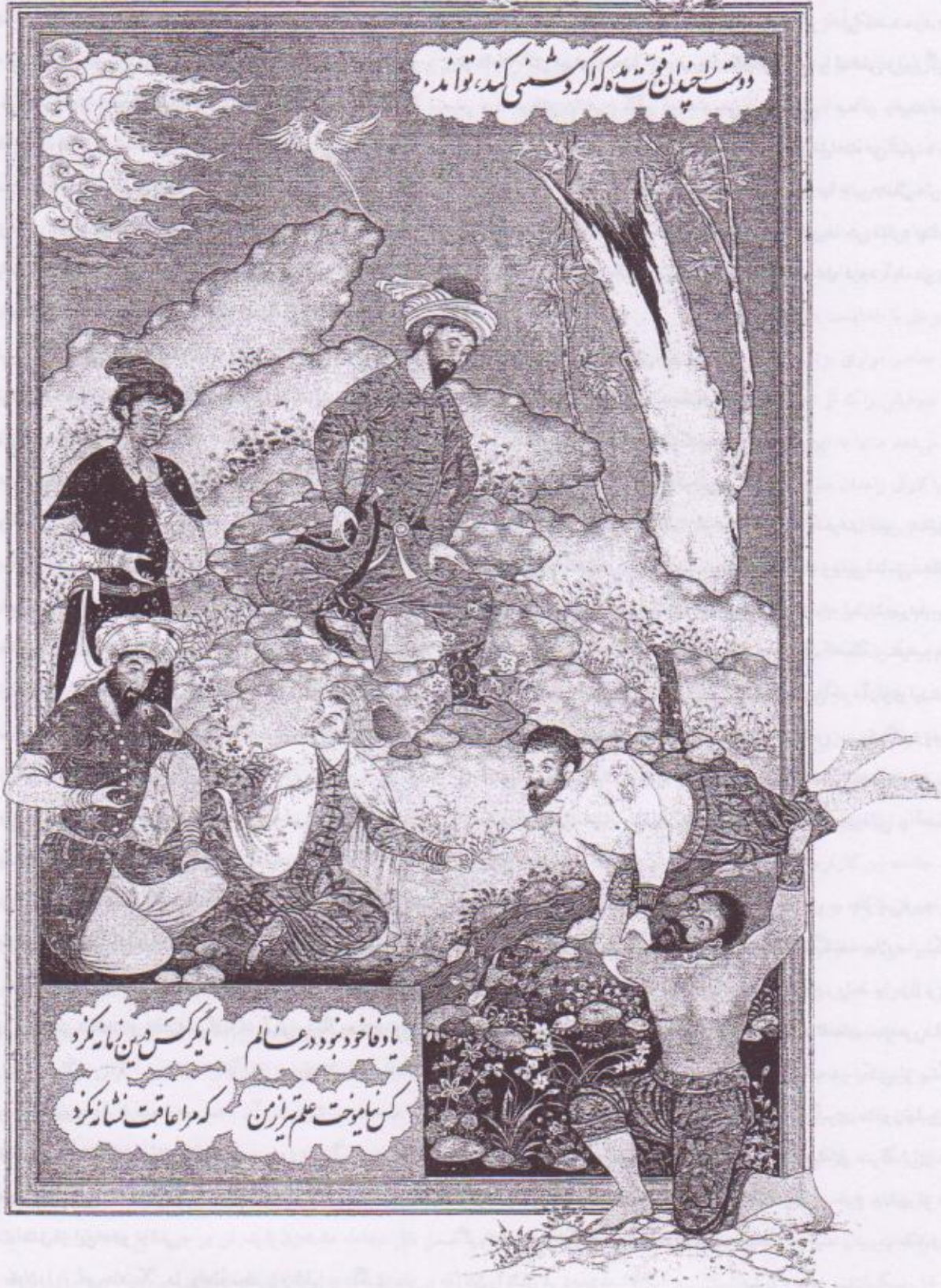
نشان صورت یوسف دهد به ناخوبی

وگر به چشم ارادت نظر کند در دید

فرشته‌ایش نماید بچشم کروی»

آنچه در دو رابطه بالا جالب توجه است جاذبه فردی بین عاشق و معشوق می‌باشد، گرایشی که فراتر از معیارهای متداول زیبایی‌شناسی، عقل و جامعه عمل می‌کند و هر زوج باید آنرا برای خود تجربه نماید. سر به بیابان گذاشتن و همنشین شدن مجنون با حیوانات همچنان که ملک عرب به او می‌گوید در شرف انسانی نیست و به تعبیر امروزی مبین خودآزاری است، نه عشق. منتها آن جاذبه فردی که مجنون دلیل عشق خود می‌داند امروزه هم برای ما پرمعنی است و حد فاصلی است که عشق مجنون را هم از ازدواجهای بدون عشق متداول جدا می‌کند هم از عشق عرفانی و آسمانی مولوی.

اکثر قریب به اتفاق حکایات باب «در عشق و جوانی» روابط همجنس‌گرایانه مردان با پسران نوجوان را توصیف می‌کنند. بعلاوه اینگونه روابط بسیار آتشین و عاشقانه بنظر می‌رسند حال اینکه روابط بین زن و مرد علی‌العموم سرد و خشن تصویر شده‌اند. در کل کتاب گلستان بجز مورد لیلی و مجنون که جنبه افسانه‌ای دارد و دو مورد دیگر که در یکی از پسران می‌خواهد که با مادران خود درشتی نکنند و در دیگری مادرزنها را به ریشخند گرفته است در بقیه موارد، زنان بصورت وسیله‌ای صرف برای دفع شهوت یا تولید نسل و خانه‌داری تجسم یافته‌اند. تجربه خود سعدی از همه گویاتر است. حکایت معروف زیر نمونه روشنی از کینه و نفرت سعدی از زنان را نشان می‌دهد:



«از صحبت یاران دمشق ملالتی پدید آمده بود. سر در بیابان قدس نهادم و با جانوران انس گرفتم تا وقتی که اسیر فرنگ شدم و در خندق طرابلس با جهودانم به کار گل پداشتند. یکی از روسای حلب که سابقه معرفی میان ما بود گذر کرد و بشناخت و گفت: این چه حالت است؟ گفتم:

همی گریختم از مردمان به کوه و دشت
که از خدای نبودم به دیگری پرداخت
قیاس کن که چه حالم بود در این ساعت
که در طویله نامردمم بیاید ساخت
پای در زنجیر پیش دوستان
به که با بیگانگان در یوستان

بر حالت من رحمت آورد و به ده دینار از قیدم خلاص کرد و با خود به حلب برد و دختری که داشت به نکاح من درآورد به کابین صد دینار، مدتی برآمد. بدخوی و ستیزه جوی و نافرمان بود. زبان درازی کردن گرفت و عیش مرا منقص داشتن

زن بد در سرای مرد نکو

هم در این عالم است دوزخ او

زینهار از قرین بد زینهارو قنارینا عذاب النار

باری زبان طعنت دراز کرده همی گفت: تو آن نیستی که پدرم از قید فرنگ به ده دینار بازخرید؟ گفتم: بلی به ده دینارم باز خرید و به صد دینار بدست تو گرفتار کرد

شنیدم گوسفندی را بزرگی

رهانید از دهان و چنگ گرگی

شبانه کارد بر حلقش بمالید

روان گوسفتر از وی بنالید

که از جنگال گرگم در ربودی

چو دیدم عاقبت خود گرگ بودی»

در حکایت فوق سعدی از سه حالت می‌گذرد که هر یک نسبت بدیگری ناگوارتر هستند: نخست آنچنان از خلق بیزار می‌شود که همشین جانوران می‌گردد. دوم- از صورت انسان آزاد به حالت برده درمی‌آید و بهمین خاطر خود را چون گوسفندی در طویله نامردمان احساس می‌کند. سوم- قید بندگی به بند مرگ تبدیل می‌شود و دختر با تندخویی خود او را چون گرگی در خانه می‌درد. سعدی برای توصیف بهتر حالت سوم آنرا به جهنم زمینی مجسم می‌کند. اگر از زاویه دختر به موضوع بنگریم رابطه معکوس می‌شود. پدر علیرغم میل دخترش او را به خانه شوهر می‌فرستد تا بصورت بنده خانگی او درآید. اعتراض زن در حکم زبان‌درازی است و بدین گناه باید پوست از تنش کشیده شود. درواقع گرگ خود سعدی است و

نه زن عصیانگر.

حال عشق آتشین سعدی به پسر شاهد را با رابطه سرد و شقاوت‌آمیز بالا مقایسه کنید: «در عنفوان جوانی چنانکه افتد و دانی، با شاهد پسری سر و سرّی داشتم. بحکم آنکه حلقی داشت طیب الادا و خلقی کالبد را ذابدا.

آن که نبات عارضش آب حیات می‌خورد

در شکرش نگه کند هر که نبات می‌خورد

اتفاقاً از وی حرکتی دیدم که نپسندیدم. دانه از او درکشیدم و مهره مهرش برچیدم و گفتم:

«برو هر چه می‌بایدت پیش گیر

سر ما نداری سر خویش گیر،

شنیدمش که می‌رفت و می‌گفت:

«شب‌پره گر وصل آفتاب نخواهد

روتنق بازار آفتاب نکاهد،»

سفرکرد و دوریش در من اثر.

باز آی و مرا بکش، که پشت مردن

خوشرکه پس از تو زندگانی کردن

اما به شکر و منت، باری پس از مدتی باز آمد. آن حلق داودی متغیر شده و جمال یوسفی به زیان آمده و بر سیب زرخدانش چون به، گردی نشسته و روتق بازار حشش شکسته، متوقع که در کنارش گیرم. کناره گرفتم و گفتم:

آن روز که خط شاهدت بود

صاحب نظر از نظر براندی

و امروز بیامدی به صلحش

کش فتحه و ضمه برنشاندی

تازه بهار، ورق زرد شد

دیگ منه، کآتش ما سرد شد

چند خرامی و تکبر کنی

دولت پارینه تصور کنی

پیش کسی رو که طلبکار توست

ناز بر آن کن که خریدار توست

سبزه در باغ گفته‌اند خوش است

داند آن کس که این سخن گوید

یعنی از روی دلبران خط سبز

دل عشاق بیشتر جوید

بوستان توگنده نازار است

بس که برمی‌کنی و می‌روی

گر صبر کنی و رکنی موی بنا گوش

این دولت ایام جوانی بسر آید

گر دست بجان داشتی همچو تو بر ریش

نگذاشتی تا به قیامت که بر آید

مزاح کردم و گفتم:

جمال روی تو را چه شد،

که مورچه برگرد ماه خورشید است.

بخنده گفت ندانم چه بود رویم را

مگر به ماتم حسن سیاه پوشیده است.»

«هر کجا سلطان عشق آمد نماند

قوت بازوی تقوا را محل»

در حکایت چهارم مردی عاشق پسر شاهزاده‌ای می‌شود ولی چون به دیدار او نائل می‌گردد در دم نعره‌ای کشیده و صوفیانه جان می‌دهد: «با من چرا سخن نگوئی که هم از حلقه درویشانم بلکه حلقه بگوش ایشانم. آنکه به قوت استیناس محبوب از میان تلاطم امواج محبت سر برآورد و گفت:

عجب است با وجودت که وجود من بماند

تو بگفتن اندر آیی و مرا سخن بماند

و نعره‌ای بزد و جان به حق تسلیم کرد.»

در حکایت پنجم، با عشق سوزناک یک معلم به شاگرد جوانش آشنا می‌شویم. روزی شاگرد از استاد می‌خواهد که معایب او را برشمارد و جواب می‌شود: «ای پسر این از دیگری خواه، که آن نظر که مرا با تست جز هنر نمی‌بیند.» در حکایت ششم سعدی را می‌بینیم که هنگام دیدار دوست پسرش دستپاچه شده و آستینش چراغ را می‌کشد.

در حکایت هفتم پیشنهاد می‌کند که دو مرد عاشق یکدیگر را زود زود ملاقات نکنند که این کار موجب دلسردی روابطشان می‌گردد. در حکایت هشتم حس حسادت سعدی از اینکه پسر شاهد با رفیقان به نزد او می‌آید برانگیخته می‌شود. در حکایت نهم خود و دوست پسرش را چون دو مغز بادام در یک پوست می‌بیند. در حکایت دهم عالمی علی‌رغم خطر بی‌آبرویی به پسر شاهدهی اظهار عشق می‌نماید و از جمله می‌گوید:

«هر که دل پیش دلبری دارد

ریش در دست دیگری دارد»

در حکایت دوازدهم شاهد پسر را امرد می‌خواند و تفاوت دوره بچگی و دوره بلوغ او را چنین توضیح می‌دهد:

«امرد آنکه که خوب و شیرین است

تلخ گفتار و تندخوی بود

چون به ریش آمد و بلعت شد

مردم آمیز و مهر جوی بود»

در حکایت هجدهم با عشق سوزناک سعدی نسبت به پسر که مقدمات نحو زمخشری را می‌خوانده روبرو هستیم. در حکایت نوزدهم سوگواری شاعر را بر سر مزار دوست پسرش مشاهده می‌کنیم. جدائی چنان بر قلبش فشار می‌آورد که با خود عهد می‌کند که دیگر گرد مجالست نگردد. در حکایت بیست و یکم عشق قاضی همدانی به پسر نعلبند را می‌خوانیم... و دیگر همین نمونه‌ها کافی است.

حال کارنامه عشق آتشین فوق را با نمونه روابط سرد خشونت‌بار و غیرانسانی مردان با زنان مقایسه کنیم. در دیباچه گلستان می‌خوانیم:

رابطه فوق تمام ظواهر یک عشق آتشین را در خود دارد. سعدی جوان عاشق پسرک می‌شود چون تحت تأثیر خلق و خوی خوب، آواز خوش و سیمای زیبای او قرار گرفته است و همچون عشاق نازکدل و حساس به اندک رنجشی قهر می‌کند و هنگامی که معشوقه ناز کرده او را ترک می‌کند، دلش به درد می‌آید و مرگ آرزو می‌کند. بجای تصاویر کارگل و اسارت و گرگ و گوسفند در حکایت قبلی با تصاویر شاد و روشنی طبیعت، شب‌پره، آفتاب، سیب و به، بهار، برگ، سبزه، باغ، ماه و مانند آنها سروکار داریم و به جای فرنگ و جهود با داود و یوسف. در هر دو داستان از جانب معشوق بنوعی نافرمانی می‌بینیم منتها در اولی به زبان‌درازی تعبیر می‌شود و در دومی به ناز و کرشمه. یکی به اصطلاح ارباب خانه است و دیگری از آن عاشق دلشکسته.

نگاهی کوتاه به سایر حکایات عشقی گلستان نشان می‌دهد که دو حکایت فوق واقعاً الگوی برخورد سعدی نسبت به پسران نوجوان و زنان شاهد هستند. نخست از رابطه همجنسگرایانه شروع کنیم. در حکایت استاد و شاگرد کشتی‌گیر از باب اول با استادی روبرو هستیم که چون گوشه خاطرش نسبت به جمال یکی از شاگردان میلی دارد تمام فتن کشتی مگر یک بند آنرا به دل‌بندش می‌آموزد. در حکایت دوم از باب «در عشق و جوانی» خواجه‌ای عاشق بنده نادرالحسنش می‌شود ولی از اینکه مرد غلام و وظائف بندگی‌اش را انجام نمی‌دهد دلخور است. نکته‌ای که در این باب دوستش به او می‌گوید بسیار روشنگر است: «ای برادر چون اقرار دوستی کردی توقع خدمت مدار که چون عاشق و معشوقی در میان آمد مالکی و مملوکی برخاست.» به عبارت دیگر در رابطه عاشقانه، طرفین آزاد و برابر هستند و اگر چنین خصیصه‌ای در رابطه سعدی با زنان دیده نمی‌شود از آن جهت است که زن برای او در حکم کارگر جنسی و خدمتکار خانه است نه معشوق. در حکایت سوم از همان باب، مرد پارسایی به محبت کسی - ظاهراً پسر - گرفتار می‌شود و حالت خود را چنین توصیف می‌کند:

کفشدوز نه فقط زن نوعروس را مورد تجاوز قرار می‌دهد بلکه حتی لب او را کفشگرانه می‌گذرد. در حکایت بعدی ما ستم و تحقیر نسبت به زنان را در کنار تبعیض نسبت به معلولین مشاهده می‌کنیم:

«فقیهی دختری داشت بغایت زشت و بجای زنان رسیده. با وجود جهاز و نعمت کسی به مناکحت او رغبت نمی‌نمود... فی‌الجمله بحکم ضرورت عقد نکاحش با زیریری بستند. آورده‌اند که در آن تاریخ حکیمی از سرندیب آمده بود که دیده ناینایان روشن همی کرد. فقیه را گفتند: چرا دامادت را علاج نکنی؟ گفت: ترسم که بینا شود و دخترم را طلاق دهد. شوی زن زشترو ناینبا به.»

مرد اگر بینا شود بصورت یک انسان کامل الحقوق درمی‌آید ولی زن را چنین راه‌گشایی نیست. عین همین حالت در حکایت کنیزک چینی و برده سیاه اتفاق می‌افتد با این تفاوت که در اینجا مرد ناقص الحقوق یک انسان معلول است و در آن جا یک برده سیاه. هر یک از این سه گروه به سبب مشخصات بدنی خود ناقص الحقوق شمرده می‌شوند: سیاه بخاطر رنگ پوستش، ناینبا بخاطر نقص عضوش و بالاخره زن بخاطر جنسیتش. حال اگر زن زشترو کنیز و ناقص‌العضو هم باشد میزان ستمگری جامعه بر او صد چندان می‌شود. در حکایت پنجم از باب «در فوائد خاموشی» بر خیانت‌پیشگی و مکر زنان تکیه شده: منجمی که هفت گوشه آسمان را می‌پاید از عهده پائیدن زن خود برنمی‌آید.

حال پس از ذکر نقش زن بعنوان کارگر جنسی نوبت به نقش دیگر اجتماعی او بعنوان خدمتکار خانه می‌رسد. تمامی حکایات مندرج در باب «در ضعف و پیری» که به روابط جنسی اختصاص دارد برخلاف باب «در عشق و جوانی» به رابطه بین زن و مرد مربوط است، با این تفاوت که مرد، پیری ناتوان است و زن، دختری جوان. همین نکته به اندازه کافی روشن می‌کند که نقش زن بعنوان خدمتکار و پرستار تا چه حد برای سعدی و جامعه او مهم بوده است. در حکایت دوم پیری را می‌بینیم که دختری را به زنی می‌گیرد و با شیرین‌زبانی‌های مختلف کوشش می‌کند تا مزیت مرد پیر را نسبت به مرد جوان برای او ثابت نماید. ولی زن جوان «ناگاه نفسی سرد از دل پر درد برآورد و گفت: چندین سخن که بگفتی در ترازوی عقل من وزن آن یک سخن ندارد که وقتی شنیدم از قابله خویش که زن جوان را اگر تیری در پهلو نشیند به که پیری...

زن کز بر مرد بی رضا برخیزد

بس فتنه و جنگ از آن سرا برخیزد»

تا اینجا که می‌خوانیم تصور می‌کنیم که شاید سعدی مخالف سنت رائج عقد دختران نوجوان با پیرمردان است و شگفت‌زده می‌شویم که او را با رضایت زن چکار. ولی بیت بعدی بلافاصله موضوع را توضیح می‌دهد:

«مردیت بی‌آزمای و آنکه زن کن» البته برای رابطه جنسی، زن و مرد احتیاج به توانایی جنسی دارند ولی چون از دیدگاه سعدی در این رابطه مرد کارفرماست و زن کارگر جنسی، آنچه که ارزش یادآوری دارد آلت مردی است و بس. زن و مرد با یکدیگر هم‌آغوشی نمی‌کنند بلکه زن متاع جنسی خود را در اختیار مرد می‌گذارد تا او از آن بهره جوید. همانطور که آب برای نوشیدن است و گوشت برای خوردن زن نیز وسیله‌ای است برای دفع شهوت مرد.

حکایت کنیزک چینی و برده سیاه از باب اول رابطه فوق را بعین تصویر می‌کند. پادشاهی کنیزکی چینی را بخاطر آنکه حاضر به جماع با او نشده به یکی از بندگان سیاه خود می‌بخشد. سیاه بلافاصله با کنیز جمع می‌شود. فردای آن روز پادشاه از ماجرا مطلع می‌گردد و دستور می‌دهد تا هر دو را ببندند و از دژ به خندق اندازند. یکی از وزرا شفاعت سیاه را می‌کند و شاه در جواب می‌گوید: «اگر در مفاوضه او شبی تأخیر کردی چه شدی، که من او را افزون از قیمت کنیزک دادمی. وزیر گفت: ای خداوند نشنیده‌ای که:

تشنه سوخته در چشمه روشن چو رسد

تو میندار که از پیل دمان اندیشد

ملحد گرسنه در خانه خالی برخوان

عقل باور نکند کز رمضان اندیشد

ملک را این لطیفه پسند آمد. گفت: سیاه را به تو بخشیدم. کنیزک را چه کنم؟ گفت: کنیزک را به سیاه بخش که نیم‌خورده او هم او را شاید.

هرگز آن را به دوستی پسند

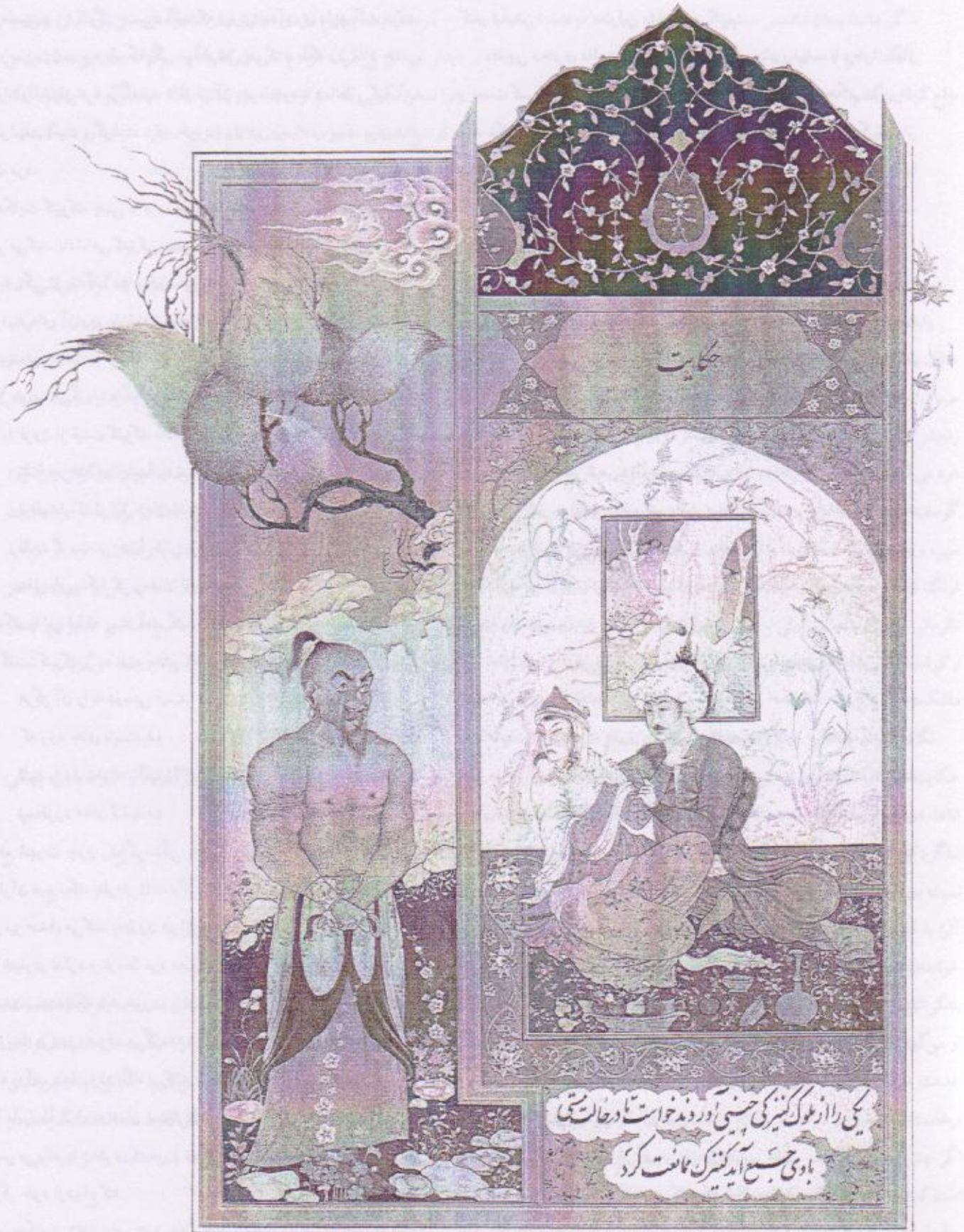
که رود جای ناپسندیده

تشنه را دل نخواهد آب زلال

نیم‌خورده دهان گندیده.»

دفع شهوت چون رفع گرسنگی یا تشنگی است. نه زور پیل دمان و نه گشته قرآن هیچ یک جلودار تشنه و گرسنه نیستند، همین امر در مورد غریزه جنسی نیز صدق می‌کند. بدن زن در این حالت چون آب و غذا می‌باشد و از خود اختیاری ندارد و توسط مرد مصرف می‌شود. زن خود قادر به خوردن یا نوشیدن نیست بلکه باید خورده یا نوشیده شود. بدتر از همه وقتی است که زنی توسط مردی مصرف می‌گردد، دیگر همه به او بصورت غذای نیمه خورده و آب دهان زده نگاه می‌کنند و متاعش از بازار می‌افتد. امروزه در جامعه ما رابطه فوق به همان استواری عصر سعدی برقرار است. زنی بیوه بی‌همسر می‌ماند یا دختری که مورد تجاوز قرار گرفته متقاعد می‌گردد که با تجاوزگر خود ازدواج کند.

در حکایت ۴۶ از باب دوم رابطه جنسی تجازاً به کار کفشدوزی مانند می‌گردد که در آن مرد صاحب جوالدوز است و زن پوسته چرم. داماد



«پیری که زجای خویش نتواند خاست

الا به عصا، کیش عصا برخیزد»

بنابراین زن خود از تجاوز مرد لذت می‌برد و بهمین دلیل از مردی که قادر به انجام تجاوز جنسی نیست نفرت دارد. چنین زنانی خود آزاری را فقط جامعه مردسالار می‌تواند پرورش دهد. بقیه ماجرا روشن‌گر است: «فی‌الجمله، امکان موافقت نبود و به مفارقت انجامید. چون مدت عده بسر آمد عقد نکاحش بستند با جوانی تند، ترش‌رو، تهی‌دست، بدخو. جور و جفا می‌دید و رنج و عنا می‌کشید و شکر نعمت حق تعالی می‌گفت که: «از آن عذاب الیم برهیدم و بدین نیم مقیم برسیدم

با این همه جور و تند خوبی

بارت بکشم، که خوبروی

با تو مرا سوختن اندر عذاب

به که شدن با دگری در بهشت

بوی پیاز از دهن خوبروی

نغزتر آید که گل از دست زشت.»

جامعه سعدی سنت‌گراست و در آن کهولت سن بمنزله معیار ذخیره دانش و تجربه مورد احترام است، از میان سالمندان، بخصوص جنس مرد و طبقه اعیان هستند که به پشتوانه ثروت و قدرت اجتماعی خود قادرند دختران جوان و بی چیز را به پرستاری از خود بگمارند. خداوندگار سعدی زن «ضعیفه» را برای آن آفریده که از پیرمردان ثروتمند پرستاری کند. سعدی نیز انتقادی به ماهیت اجباری و خفت‌بار اینگونه ازدواجها ندارد بلکه فقط می‌خواهد چنین وانمود سازد که زنان از قربانی شدن بدست تجاوزکاران جنسی لذت می‌برند و در رؤیاهای بیمارگونه‌شان دائماً خواب آلت تجاوز را می‌بینند. در حکایت دیگری می‌خوانیم: «پیرمردی را گفتند چرا زن نکستی؟ گفت: با پیرزنانم عیشی نباشد. گفتند: زن جوان بخواه چون مکت داری. گفت: من که پیرم با پیرزنانم الفت نیست پس او را که جوان باشد با من چگونه رغبت صورت بندد؟

زور باید نه زر، که بانو را

گزری دوست‌تر که ده من گوشت.»

آیا این همه نفرت و بغض نسبت به زنان نشانه همجنس‌گرایی است؟ آیا سعدی یک همجنس‌گراست؟ هر دو موضوع قابل بحث هستند. حکایات گلستان فقط ثابت می‌کنند که سعدی نسبت به پسران نوبالغ گوشه چشمی دارد ولی خواستار آمیزش جنسی با آنان نیست. چنین کسی را در ایران نظرباز یا جمال‌پرست می‌خوانند و او را از بچه‌باز جدا می‌کنند. حکایت خشکالی اسکندریه از باب «در فضیلت قناعت» بخوبی نشان می‌دهد که او خود میان

جمال‌پرستی با لواط تفاوت می‌گذارد و مردن از گرسنگی را بهتر از دست نیاز بسوی مخنت دراز کردن می‌داند:

«مخنتی دور از دوستان که سخن در وصف او ترک ادب است خاصه در حضرت بزرگان از طریق اهمال هم در گذشتن از او نشاید که طایفه‌ای بر عجز گوینده حمل کنند بر این دو بیت اقتصار کنم که اندکی دلیل بسیاری بود و مثنی نمونه خرواری:

گر تتر بکشد این مخنت را

آن تتر را دگر نیاید کشت

چند باشد چو جسر بغدادش

آب در زیر و آدمی در پشت

نعمت بیکران داشت و تنگدستان را سیم و زری داد و مسافران را سفره نهادی. گروهی درویشان که از جور فاقه بجان آمده بودند آهنگ سماط او کردند و مشورت به من آوردند. سر از موافقت باز زدم و گفتم:

نخورد شیر نیم خورده سنگ

ور بسختی بمیرد اندر غار.»

آیا سعدی این حکایت منحصر بفرد در گلستان را فقط برای رد گم کردن آورده؟ و اگر چنین نیست چگونه می‌توان میان این ادعای نامحسوس علیه همجنس‌گرایان با آنهمه شوخ و شنگی‌ها نسبت به پسران نوبالغ «در باب عشق و جوانی» یگانگی دید؟ قدر مسلم این است که سعدی گرایش به همجنس‌گرایی داشته ولی بخاطر تعصبات مذهبی رائج قدرت ابراز صریح آنرا نداشته است.

سعدی زندگی و شادبهای آنرا شایسته بهره‌جویی می‌داند و به مرگ اجازه نمی‌دهد که چون کابوسی بر زندگی سایه اندازد. در باغ و کوه، در دریا و آسمان، در بازی کودکان و فعالیت و تفریح جوانان، در کنج‌کاوی‌ها و سازندگی‌ها و بالاخره در عشق‌ها و دوستی‌ها جاذبه‌ای است که در مرگ نیست. این دل شاد سعدی است، دل شاد اما سنگینی که زندگی مرگبار ستم‌کشیدگان را نمی‌بیند، به زنان کینه می‌ورزد و آنها را تحقیر می‌کند و انسانهای رنج‌کشیده تحقیر شده و پامال شده را در شادی او سهمی نیست. پس بگذار دل سنگ او را بشکافیم و همراه با دل شاد او آواز برداریم:

بنی آدم اعضای یکدیگرند

که در آفرینش زیک گوهرند

چو عضوی بدرد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی

نشاید که نامت نهند آدمی

حسین ترکپور
ایران شادمان - کانادا

اگر یزد دور است گز نزدیک است!

وقتی صحبت بر سر حقوق انسانی همجنسگرایان است چیزی بالاتر از نظریات امثال هیتلر برای عرضه ندارند؟ پرسش ما این است که نام آن بیماری علاج‌ناپذیر عرصه سیاست ایران چیست که هر بحث اصیل و ارزشمند مربوط به حقوق بشر را برنمی‌تابد؟ نام آن حیوان سیاسی آبتن از انواع تعصبات افراطی چیست؟

مغزهای متفکر باغ‌وحش سیاسی ایران سه قرن آزرگار را تلف کردند تا این بیماری وطنی را شناسایی کنند. حاصل پر دریغ و دروغشان چیزی نبوده است بجز قاچاق کردن یک مشت کلمات قلبه سلمبه و بسی ربط که مدتهاست همچون آدامس خروس نشان در دهانهای کج سلیقه می‌چرخد. همجنسگرایان ایرانی مثل همیشه ناامیدی خود را از کج‌فهمی و بیهوشی سیاسی ایرانیان اعلام می‌دارند. نظریه‌پردازان و فعالین سیاسی ایران علیرغم ادعاهایشان هیچگونه علاقه‌ای به حقوق اصیل انسانی و دموکراسی واقعی ندارند. آنان تنها دغدغه و نگرانشان این است که چگونه به قدرت بنشینند و نقش اول یک دیکتاتور بهتر را ایفا کنند.

روز اول آگوست و شهر مونترال گوی و میدان آزمایشی بود تا شخصیت ایرانی علناً ثابت کند که در عرصه رفتار دموکراتیک و تمنای حقوق بشر چند سرده حلاج است. با کمال تأسف فعالین سیاسی-اجتماعی-فرهنگی ایرانی‌تبار در آن روز بجز شرمندگی چیز دیگری به‌بار نیاوردند. حجاب تنبلی فکری و فرهنگی جامعه سیاسی-فرهنگی ایرانیان مدتهاست که ایران به خواب رفته را از عرصه آرایش جهان جدید به غیبت کبرا فرستاده است. این تنبلی فکری زمانی حس می‌شود که اساسی‌ترین مسایل غریزی انسان مثل مسایل جنسی هنوز هم که هنوز است برای ایرانیان چیزی بیش از یک مشت معما و تابوی بدوی نیست. شرمندگی این بیسواد جنسی و آشفته بازار فکری فقط برای گله بی‌هویت و به‌اصطلاح روشنفکر، منقذ، نظریه‌پرداز، روحانی، فقیه و حتی هنرمند ایرانی می‌ماند. همجنسگرایی ایرانی شهادت این انتقادات را نه از خون دل که از شیباری بی‌رحم تاریخ برگرفته است. همجنسگرایی ایرانی در جهان زندگی می‌کند، در جهان امروز. او رد پایش را در تاریخ بجای

روز اول آگوست ۱۹۹۹ مونترال شاهد کارناوال و راهپیمایی بزرگ همجنسگرایان این شهر چند فرهنگی بود. بیش از صد اقلیت ملی در شهر مونترال بسر می‌برند که از آن میان ایرانیان جمعیت قابل ملاحظه‌ای را تشکیل می‌دهند. اما با کمال تأسف از این جمعیت قابل ملاحظه فقط تعداد انگشت‌شماری در این راهپیمایی شرکت کردند.

ضمن قدردانی و سپاس از این جمع بسیار اندک، شجاع و انساندوست جا دارد که چشمان تیزبین انتقاد را بر جامعه‌ی وسیع‌تر ایرانی خیره کرد. اکنون که چند ماهی بیش به پایان هزاره دوم میلادی نمانده است، همجنسگرایی ایرانی حق دارد که از هم‌وطن خود توقع رفتاری همگون با تمدن و دستاوردهای جهان مدرن داشته باشد. اما متأسفانه این حقیقت بر کسی پوشیده نیست که این توقع انسانی پاسخ‌چندان مناسبی نمی‌یابد. چرا؟ چگونه است که جماعت ایرانی داد و فغان دموکراسی، حقوق بشر و آزادی را سر می‌دهد اما وقتی که فرصت حیات و زندگی در جامعه‌ای دموکرات و لیبرال را می‌یابد بجز ادا و اطوارهای عجیب و غریب چیز دیگری در چپته ندارد؟ چگونه است که وقتی صحبت از مشکلات مربوط به دموکراسی و حقوق بشر در ایران مطرح می‌شود همگی از ملت مظلوم ایران که از سوی دستان غیبی و حاکمان ازلی مورد ستم قرار گرفته صحبت می‌کنند و ملت خود را چون فرشتگان بیگناهی توصیف می‌کنند که اهریمنان ددمنش باعث و بانی بدبختی و عقب‌ماندگی‌اش شده‌اند؟


اکنون که در عصر ارتباطات و انتقالات جهانی زندگی می‌کنیم جای آن دارد که بگوییم اگر «یزد دور است گز نزدیک است»! اگر در ایران امروز و دیروز و پریروز و پس‌پریروز حکام خون‌آشام اجازه پیاده شدن اندیشه ۲۵۰۰ ساله‌ی دموکراسی را نداده‌اند، اکنون که در اندک کشورهای دموکراتیک جهان خیل عظیمی از ایرانیان زندگی می‌کنند چگونه است که این ایرانیان غیور ولیکن مظلوم وقتی که فرصت تمرین دموکراسی را یافته‌اند با موزی‌گری خاصی لحن فاشیسم و همجنسگراستیزی را به دموکراسی ترجیح می‌دهند؟ ریشه‌های این رفتار نانجیب در کجاست؟ چگونه است که فرشتگان بی‌گناه ایرانی در نظریات عجیب و غریب تیمارستان سیاسی ایران

ندارد، با سلاح قانون و با مراجعه به نظام دادگستری کانادا مقابله خواهد نمود. ناگفته نماند که نظام قانونی کانادا اجازه فعالیت به هیچ گروه و دسته‌ای که مروج همجنسگرایی باشد را نمی‌دهد. و کسانی که در کلام یا رفتار مروج همجنسگرایی باشند مورد پیگرد قانونی قرار خواهند گرفت. همجنسگرایان ایرانی مقیم کانادا از کلیه طرفداران دموکراسی و حقوق بشر تقاضا می‌کنند که افراد و گروه‌هایی را که در پی هتک حرمت و آزار همجنسگرایان ایرانی می‌باشند را به بخش Hate Crime Unit واقع در اداره پلیس شهر مورد سکونتشان گزارش کنند. امید است که با تحویل عناصر همجنسگرایی به پلیس آفت عدم مدارا و هتک حرمت به همجنسگرایان برچیده شود.

جامعه ایران شادمان در مونترال

می‌گذارد. او می‌خواهد تا خماری کتونی را از نعمت آینده بهره‌مند کند. او دانشی طربناک به ارمغان دارد که از عنصر حیات بالنده است. و این عنصر حیات برای جسم بی‌رمق و بیمار وطن چون داروی تلخ ولیکن شفا بخش ضروریست. در این نامه کوتاه لحن ما تیز و تند بود. این راز هوشیاری و بیداری در شب هول است. انتقاد بر حسب ضرورت تیز و بی‌رحم بدنیا می‌آید. درد زایمان افسون طبیعت است. و رهایی اندیشگون بدون درد انتقاد نامیر است. لحن و اسلوب ما انعکاس آینه مکدر سیاست بی‌حقیقت ایران است. به قول فروغ فرخزاد «وقتی آدم از کوچهای حرف می‌زند که از بوی ادرار و لجن پر است دیگر نمی‌توان لیست عطرها را جلوی خود گذاشت!» اکنون دیگر وقت آن رسیده است که ذهن ایرانیان مقیم کانادا نسبت به هتک حرمت به همجنسگرایان بیدار شود. چرا که از این به بعد همجنسگرایی ایرانی با آن جمع ایرانی که فهم رفتار دموکراتیک و رعایت حقوق بشر را

کتابهای برادری
پسر پسر و همجنسگرایان
نویسنده: ...
مترجم: ...



از: مهرنوش مزارعی


«بریده‌های نور»

و

«کلارا و من»

نشر ریرا
RIRA Publishers
P.O. Box 1844
Venice, CA 90294, USA.

نسخه چاپی



مهرنوش مزارعی

از: آلبرت

همجنسگرایی، خانواده، جامعه

گفتگو با دکتر پروانه ضیاء

دکتر پروانه ضیاء در شیراز به دنیا آمده است. او تحصیلات خود را تا پایان دوره دیرستان در این شهر گذراند و لیسانس خود را در رشته روانشناسی از مدرسه عالی دختران در تهران دریافت نمود. پس از مهاجرت به آمریکا، وی تحصیلاتش را ادامه داد و دوره فوق لیسانس خود را در دانشگاه *Loyola Marymount* به اتمام رساند و در سال ۱۹۹۰ موفق به اخذ دکترا در رشته روانشناسی بالینی از *Californian Graduate Institute* شد. دکتر ضیاء که دارای دو گواهینامه *MFC* و *Phd. (Clinical Psychology)* می باشد، در سال ۱۹۸۳ کار خود را بطور نیمه وقت آغاز کرد و از سال ۱۹۹۰ به صورت تمام وقت به مشاوره و کمک به افراد و خانواده‌ها اشتغال دارد. اطلاعات و تجربه‌های حرفه‌ای او با همجنسگرایان ایرانی و مشکلات و مسائلی که با آن‌ها روبرو هستند، ما را بر این داشت تا مصاحبه‌ای با ایشان انجام دهیم. از دکتر پروانه ضیاء برای پذیرش دعوت **هومان** به این گفتگو سپاسگزاریم.

□ پس تا آن موقع شما تجربه چندانی با افراد HIV مثبت نداشتید؟
■ نه. در آن موقع من تجربه زیادی در این زمینه نداشتم و فوراً با یکی از استادان خودم که همجنسگراست تماس گرفتم و این استاد در واقع راهنمای من شد و من شروع به آموختن کردم. فکر می‌کنم که در آن زمان یعنی در سال ۱۹۸۸ تعداد اشخاصی که در این زمینه تجربه داشتند بسیار کم بودند. بعد از آن بطور مرتب بیماران از طریق این کلینیک به من رجوع می‌شدند و حتی خود من تعجب کرده بودم که مگر ممکن است این همه بیمار HIV مثبت داشته باشیم. و متأسفانه بتدریج تعداد بیماران زیاد و زیادتر شد.

□ بیماران ایرانی؟

■ بله. و حدود هفت یا هشت سال قبل، در برنامه تلویزیون «ما» که از کانال بین‌المللی پخش می‌شد، به همراه سه نفر از بیمارانشم، راجع به همجنسگرایی و ایدز صحبت کردیم و این موضوع را بین ایرانیان مطرح کردیم و تا دلناتن هم بخواهد از مردم فحش خوردیم. اما باید یک کسی این مسئله را مطرح می‌کرد چون ما در رؤیا زندگی می‌کنیم و فکر می‌کنیم که اولاً ایرانی همجنسگرا نمی‌شود و این حرفها به ما نمی‌چسبد و بعد اینکه هر کسی هم HIV مثبت است، خوب، حقش است که مثبت باشد.

□ الان عکس‌العمل‌ها چگونه هستند؟

■ الان مردم گوششان بیشتر آشنا شده و مثل گذشته دیگر از ایدز

□ خانم دکتر ضیاء چه شد که کار مشاوره با همجنسگرایان را آغاز کردید؟

■ کاملاً بطور اتفاقی. فکر می‌کنم در اواسط سال ۱۹۸۸ بود که یک روز از کلینیکی که به رسیدگی به اشخاص HIV مثبت و مبتلایان به ایدز، اختصاص دارد به من تلفن شد و گفتند که یک پسر ایرانی که برای آزمایش HIV به آنجا رفته بود، بعد از اینکه نتیجه آزمایش مثبت اعلام شده، دچار شوک و غمزدگی شدید گردید. این شخص هیچکسی را در آمریکا نداشت و بعد از پرس و جوی کارکنان این کلینیک، من به آنها معرفی شده بودم که با او کار کنم. من با وجود آگاهی از HIV و AIDS و همجنسگرایی تا آن روز هیچ برخوردی با فردی که هم همجنسگرا باشد و هم HIV مثبت باشد نداشتم. ملاقات من با او شروع یک ارتباط خیلی خوبی بین ما بود و تا حالا از پیشرفت کارم با او بسیار راضی هستم. او نه تنها از مرحله شوک درآمد و افسردگی شدیدش را به مرور پشت سر گذاشت، بلکه توانست کار خوبی هم پیدا کند و روی پای خودش بایستد. و از سال ۱۹۸۸ تا الان، خوشبختانه به مرحله ایدز نرسیده است و زندگی‌اش به خوبی می‌گذرد.

□ به زبان فارسی با او مشاوره کردید؟

■ تمام مشاوره با او به زبان فارسی انجام شد و این خودش از این نظر که او هیچکس را در اینجا نداشت خیلی مهم بود. بخصوص که هیچگونه اطلاعات صحیحی هم درباره HIV و ایدز نداشت و واقعاً فکر می‌کرد که در عرض دو یا سه هفته خواهد مُرد.

وحشت نمی‌کنند اما قبول هم نمی‌کنند.

نهایتاً عصبانی می‌شود و نمی‌داند که چه کسی را هدف این عصبانیت قرار دهد. این فرد معمولاً این عصبانیت را بطرف خودش نشانه می‌گیرد یا تقصیر را به گردن دوست بد می‌گذارد و یا بخصوص برای ایرانیان مقیم آمریکا که محیط اینجا را باعث ایجاد تمایلات همجنسگرایی می‌دانند و خلاصه فرد، بدنبال بهانه‌ای است تا کسی یا چیزی را ملامت کند. بعد به مرحله افسردگی می‌رسند. شخص اگر بتواند از این مرحله افسردگی بگذرد به مرحله پذیرش می‌رسد و با پذیرش می‌توان زندگی متعادلی را بگذراند (البته هر کسی ممکن است که برای همیشه در یکی از این مراحل باقی بماند).

□ روشن شدن اینکه HIV مثبت بودن و ایدز خاص همجنسگرایان

نیست چه تأثیری در عکس‌العمل ایرانیان داشته است؟

■ چندان تأثیری نداشته. در واقع هر کس HIV مثبت باشد بلافاصله آن را با همجنسگرایی ارتباط می‌دهند بطوری که الان عده‌ای می‌گویند از ایدز نگرانی ندارند ولی از هم‌جنس‌گرایی است می‌ترسند!

□ بطور کلی برخورد ایرانیان با موضوع همجنسگرایی چگونه است؟

■ من چندی قبل از روی کنجکاوی تحقیقی انجام دادم، بدین ترتیب که با هر کسی که برخورد می‌کردم از او می‌پرسیدم که: «اگر بجهت به تو می‌گفت که همجنسگراست، تو چکار می‌کردی؟» این سؤال را از خودم هم پرسیدم. عکس‌العملها جالب بود. مثلاً یک شخص تحصیلکرده‌ای که من اصلاً انتظارش را نداشتم گفت: «بهتره که بیره!» اکثراً اصلاً نمی‌خواستند این سؤال را بشنوند و حاضر نبودند که حتی برای یک لحظه هم خودشان را در این موقعیت بگذارند. عده‌ای هم هستند که می‌دانند، اما نمی‌خواهند بپذیرند. یعنی تفاوت را در فرزندشان حس می‌کنند ولی عکس‌العملشان انکار و عدم پذیرش حقیقت است.

من خودم اگر فرزندم می‌گفت که همجنسگراست، اول می‌نشستم گریه می‌کردم و بعد مثل کوه پشش می‌ایستادم و از او حمایت می‌کردم. برای اینکه می‌دانم که اجتماع در مورد او منصف نخواهد بود. و هر کاری که می‌خواست بکند، حتی اگر بخواهد برود در تلویزیون و به همجنسگرایی اعتراف کند تحت هیچ شرایطی دست از حمایتش برنمی‌دارم چون به عقیده من دلپندی به فرزند باید عشقی باشد بدون قید و شرط.

□ این سؤال را از همسران هم پرسیدید؟

■ بله. من حتی به بچه‌های خودم گفتم که یادتان باشد که من با همجنسگرایان کار می‌کنم و هر کدام از شما که تمایلات همجنسگرایی داشته باشید، اگر چه برای من آسان نخواهد بود اما مطرح نکردنش برای شما سخت‌تر خواهد بود. نهایتاً بهتر است که این موضوع را به عنوان یک واقعیتی که وجود دارد مطرح کنیم و درباره‌اش صحبت کنیم.

□ خانواده‌ها چه عکس‌العملی در مورد همجنسگرایی فرزندشان نشان

می‌دهند؟

■ بطور کلی ما ایرانی‌ها سعی بر عدم پذیرش این حقیقت داریم و این واقعیت را انکار می‌کنیم، و یا به اصطلاح چشم‌هایمان را روی هم می‌گذاریم تا شاید این مسئله از بین برود. من فکر می‌کنم که قبول این حقیقت (پذیرش همجنسگرایی فرزند) از دست دادن رویای پدر و مادر است. یعنی تصویری را که پدر و مادر در ذهنشان دارند که: «بچه ما بزرگ می‌شود، ازدواج می‌کند، توه‌دار می‌شویم» مخصوصاً در مورد پسر که باعث ادامه نام خانواده است، با همجنسگرا بودن فرزند از بین می‌رود. پدر و مادر اول همجنسگرایی فرزند را انکار می‌کنند و به دنبال هر دلیلی می‌گردند که به فرزند ثابت کنند که همجنسگرا نیست. بعد مرحله عصبانیت و خشم است و مرحله افسردگی که این دو مرحله دوش بدوش هم هستند. شخص، اول

□ شما با خانواده‌های همجنسگرایان هم مشاوره می‌کنید؟

■ بله. ببینید، معمولاً وقتی یک فرد همجنسگرا برای مشاوره مراجعه می‌کند، حتی اگر این را به زبان نیاورد اما در ذهنش هست که چطور می‌تواند خودش را همانطور که هست به خانواده‌اش بقبولاند. قبل از اینکه این کار انجام بشود هدف من این است که فرد همجنسگرا خودش را قبول کند، بعلمت اینکه هر قدر هم این موضوع را منطقی مطرح کنیم، بخاطر فرهنگی که در همه ما وجود دارد فرد محتاج است که همجنسگرایی خود را از نظر احساسی و عاطفی قبول کند تا بتواند با خانواده در مرادده باشد. هدف این نیست که شخص علیه خانواده‌اش عصبان کند و یا لجبازی کند. مثلاً من فردی را می‌بینم که با پدرش لجبازی می‌کند و او را زجر می‌دهد. او با رفتار و ظاهری اغراق شده جلو دوستان پدرش به او می‌گوید: «من هموسکوال هستم و تو مرا اینطور کردی. این تقصیر شماست». خوب، این شخص اولاً از همجنسگرایی خودش راحت نیست. ثانیاً، این رفتار یک عصبان است، یک عصبانیت و خشم؛ عصبانیتی که به طرف پدر نشانه گرفته شده است. اما اگر این شخص با خودش راحت باشد و همجنسگرایی خود را بپذیرد آن موقع می‌تواند از راه سالم‌تری با این موضوع روبرو شود و خانواده‌اش را از راه بهتری در برابر این موضوع قرار بدهد و آن موقع شروع به آگاهی دادن به پدر و مادر می‌کند. مثلاً با گفتن به مادر که: «من به مشاوره روانی می‌روم و لازم است که تو هم حضور داشته باشی، چون سئوالاتی درباره بچگی من هست که من یاد نمی‌آید». و یا مثلاً: «تا حدودی تشویش و نگرانی دارم که تو می‌توانی با آمدنت به من کمک کنی». این روشهایی است که معمولاً افراد با آن مادرهایشان را به جلسه مشاوره می‌آورند و من هم معمولاً با مادر شروع می‌کنم، چون معمولاً مادرها راه نفوذ به پدرها را بهتر بلدند. نتیجتاً اول مادر را آماده می‌کنیم و وقتی مادر آماده شده، که البته با بستگی به آمادگی افراد این جلسات می‌تواند کوتاه‌تر یا طولانی‌تر باشد. شخص همجنسگرا بودنش را به مادر می‌گوید و بعد با کمک مادر به پدر گفته می‌شود و بعد یک مشاوره خانوادگی ترتیب می‌دهیم. اساسی‌ترین کار من در این زمان کمک کردن به خانواده برای رساندنشان از مرحله عصبانیت و افسردگی به مرحله پذیرش است. امیدواری و سعی من این است که شخص همجنسگرا آنقدر با خودش راحت باشد و آنقدر به خودش اطمینان داشته باشد که درک کند که اگر احساس خشمی هم از طرف خانواده است این خشم نسبت به او نیست بلکه به جهت موقعیت و علتی است که همجنسگرایی را بوجود آورده و فرد نمی‌داند که چیست. وقتی به این مرحله برسیم شخص همجنسگرا می‌تواند تمام احساساتی را که خانواده بروز می‌دهد تحمل کند و بعد از پنج یا شش جلسه خانوادگی همه چیز آرام

خودش راحت نیست و آن را نپذیرفته و آن طرف مقابل برایش حکم یک آینه را دارد. این آدم نه تنها عصبانیتش را نسبت به این شخص بروز می‌دهد، بلکه عصبانیتی هم که در مورد همجنسگرا بودن خودش دارد سر طرف مقابل خالی می‌کند. این افراد خطرناک هستند. این آدم مدتهاست که نمی‌تواند با کسی رابطه‌ای داشته باشد و این به همین صورت باقی خواهد ماند تا وقتی که یاد بگیرد و همجنسگرایی خودش را بپذیرد.

□ آیا کسانی هستند که با قصد عوض کردن احساسات و غریزه‌های همجنسگرایانه‌شان به شما مراجعه می‌کنند؟

■ من با بیماری کار می‌کردم که هفت سال زمین می‌شست که پول در بیاورد و به یک مشاور روانی‌ای که به او قول داده بود عوض کند بدهد. هفت سال تمام به مشاوره می‌رفت و بعد از این مدت متوجه می‌شود که خیلی مشتاق‌تر بطرف همجنسگرایی کشیده شده. این شخص حتی به گروه‌های مذهبی هم ملحق شده بود تا شاید از طریق مذهب بتواند خودش را عوض کند اما به نتیجه‌ای نرسیده بود. این شخص وقتی به من مراجعه کرد گفت که معجزه‌ای می‌خواهد که عوض شود. در مراحل مشاوره متوجه شد که، خوب، معجزه‌ای در کار نیست پس بهتر است که با هم کار کنیم و ببینیم که چه چیزی را در خودش دوست ندارد. با هم شروع به کار کردیم و الان خیلی بهتر شده است.

□ اعتقادات متداول مذهبی چه تأثیری در برخورد با این موضوع دارد؟

■ من نمی‌دانم که شما راجع به مذهب چه عقیده‌ای دارید ولی من فکر می‌کنم که مذهب یک پروسه احساسی است و بخاطر این احساسی و شخصی بودن، منطقی سرش نمی‌شود. در نتیجه صحبت کردن با یک شخص مذهبی یا یک گروه مذهبی درباره موضوعی که مذهب آن را طرد کرده خیلی سخت خواهد بود. بطور مثال، یکی از افرادی که با من مشاوره می‌کند به پیشوای مذهبی گفته بود که دوستی دارد که همجنسگراست و از این پیشوا پرسیده بود که: «فکر می‌کنی چکار بکنم؟» که البته دوستی در کار نبود و این شخص درباره خودش سؤال کرده بود. این پیشوا به او گفته بود که: «به دوست بگو خودش را بکشد.» این رد شدید همجنسگرایی صد در صد در همه مذاهب هست. در چنین موقعیتی روشن‌فکری و منطقی از بین می‌رود و عکس‌العمل از روی احساس است. احساسات و مذهب با هم یک قدرت قوی‌ای را تشکیل می‌دهند که وقتی موضوعی را رد می‌کند، همگی بدون فکر کردن آن موضوع را رد می‌کنند و اصلاً این سؤال برایشان مطرح نیست که چرا مسئله‌ای رد شده. نتیجتاً در هر پروسه مذهبی، اگر صحبتی درباره همجنس‌گرایی بشود، نتیجه خوبی نخواهد گرفت و هرچه احساسات مذهبی بیشتر باشد عکس‌العمل‌ها، حتی عکس‌العمل خود شخص همجنسگرا در مورد خودش بدتر است. منتها من فکر می‌کنم که برای مردم لازم است که درباره همجنسگرایی بشنوند، چون اگر چنین موضوعی در خانواده‌شان پیش بیاید، احساس گناه آنها را از بین خواهد برد. در حالی که اگر بشنوند و بشنوند و بشنوند و باز هم بشنوند ممکن است که بگویند: «خوب، اگر بچه من همجنسگراست تنها او نیست.» و یا «تنها من پدر یا مادر یک همجنسگرا نیستم و این «گناه» را فقط من مرتکب نشدم»، و این یک مبارزه‌ای است با

می‌شود. البته ممکن است که رابطه‌ها به نزدیکی اول نباشند و شاید رابطه خیلی هم نزدیک‌تر بشود. به طور کلی تجربه نشان می‌دهد که خواهرها و مادرها راحت‌تر از پدرها مسئله همجنسگرایی را قبول می‌کنند.

□ برادرها چطور؟

■ ببینید، بطور کلی مردها مشکل‌تر با این موضوع روبرو می‌شوند. من دو مورد مختلف را تجربه کرده‌ام که در هر دو برادرهای شخص همجنسگرا از همجنسگرایی برادرشان آگاهی دارند اما کاملاً سکوت می‌کنند. یعنی می‌شنوند و می‌دانند اما اصلاً نمی‌خواهند درباره‌اش صحبتی بکنند. شاید می‌ترسند.

□ از چی؟

■ معمولاً وقتی یک نفر در خانواده همجنسگراست و این را با خانواده در میان می‌گذارد، بقیه افراد خانواده تمایلات جنسی خودشان را مورد بررسی قرار می‌دهند، یعنی فکر می‌کنند که این یک مرضی است که شاید آنها هم داشته باشند.

□ مشکلات عمده همجنسگرایان ایرانی در رابطه با علنی کردن همجنسگرایی‌شان چیست؟

■ اولین مشکل پذیرش خود شخص همجنسگراست. یعنی اشخاص همجنسگرا لازم است که به این نتیجه برسند که همجنسگرا هستند و همجنسگرا بودن انتخاب آنها نبوده است. این اشخاص معمولاً از ترس عکس‌العمل‌هاست که مایل نیستند همجنسگرایی‌شان را علنی کنند و این بصورتی است که خیلی زیاد از حد به عکس‌العمل طرف مقابل فکر می‌کنند. یعنی شروع می‌کنند به حدس زدن عکس‌العمل طرف مقابل. حالا، هر قدر یک شخص همجنسگرا با خودش راحت‌تر باشد و همجنسگرایی خودش را پذیرفته باشد، کمتر به عکس‌العمل‌ها فکر می‌کند. مثلاً وقتی پسری فکر می‌کند که اگر به پدرش بگوید که همجنسگراست، پدرش با چاقو به او حمله خواهد کرد، این مقداری نشان‌دهنده احساس خود این شخص نسبت به خودش است. مشکل دیگر، ترس و نگرانی از نظر سلامتی پدر و مادر است که اگر چنین چیزی را بشنوند از نظر سلامتی لطمه می‌بینند.

□ عکس‌العمل همجنسگرایان ایرانی با دیگر همجنسگرایان چگونه است؟

■ این باز برمی‌گردد به اینکه یک شخص همجنسگرا خودش را پذیرفته یا نه. یعنی اگر فرد همجنسگرا این همجنسگرایی را جزو چیزهایی که از اول به آدم یاد داده‌اند، چیز بدی بدانند، خودش گرچه همجنسگراست ولی از همجنسگراها متنفر است. من با یک شخصی مشاوره می‌کنم که اولاً تمام رابطه‌هایش یک شبه هستند و هر وقت هم با کسی رابطه‌ای دارد خیلی سادیستیک رفتار می‌کند. این یک سادیسم جنسی نیست چون در سادیسم جنسی فرد از رفتار خودش لذت جنسی می‌برد، اما این شخص به آدمی که با او هست فحش می‌دهد، توهین می‌کند، و کتکش می‌زند بدون اینکه هیچ جنبه جنسی در این کار باشد. این نشان می‌دهد که این آدم با همجنسگرایی

احساس گناه، با احساس گناه شدید.

رعایت شود.

□ از آنجایی که این احساس گناه و شرم شدید هست، شما چطور درباره

آن با خانواده‌ها، مخصوصاً پدر و مادر روبرو می‌شوید؟

■ ببینید، من یک تفاوتی بین احساس گناه و شرم می‌گذارم. گناه ریشه عمیق‌تری از شرم دارد. متوجه هستید؟ شرم یک حس اجتماعی است و گناه یک احساس اعتقادی. روبرو شدن با شرم سخت است و روبرو شدن با گناه سخت‌تر. شرم اشخاص را مزروی می‌کند و گناه مستأصل. بخاطر همین هست که کار کردن روی پدر و مادرها، بخصوص پدرها، خیلی وقت می‌گیرد. یعنی اینها باید از تمام ترس‌ها، شرم‌ها و یکایک لایه‌های فرهنگی و اعتقادی بگذرند و به عمیق‌ترین احساسات که هم مذهب است و هم تمام سیستم اجتماعی را شامل می‌شود برسند و بپذیرند که چنین موضوعی وجود دارد. من عقیده دارم که آگاهی و تحصیلات در درک این موضوع مهم هستند. البته ممکن است افرادی هم که تحصیل کرده هستند این موضوع را رد کنند، ولی اقلأً این یک طرد احساسی است، یعنی دست خودشان نیست و وقتی که واقعاً و بطور منطقی درباره این موضوع فکر کنند می‌بینند که نمی‌شود همجنسگرایی را نپذیرفت، ولی خوب، با قلب و احساسان نمی‌دانند چکار کنند.

□ آیا در مدتی که با همجنسگرایان کار کرده‌اید کسی را از دست

داده‌اید؟

■ بله. از سال ۱۹۸۸ که من شروع به کار با همجنسگرایان کردم، متأسفانه پنج نفر را به علت بیماری ایدز از دست دادم. باوجودی که از دست دادنشان خیلی خیلی سخت بود و عمیقاً متأثرم کرد ولی آنقدر خاطره‌های خوب از آنها باقی مانده که درد نبودشان را کم می‌کند.

□ خانواده‌های این اشخاص چطور با این مسئله برخورد کردند؟

■ بجز یک مورد که خانواده‌اش اینجا نبود و نزدیک به فوت کردنش آمدند، با بقیه خانواده‌ها در تماس هستم و در دیدارمان از خاطرات خوب یاد می‌کنیم.

□ روابط این خانواده‌ها با فرزندشان که ایدز داشت چطور بود؟ قبولش

کردند؟ او را به خانه آوردند؟

■ بله. خواهر خیلی خوب پذیرفت. مادر خیلی خوب قبول کرد. در یک مورد پدری اصلاً نمی‌دانست که همجنسگرایی چیست و دائم می‌گفت: «هزار بار گفتم زنش بدیم که اینطور نشه. اگه زنش داده بودیم حالا اصلاً اینطور نمی‌شد.» و مادر برای این بچه جان‌فشانی می‌کرد. کار من بیشتر این بود که در مورد ایدز به آنها آگاهی بدهم؛ که از چه راهی سرایت می‌کند، چه چیزی بهداشتی است و چه چیزی نیست. من وقتی به دیدن این خانواده می‌رفتم، روی تخت بغل‌دست این پسر می‌نشتم و وقتی مادر می‌دید منی که غریبه هستم اینطور به پسرش نزدیک بودم و هیچ ترس و ناراحتی نداشتم، خیلی راحت‌تر می‌توانست همه کارها را بکند. یعنی ترس از روی دوش خانواده برداشته می‌شد. آگاهی دادن در این مورد خیلی مهم است. آموزش که چطور این بیماری پیش می‌آید و چکار باید کرد که بهداشت

□ از این اشخاصی که فوت کردند و یا زنده و مبتلا به ایدز هستند چند

درصد زن هستند؟

■ من فقط یک زن را می‌شناسم که HIV مثبت و زنده و مشغول کار است، بقیه همه مرد هستند.

□ همجنسگرایان ایرانی چه مشکلاتی در برخورد با جامعه ایرانی دارند؟

■ نداشتن اطمینان و ترس. ترس از طرد شدن و از دست دادن دوست تا وقتی که با خودشان احساس راحتی نکنند نمی‌خواهند کسی بداند که همجنسگرا هستند.

□ آیا این افراد مشکلاتی در برقرار کردن رابطه‌های پایدار دارند؟

■ این بستگی کامل به خود افراد دارد. یعنی هرچه فرد دارای بلوغ فکری بیشتری باشد احتمال داشتن رابطه‌های پایدار برایش بیشتر است. درک و احترام متقابل اساس یک رابطه سالم است.

□ با برقرار کردن یک رابطه جنسی با درک و احترام متقابل چطور؟

■ بطور حتم هر کسی که به خودش احترام می‌گذارد به طرف مقابلش هم احترام می‌گذارد و از طرف مقابلش هم انتظار احترام دارد.

□ ارتباط و تماس بین همجنسگرایان ایرانی چطور است؟

■ با وجود اظهار علاقه‌ای که افراد به دوستی و ارتباط با دیگر همجنسگرایان ایرانی می‌کنند، متأسفانه هنوز اعتماد و اطمینان کاملی در جامعه همجنسگرایان ایرانی بوجود نیامده تا بتوانند راحت و آزاد و بدون نگرانی با یکدیگر در ارتباط و تماس باشند.

□ اکثر افرادی که به شما مراجعه می‌کنند زن هستند یا مرد؟ چرا؟

■ بیشتر مرد هستند و علش هم این است که زنها یک مقداری دربرتر همجنسگرایی‌شان را علنی می‌کنند. زنها می‌توانند با تظاهر وارد یک رابطه دگرجنسگرایانه شوند و باقی بمانند ولی مردها نمی‌توانند. زنها می‌خواهند که واقعاً مطمئن باشند که دگرجنسگرا نیستند و اکثر زنهایی که من می‌بینم که همجنسگرا هستند، مراحل کاملاً متفاوتی را از مردها پشت سر گذاشته‌اند و در رابطه‌های دگرجنسگرایانه بودند ولی مردها کمتر. مثلاً مردها ممکن است در شانزده یا هفده سالگی دوست دختر داشته بودند ولی رابطه جنسی خوبی نداشتند. و بالاخره زنها آسان‌تر می‌توانند پنهان شوند.

□ چه گروه سنی بیشتر به شما مراجعه می‌کنند؟

■ جوان‌ترینشان هجده سال و مسن‌ترینشان پنجاه و هشت سال دارد ولی بیشتر جوانها هستند.

□ شما حتماً می‌دانید که مردان ایرانی زیادی همجنسگرا هستند و

ازدواج می‌کنند.

■ البته. و علش هم اینستکه می‌خواهند موقعیت اجتماعی خودشان را

حفظ کنند.

□ آیا گروه یا سازمانی برای همجنسگرایان ایرانی وجود دارد؟

■ می دانیم که گروه هومان هست که این گروه از سوئد شروع بکار کرد و خوشبختانه شما هم در اینجا فعالیت می کنید. فکر می کنم که همجنسگرایان به یک چنین سیستم حمایتی ای احتیاج داشته و همینطور جامعه ایران به رسانه ای که به آنها آگاهی دهد.

□ چه گروه یا سازمانی را به همجنسگرایان ایرانی توصیه می کنید؟

■ بستگی به نوع مشکلاتان دارد. اگر به حمایت و پشتیبانی احتیاج داشته باشند که متأسفانه ما بجز هومان گروهی را نداریم و من همیشه هومان را توصیه می کنم. یا مثلاً اگر کسی درباره HIV و ایدز مشکلی داشته باشد گروههایی هستند که حتی از نظر مالی عهده دار مخارج تمام داروها و مداوا و مشاوره می شوند. و از نظر احساسی و عاطفی هم گروه های متفاوت روان درمانی وجود دارند که افراد می توانند مراجعه کنند.

□ در آخر صحبت ها، خودتان چه دوست دارید بگویید؟

■ اگر که ما یاد بگیریم که مهمتر از جنسیت ما، انسانیت ماست هیچکدام از این مشکلات پیش نمی آید. یعنی هرکسی به هرکس دیگری به عنوان یک انسان نگاه کند نه از روی غرایز و تمایلات جنسی او و بخاطر همین است که من دلم می خواهد که شما به مردم نزدیک تر شوید تا مردم شما را به عنوان یک انسان بشناسند و وقتی شناختند می بینند که چه انسانهای خوبی هستید و می توانند اعتماد را بین خودشان و شما بوجود بیاورند و این اطمینان باعث می شود که نه تنها یک عقیده مثبت بوجود بیاید، بلکه شخص تبدیل به کسی می شود که از شما دفاع می کند. همینطور که من می کنم. مثلاً اگر من آشنا نبودم و نمی شناختم، شاید خودم هم در جبهه همجنسگراستیزان می بودم. ولی علتی که نیستم این است که بخاطر کارم با این افراد آشنا شدم و بیشتر شناختم و باز بیشتر شناختم و مطالعه کردم و به این نتیجه رسیدم که کسی همجنسگرایی را انتخاب نمی کند. همجنسگرایی چیزی است که هست و وقتی چیزی را که هست نمی توان عوض کرد، پس باید این موضوع را کنار گذاشت و با اینکه شخص واقعاً چه کسی هست روبرو شد. روبرو شدن با اینکه شما چطور آدمی هستی، نه اینکه همجنسگرا هستی یا دگرجنسگرا. من فکر می کنم که حتی اگر درباره مذهب یا سلیقه ها یا عقیده ها اینطور فکر کنیم دنیای خیلی قشنگ تری را خواهیم داشت چون الان ما فقط به یک جنبه از وجود یک انسان توجه و قضاوت می کنیم.

□ چه پیامی برای خانواده های ایرانی دارید؟

■ می دانم اصلاً آسان نیست اگر بچه ای به پدر و مادرش بگوید که همجنسگراست. فکر نکنید که آدم باید آنقدر روشنفکر باشد که باید تمام احساسش را فراموش کند. شنیدن چنین چیزی خیلی دردناک خواهد بود و پذیرفتنش خیلی سخت، ولی من معتقدم که عشق و علاقه همیشه برنده است و اگر شما بچه تان را دوست دارید او را قبول می کنید و از او حمایت خواهید کرد. به این فکر کنید که بچه تان، فرزندتان است و همجنسگرایی او فقط تمایل جنسی اوست و عشق به فرزند تغییرناپذیر است.

□ آیا این افراد اصلاً سعی می کنند که حتی بطور غیرمستقیم هم شده با شما صحبت کنند؟

■ جالب اینجاست که اغلب زنهای این افراد با من صحبت می کنند و می گویند که حس می کنند که چیزی متفاوت است. من فکر می کنم که مردها بخاطر زندگی مشترکی که با زنهایشان گذرانده اند، بچه هایی که با هم دارند، نمی خواهند این موضوع را عنوان کنند. ولی در رابطه هایشان هم خوشحال نیستند و معمولاً با عصبانیت های شدید زندگی را بر زن و فرزند خود تلخ می کنند.

□ این افرادی که به شما مراجعه می کنند، به راحتی با شما که یک زن هستید درباره مشکلاتشان صحبت می کنند؟

■ در نظر بگیرید، وقتی فردی به مشاوره روانی می رود، بعد از مدتی اصلاً به جنسیت آن مشاور توجهی نمی کند. اوایل کمی برایشان سخت است و درباره مسائلی که حرف زدن درباره شان راحت تر است صحبت می کنند ولی به تدریج به مرحله ای می رسند که آنقدر راحت می شوند که زن بودن یا مرد بودن مشاورشان را دیگر نمی بینند و این هم در مورد بیماران مرد صحت دارد و هم زن.

□ به عقیده شما چطور می توان همجنسگراستیزی را کمتری و بین ایرانیان به حداقل رساند؟

■ خوب، هرکسی که زیاد با آدم متفاوت باشد یا آدم از او می ترسد و یا از او بدش می آید و ستیز می کند. مثلاً آمریکائی ها در مورد خارجی ها همین احساس را دارند تا وقتی که کم کم با آنها آشنا شوند و آنها را بشناسند. در مورد همجنسگرایی هم همینطور است. یعنی شما هرچه خودتان را متفاوت بدانید، برخورد دگرجنسگرایان شدیدتر است و فرصت شناسایی تان را به عنوان یک انسان به آنها نمی دهید. بطور کلی آگاهی دادن و تکرار اینکه جنسیت فقط یک قسمت از وجود انسان است نه تمام وجود انسان، شاید باعث شود رابطه بهتری را بین همجنسگرایان و دگرجنسگرایان بوجود آورد.

□ غیر از برنامه تلویزیونی ای که داشتید آیا کار دیگری در اینباره انجام داده اید؟

■ بله، مقاله ای نوشتم درباره همجنسگرایی و HIV که فکر می کنم اولین مقاله ای بود که در یکی از نشریات ایرانی چاپ شد و فقط هم مجله «زن» آن را چاپ کرد.

□ بنظر شما رسانه های گروهی در این مورد فرقی با گذشته کرده اند؟

■ فکر می کنم که خیلی بهتر شده چون هرازگاهی می بینم و یا می شنوم که کسی مقاله ای در اینباره نوشته. ببینید، ما بیست سال است که در آمریکا هستیم و رفته رفته هم ذهنیت ما از نظر اجتماعی بازتر می شود و هم اینکه یاد می گیریم که چطور آسان تر این موضوع را بپذیریم.

از: جمال

اچ. آی. وی

آنچه باید بدانیم

گفتگو با دکتر هنری داویدیان

دکتر هنری داویدیان از دانشگاه UCLA در رشته بیولوژی فارغ التحصیل شد و دوره پزشکی را در Baylor College of Medicine در شهر هیوستون، ایالت تگزاس گذراند. در حین گذراندن دوره انترنی اش بود که او برای اولین بار با وضعیت دشوار بیماران مبتلا به ایدز از نزدیک آشنا شد. با وجود علاقه به کار در جامعه ایرانی، وی پس از بازگشت به لس آنجلس، به علت علنی کردن همجنسگرایی اش از انجام این تصمیم منصرف شد و حرفه خود را در جامعه همجنسگرایان، و رسیدگی و مداوای افراد اچ. آی. وی مثبت و مبتلایان به ایدز اختصاص داد. در این گفتگوی خودمانی او هم از تجربه های شخصی خود با همجنسگرایی اش صحبت می کند و هم آنچه را که همه ما راجع به اچ. آی. وی، راههای سرایت و تازه ترین روشهای مداوای آن لازم است بدانیم، توضیح می دهد.

علنی کردن همجنسگرایی ام برای اولین بار دوستان همجنسگرا پیدا کردم و به همین خاطر به آن شهر خیلی علاقه مند شدم. چون در آنجا برای اولین بار در زندگی هم خوشحال بودم و هم راحت و از این رو آنجا را برای گذراندن دوره انترنی انتخاب کردم و بعد از پایان این دوره بود که با دوست پسر کنونی ام آشنا شدم و الان نزدیک به یازده سال است که با هم زندگی می کنیم. موضوع همجنسگرایی برای من دیگر مسئله ای نیست. اگر کسی می داند، می داند و اگر هم نمی داند خوب نداند. من لزوماً همجنسگرایی ام را با همه مطرح نمی کنم اما اگر هم کسی فهمید برایم مهم نیست. در ضمن پنهان هم نمی کنم. اگر کسی پرسد که همجنسگرا هستی، می گویم بله.

● قبل از اینکه از ایدز و اچ. آی. وی صحبت کنیم کمی از خودت بگو. چه موقع فهمیدی همجنسگرا هستی؟ آیا در ایران هیچ رابطه همجنسگرایانه ای داشتی؟

■ در ایران رابطه ای با کسی نداشتم. وقتی جوانتر بودم فقط تا این حد می دانستم که مردها توجهم را جلب می کردند. فکر می کردم که این فقط یک حس کنجکاو بود و مثل اغلب مردم بر این تصور بودم که این مرحله ای بود که پشت سر می گذاشتم. در ضمن چون بطور دائم حرفها و شوخی های توهین آمیزی درباره همجنسگرایان می شنیدم، با این موضوع راحت نبودم.

● کی و چطور همجنسگرایی خودت را پذیرفتی؟

■ علاقه مند بودن به مردها بعد از دوران بلوغ باعث افسردگی من شد. فکر می کردم که اگر مردم از این موضوع بویی ببرند زندگی من خراب خواهد شد. من به پزشکی علاقه مند بودم و می خواستم وارد این حرفه بشوم. فکر می کردم که با همجنسگرا بودن من هیچ بیماری به من مراجعه نخواهد کرد. در سالهای آخر دوره پزشکی بود که با یک مشاور روانی در اینباره صحبت کردم و با پیشنهاد او با پزشکی که علناً همجنسگرا بود مشکلم را در میان گذاشتم. بعد از ملاقات و گفتگو با این پزشک و همچنین ادامه مشاوره با روانپزشک، این مسئله بکلی برای من حل شد و من تدریجاً این موضوع را با خانواده ام در میان گذاشتم و در حال حاضر اصلاً مسئله ای نیست. در همان سالهای آخر دوره ام در هیوستون، بعد از

● چه باعث شد که کارت را به مداوای بیماران مبتلا به ایدز و اچ. آی. وی مثبت اختصاص بدهی؟

■ وقتی که در هیوستون دوره انترنی ام را می گذراندم زمانی بود که افراد زیادی مبتلا به ایدز می شدند و جان خود را از دست می دادند. از این رو کلینیکی به مبتلایان به ایدز اختصاص داده شده بود و پزشکان بطور نوبتی، یک روز در ماه در این کلینیک کار می کردند. وضعیت این بیماران خیلی وخیم بود و روشهای مداوا خوب نبود. این تجربه خیلی سختی بود. بخصوص که در آن زمان حتی پزشکان هم از ایدز می ترسیدند و اکثراً نمی خواستند این بیماران را مداوا کنند و یا حتی در حین معاینه به آنها دست بزنند. همان وقت به این فکر افتادم که کارم را

■ ده درصد از بیمارانش خارجی‌ها هستند. از خاور دور و خاورمیانه گرفته تا آمریکای جنوبی.

● صحبت از اچ.آی.وی و ایدز را شروع کنیم. اچ.آی.وی چیست و چگونه سرایت می‌کند؟

■ اچ.آی.وی (Human Immune Deficiency Virus)، ویروسی است که نهایتاً باعث ایدز (Acquired Immune Deficiency Syndrome) که مصونیت جسمی را تخریب می‌کند، می‌شود. راههای سرایت این ویروس از طریق انتقال خون آلوده، از مادر باردار به فرزند، استفاده مشترک از آمپول و روابط جنسی بدون رعایت بهداشت و پیشگیری است. این ویروس از راه تماسهای سطحی به کسی سرایت نمی‌کند. پوست بدن محافظ سختی در برابر این ویروس است و تماس با پوست و یا حتی تماس با خون باعث انتقال آن نمی‌شود، مگر اینکه بریدگی‌ای در سطح پوست، که محافظ بدن است باشد. تا این ویروس داخل بدن نشود کسی به آن آلوده نیست. چگونگی سرایت این ویروس از راه روابط جنسی به این ترتیب است: ویروس اچ.آی.وی در تمام مایعات بدن مثل بزاق، عرق، منی و خون وجود دارد که البته تمرکز آن در خون بیشتر است. هنگام رابطه جنسی، به علت اصطکاک، در پوشش درون مقعد و یا آلت جنسی زن که خیلی نازک هستند گسیختگی‌های ریز و میکروسکوپی بوجود می‌آیند که لزوماً باعث خونریزی نمی‌شوند اما به اندازه‌ای هستند که این ویروس بتواند از آن عبور کرده و به شخص سرایت کند. کلاهیک آلت جنسی مرد نیز پوششی مخاطی است که این ویروس می‌تواند از گسیختگی‌های سطح آن، از مقعد و یا آلت جنسی زن به یک مرد سرایت کند.

● آیا این ویروس می‌تواند از تمام سطح کلاهیک مرد سرایت کند و یا مثل امراض مقاربتی باید از طریق مجرا وارد شود؟

■ اچ.آی.وی وارد مجرای ادرار نمی‌شود. این ویروس از طریق تمام سطح کلاهیک، که پوشش آن در اطراف نوک کلاهیک نازک‌تر است و در اثر اصطکاک پارگی در آن ایجاد می‌شود وارد بدن شخص می‌شود. قسمتهای دیگر آلت جنسی مرد، مثل بقیه بدن با پوست پوشیده شده است و همانطور که گفتیم پوشش مخاطی داخل آلت جنسی زن و کلاهیک آلت جنسی مرد خیلی نازک هستند و پوشش داخلی مقعد در واقع نازک‌تر از هر دوی آنهاست.

● پس آیا این ویروس می‌تواند از تماس کلاهیک با بدن فردی که عرق کرده باشد سرایت کند؟

■ نه. چون این ویروس با وجودی که در تمام مایعات بدن وجود دارد تمرکز آن متفاوت است. در عرق و بزاق و ادرار این ویروس مدت زیادی دوام نمی‌آورد، تنها در منی و خون است که دوام می‌آورد. بطور

در این زمینه تمرکز بدهم. بعد از گذراندن دورهٔ انترنی و بازگشت به لس‌آنجلس هدفم این بود که کارم را در جامعهٔ ایرانی شروع کنم. اما وقتی کمی بیشتر راجع به آن فکر کردم، دیدم که به علت اینکه همجنسگرایی‌ام را علنی کرده بودم و آگاهی به این امر که هم جامعهٔ ایرانی در مورد پذیرش این موضوع عقب افتاده است و هم اینکه من دیگر مایل نبودم این موضوع را از کسی پنهان کنم، از انجام این تصمیم منصرف شدم. همان موقع با Gay and Lesbian Center تماس گرفتم و از آنها لیست پزشکانی را که با بیماران مبتلا به ایدز و اچ.آی.وی مثبت کار می‌کردند خواستم. پس از تماس با یکی از آن پزشکان، که صد در صد بیمارانش افراد اچ.آی.وی مثبت بودند، کارم را شروع کردم. چند ماه بعد از آن کار مستقل خود را آغاز کردم و شروع کارم را در دو تا از بزرگترین نشریه‌های همجنسگرایان لس‌آنجلس اعلام کردم.

● چند درصد از بیمارانت اچ.آی.وی مثبت هستند؟

■ حدود هفتاد درصد از بیمارانش اچ.آی.وی مثبت هستند و بقیه بیماران دیگر.

● چند درصد از بیمارانت همجنسگرا هستند؟

■ چون شروع کارم را در نشریه‌های همجنسگرایان اعلام کردم، اغلب بیمارانش همجنسگرا هستند؛ در حدود نود درصد. از ده درصد بقیه، پنج درصدشان اچ.آی.وی مثبت هستند. تعداد کمی هم زنان همجنسگرا هستند اما هیچکدام اچ.آی.وی مثبت نیستند و این لزوماً به این دلیل نیست که زنان همجنسگرایی که اچ.آی.وی مثبت هستند وجود ندارند.

● بیمارانش ایرانی هم مراجعه می‌کنند؟

■ تنها ایرانیانی که به من مراجعه می‌کنند کسانی هستند که با آنها شخصاً آشنا هستم. راستش ایرانی‌ها زیاد به من مراجعه نمی‌کنند و دلیلش هم نگرانی و ترس از شناخته شدن است. من مطمئن هستم که تعداد زیادی ایرانیان اچ.آی.وی مثبت وجود دارند، اما برای ناشناس ماندن ترجیح می‌دهند که به پزشکان غیر ایرانی مراجعه کنند.

● نسبت زنان اچ.آی.وی مثبت در مقابل مردان چیست؟

■ آمارهای تازه نشان می‌دهد که درصد زیادی از افراد اچ.آی.وی مثبت در میان دگرجنسگرایان زنان هستند. آمار جهانی در مورد افراد اچ.آی.وی مثبت نشان می‌دهد که مردان همجنسگرا کمترین تعداد را تشکیل می‌دهند.

● چه تعداد از بیمارانت خارجی هستند؟

در خون است. بعد از شروع مداوا این آزمایش دوباره انجام می‌شود. اگر مداوا برای این فرد مؤثر باشد، ویروس از تکثیر باز می‌ایستد که به آن نامحسوس یا Non Detectable می‌گویند. نامحسوس یا Non Detectable به این معنی که فرد هنوز اچ.آی.وی مثبت است اما این ویروس دیگر سلول‌های CD4 را از بین نمی‌برد. در این صورت فرد می‌تواند سالها به همین طریق زندگی کند. اما اگر آزمایش بعد از شروع مداوا نشان دهد که این داروها مؤثر نبوده، نوع داروهای تجویز شده را عوض کرده و دوباره آزمایش انجام می‌شود. این کار آنقدر ادامه پیدا می‌کند تا یک یا ترکیبی از چند دارو، نتیجه مورد نظر را که جلوگیری از تکثیر ویروس است ایجاد کند.

● عوارض جانبی این داروها چیست؟

■ به علت اینکه معمولاً باید ترکیبی از داروهای متفاوت مصرف شود عوارض هم متفاوت هستند. بیشتر این عوارض حالت تهوع، اسهال، ورم روده‌ها، بی‌حسی انگشتان دست و پا، سردرد و خستگی است. البته این عوارض در افراد مختلف متفاوت است.

● حد عادی شمارش سلول‌های CD4 چیست؟

■ در افرادی که اچ.آی.وی منفی هستند شمارش ۵۰۰ تا ۱۵۰۰ عادی است. در افرادی که اچ.آی.وی مثبت هستند و تحت مداوا نیستند، در عرض ده تا دوازده سال شمارش این سلول‌ها به ۱۰۰ تا ۲۰۰ می‌رسد.

● آیا احتمال سرایت این ویروس از کسی که مثبت است و تحت مداوا

است با کسی که مثبت است و تحت مداوا نیست متفاوت است؟

■ چون این ویروس از بین نمی‌رود امکانش همیشه وجود دارد، اما احتمال آن کمتر است. در مقایسه فردی که دارای Non Detectable Viral Load است با فردی که Viral Load (شمارش ویروسی اچ.آی.وی) او زیاد است، احتمال اینکه فرد دوم (که شمارش ویروس بالایی دارد) ویروس را به دیگری منتقل کند بیشتر است. اما حتی در مورد افرادی با ویروس نامحسوس (Non Detectable) هم این ویروس می‌تواند سرایت کند. بنابراین همیشه بهتر است که رابطه جنسی با استفاده از کاندوم انجام شود.

● چرا بدن بعضی افراد عکس‌العمل بهتری در مقابل داروها نشان می‌دهد؟

■ در واقع بدن نیست که عکس‌العمل نشان می‌دهد. ویروس است که عکس‌العمل نشان می‌دهد. این ویروس بطور دائم در حال تکثیر است و در طول مراحل این تکثیر است که اگر انتخاب درستی در مورد دارو نشده باشد به ویروس موقعیت پیشرفت می‌دهد. مثلاً اگر فردی تحت

کلی احتمال سرایت از طریق عرق خیلی کم است. البته امکان پیش‌آمدنش هست ولی خیلی به ندرت. این ویروس بیشتر از طریق منی و خون که تمرکز بیشتری دارند سرایت می‌کنند تا عرق و بزاق. همینطور در مورد رابطه جنسی دهانی. خیلی از افراد در مورد کم‌خطر بودن رابطه جنسی دهانی سؤال می‌کنند. لازم است که همه بدانند که امکان سرایت همیشه وجود دارد، اما احتمال آن کم است. اگر افراد وضعیت‌های واضح، مثل زخم‌های روباز بر آلت جنسی و یا زخم‌های داخل دهان را نداشته باشند و رابطه جنسی دهانی برقرار کنند امکان سرایت خیلی کم خواهد بود. اما از آنجایی که احتمالش همیشه وجود دارد. کم‌خطرترین راه در رابطه‌های جنسی استفاده از کاندوم است.

● ویروس اچ.آی.وی چگونه تأثیری روی بدن دارد؟

■ اچ.آی.وی وقتی وارد بدن می‌شود به سلول‌های دفاعی بدن حمله می‌کند. سلول‌های دفاعی بدن CD4 نام دارند که تی سل هم خوانده می‌شوند. اما چون تی سل‌های متفاوتی در بدن وجود دارد این نام عمومی‌تر است. سلول‌های CD4 سیستم دفاعی بدن را کنترل می‌کنند. وقتی اچ.آی.وی وارد این سلول می‌شود، خیلی سریع، بصورت بیلیونها در روز شروع به تکثیر می‌کند. یک بادکنک پر از آب را تصور کنید که وقتی این ویروس به آن وارد و با سرعت تکثیر می‌شود، نهایتاً به سرحد می‌رسد و می‌ترکد و ویروس‌های بیشتری وارد جریان خون می‌شوند و به دیگر سلول‌های CD4 حمله می‌کنند. به این ترتیب تعداد سلول‌های CD4 در بدن کمتر و کمتر می‌شود و اگر فرد تحت مداوا نباشد در طول ده یا پانزده سال در شرایط وخیمی قرار خواهد گرفت چون تمام سلول‌های دفاعی بدن از بین می‌روند. وقتی که سلول‌های دفاعی بدن کم می‌شوند، فرد می‌تواند به بیماری‌های عفونی مبتلا شود. در بدن همه ما قارچ‌هایی در پوست، دهان و در روده‌ها وجود دارند اما به بیماری منتهی نمی‌شوند. چون بدن از خودش دفاع می‌کند. اما وقتی در بدن یک سیستم دفاعی وجود ندارد این قارچ‌ها باعث می‌شوند که بیماری‌های عفونی پیش بیایند. مشکل مبتلایان به ایدز این است که آنها به بیماری‌ها و عفونت‌هایی دچار می‌شوند که افراد اچ.آی.وی منفی نمی‌شوند.

● راههای مداوا چیست؟

■ روش مداوا در حال حاضر این است که از تکثیر این ویروس جلوگیری شود تا سیستم دفاعی بدن کامل و بی‌عیب بماند. بیمارانی که تحت مداوا هستند، در نتیجه توقف تکثیر این ویروس، برای سالها شمارش سلول‌های CD4 آنها در حد عادی باقی می‌ماند. قبل از شروع مداوا، آزمایشی روی فرد انجام می‌شود که Viral Load نام دارد. این آزمایش برای اندازه‌گیری تمرکز ویروس

یابد. افرادی که دارو را بطور منظم مصرف نمی‌کنند ویروس را در مقابل دارو مقاوم می‌کنند و باید داروی دیگری را استفاده کرد. هر بار که دارویی برای فرد عوض می‌شود، تضمینی بر تأثیر مثبت آن وجود نخواهد داشت. توصیه من این است که افراد تحت مداوا، دارو را بطور منظم استفاده کنند و هر دو یا سه ماه یکبار آزمایش Viral Load را انجام دهند.

موضوع دیگری را که مایلم به آن اشاره کنم این است که در حال حاضر چون با استفاده از داروها اغلب افراد از سلامتی متعادل‌تری برخوردارند و نتیجه آزمایش آنها نامحسوس (Non Detectable) است، تصور می‌کنند که درمان شده‌اند و دقت و مراقبتی را که چند سال قبل بکار می‌بردند، دیگر بکار نمی‌برند. این یک اشتباه است و در حال حاضر درمانی برای اچ.آی.وی وجود ندارد و هنوز لازم است که همه نهایت مراقبت را در رابطه جنسی بکار ببرند. توصیه من این است که در رابطه‌های جنسی طوری از خود مراقبت کنید که گویی طرف مقابل اچ.آی.وی مثبت است.

عده زیادی هم فکر می‌کنند که چون می‌شود با دارو جلوی پیشروی و تکثیر این ویروس را گرفت، پس برایشان مهم نیست اگر ویروس به آنها سرایت کند. اما در صورت سرایت ویروس آنقدر باید دارو مصرف شود و آنقدر باید آزمایش خون انجام گیرد و آنقدر مراجعه‌های مداوم به پزشکان باید صورت گیرد و تحت مراقبت دائمی باشند که حتماً از بی‌توجهی خود پشیمان می‌شوند.

نکته خیلی مهم دیگری را که می‌خواهم اشاره کنم و روی آن تأکید کنم این است که خیلی از خارجی‌ها، مثل ایرانی‌ها و یا دیگر اقلیت‌ها و مهاجرین تازه‌وارد به آمریکا این برداشت غلط را دارند که آنها بیمار نخواهند شد. این یک ویروس است که به همه می‌تواند سرایت کند؛ آمریکایی و خارجی، زن و مرد نمی‌شناسد. خیلی از ایرانی‌ها اگر فکر می‌کنند نمی‌توانند اچ.آی.وی مثبت بشوند اشتباه می‌کنند. من مطمئن هستم که تعداد زیادی از ایرانیان اچ.آی.وی مثبت هستند. اما این موضوعی است که در جامعه ما، در مقایسه با جامعه آمریکا صحبتی درباره‌اش نمی‌شود و این باعث تأسف است چون اچ.آی.وی فقط یک ویروس است. همانطور که خیلی از افراد مبتلا به فشار خون یا مرض قند هستند و به راحتی درباره‌اش حرف می‌زنند، اما اگر فردی اچ.آی.وی مثبت باشد بخاطر شرم و یا تنگی که تصور می‌کنند همراه آن است، درباره‌اش حرفی نمی‌زنند. درحالی‌که اگر درباره آن صحبت کنند و این موضوع مطرح شود، سطح اطلاعات و آگاهی جامعه راجع به این ویروس و بیماری بالا می‌رود و درک بهتر و صحیحی از آن خواهند داشت.

مداوا با AZT است، در حین تکثیر ویروس ممکن است بعضی از ویروس‌ها تحت شرایطی تکثیر شوند که AZT روی آنها تأثیری نداشته باشد و در مقابل این دارو مقاوم باشند. به این صورت با وجودی که فرد AZT مصرف می‌کند، ویروس‌های مقاوم هم به تکثیر ادامه می‌دهند. در نتیجه می‌بینیم که دارو روی ویروس اثر می‌گذارد نه بدن فرد. در صورتی که ویروس در مقابل دارویی مقاوم است، باید دارو را عوض کرد تا دارویی را که ویروس را از رشد و تکثیر بازمی‌دارد برای بیمار یافت.

● با تحت مداوا بودن، آیا امکان دارد که فرد اچ.آی.وی مثبت هرگز به مرحله ایدز نرسد؟

■ البته. اما اگر داروها مؤثر باشند. در حال حاضر ترکیبی از سه داروی مختلف مؤثرتر از همه شناخته شده. اما سؤال این است که آیا داروها همیشه مؤثر خواهند بود؟ ویروس اچ.آی.وی یک ترکیب زنده‌ای است که همیشه احتمال مقاوم شدنش در برابر داروها وجود دارد. در حال حاضر حدود هفتاد درصد از افراد اچ.آی.وی مثبت از سلامتی متعادلی برخوردارند و بیماری‌های حاد و مرگ و میر مربوط به ایدز خیلی خیلی کم شده. من حتی دیگر به بیمارستان نمی‌روم چون در بین بیمارانی که کسی که نیازی به بستری شدن داشته باشد نیست.

● هیچ‌امیدی به پیدا کردن درمان هست؟

■ من نسبت به پیدا شدن درمان خوشبین هستم، اما یافتن درمان در آینده نزدیک نخواهد بود.

● چه توصیه‌ای برای خوانندگان هومان دارید؟

■ مراقبت و رعایت احتیاط در رابطه‌های جنسی. بعضی از افراد هستند که از آزمایش اچ.آی.وی وحشت دارند و تا بحال این آزمایش را انجام نداده‌اند. فکر می‌کنم کسانی که آزمایش را انجام نمی‌دهند بهرحال در نگرانی و تشویش بسر می‌برند. پس بهتر است که هرچه زودتر این آزمایش را انجام دهند. اگر نتیجه آزمایش منفی باشد که خیالشان راحت می‌شود و اگر مثبت باشد، با هر چه زودتر تحت مداوا قرار گرفتن شانس سلامتی بهتری دارند. توصیه من استفاده منظم از دارو است. خیلی مهم است که فردی که تحت مداوا است دارو را بطور مرتب و منظم استفاده کند. اگر دارو با آنها سازش ندارد، حتی اگر نتیجه خوبی می‌دهد، می‌توان دارو را عوض کرد. چون بدن شخص باید بتواند دارو را بپذیرد. امید برای موقعیتی است که هم دارو مؤثر باشد و هم بدن با آن بسازد. وقتی این مرحله بدست آمد مصرف دارو باید بطور منظم ادامه

از: پرنده

گفتگو با یک زوج همجنس‌گرای زن ایرانی

گیسو و زیبا راسه سال قبل در یکی از جلسات ماهانه هومان (لس آنجلس) ملاقات کردم. آن زمان، آغاز آشنایی این دو با یکدیگر بود و به علت سختی‌هایی که هر یک از آنها در زندگی‌شان داشتند، جهت مطرح کردن مشکلات و در جستجوی راهنمایی و گفتن دردهایشان، و بالاخره داشتن دوستان و حامیانی که تحمل و پشت سرگذاشتن آن روزها را اندکی آسان کند، در این جلسات شرکت می‌کردند.

سال گذشته، بار دیگر این دو را در یک میهمانی دیدم. سختی پشت سرگذاشته شده بود. با هم زندگی می‌کردند و آلبوم عکس‌های عروسی‌شان را با شادی به دیگران نشان می‌دادند. با در نظر داشتن راههای متفاوت و ناهمواری که این دو طی کرده بودند، در صدد گفتگویی با آنها برآمدم. از گیسو و زیبا، و همچنین از پرنده که انجام این مصاحبه را پذیرفت متشکریم.

پرنده: برای شروع کمی از خودتان بگویید.

گیسو: من در سال ۱۳۴۲ به دنیا آمدم. در تهران بزرگ شدم. یک برادر دارم که از من دو سال کوچکتر است. روابط خانوادگی معمولی داشتیم. با دوستانم خیلی نزدیک بودم. در مورد احساساتی که نسبت به دوستانم داشتم، فکر نمی‌کردم که فقط من بودم که این نوع احساس را داشتم. پیش خودم فکر می‌کردم که همه اینطور بودند.

این احساسات درباره دوستان مدرسه‌ای‌ات بود؟

گیسو: آره.

به خانواده‌ات نزدیک بودی؟

گیسو: نزدیک، به آن صورت که بتوانم با آنها درباره این چیزها حرف بزنم نه. اما مشکلی هم نداشتیم.

تا چند سالگی ایران بودی؟

گیسو: تا هجده سالگی. بعد به آلمان رفتم و با شوهر سابقم آشنا شدم و ازدواج کردم و یک سال بعد از آن به آمریکا آمدم.

زیبا، شما چطور؟ شما از خودت بگو.

زیبا: من متولد ۱۳۴۸ هستم. در امیرآباد تهران به دنیا آمدم. یک برادر دارم که دوقلو هستیم. جالب اینجاست که برادرم همیشه خیلی حساس بود و من برعکس. با هم به یک مدرسه می‌رفتم و رابطه خوب و نزدیکی داشتیم. من از وقتی که یادم میاد همیشه از دخترها خوشم می‌آمد و هیچوقت فکر نمی‌کردم که این غیرعادی بود. با خودم خیلی راحت بودم.

آن موقع چند سالت بود؟

زیبا: شش سال داشتم. با بچه‌های قابل خیلی نزدیک بودم. در مدرسه هم همیشه نامه‌نگاری می‌کردیم، دست همدیگر را می‌گرفتیم، و یا پشت مدرسه همدیگر را بغل می‌کردیم و مامانم را همیشه از مدرسه می‌خواستند.

راجع به چی؟

زیبا: نمی‌دونم به مامانم چه می‌گفتند. من همیشه درس خوب بود ولی نمره انضباطم همیشه ده یا یازده بود. معلم‌ها با من راحت نبودند، بخصوص مدیر

مدرسه که فکر می‌کنم خودش لزبین بود. من از بچگی کارهای پسرانه می‌کردم و این برای خودم مسئله‌ای نبود. بعد از انقلاب هم هیچوقت مانع نشویدم. موهایم را کوتاه می‌کردم و همیشه با برادرم و دوستانم وقت می‌گذراندم. با هم فوتبال بازی می‌کردیم و پاسدارها همه فکر می‌کردند که من پسر هستم و به من می‌گفتند: «آقا برو تو خونه‌ات. با شلوار کوتاه نمی‌شه بیایی بیرون.»

به برادرت نزدیک بودی؟

زیبا: آره. فکر می‌کنم که راجع به من می‌دونست ولی هیچوقت درباره‌اش حرف نمی‌زد.

کی به آمریکا آمدی؟

زیبا: وقتی شانزده سالم بود همگی به آمریکا آمدم. یک سال اول خیلی سخت بود چون کسی را نمی‌شناختم. بعد از یک سال به Fresno رفتم و در آنجا خیلی زود با چند دختر آشنا شدم. بعد از مدتی نسبت به این دوستی‌ها احساس نگرانی می‌کردم چون می‌ترسیدم که اگر می‌فهمیدند که من همجنسگرا بودم دوستیشان را از دست می‌دادم. در آن موقع خانواده‌ام چیزی درباره من نمی‌دانست و به خاطر ترس از دست دادن دوستانم خیلی زیاد مشروب می‌خوردم. یک بار یکی از دوستانم گفت: «انگار چیزی در زندگی‌ات هست که قایم می‌کنی. هرچی هست به من بگو.» آنقدر اصرار کرد تا بالاخره گفتم.

چی گفتی؟

زیبا: گفتم که از دخترها خوشم میاد. دوستم پرسید: «فقط همین؟» گفتم: «آره.» دوستم هم گفت: «خاک بر سرت، واسه همین ناراحتی؟»

این دوست ایرانی بود؟

زیبا: آره، و خیلی راحت قبول کرد. سال ۸۹ به لس آنجلس آمدم و دوستان بیشتری پیدا کردم. همان سال هم اولین رابطه‌ام را شروع کردم که البته رابطه خوبی نبود و با هیچکس هم نمی‌تونستم درباره‌اش حرف بزنم و در ضمن از اینکه این موضوع را از دوستانم پنهان می‌کردم خیلی ناراحت بودم.

■ آن موقع کسی نمی‌دانست؟

زیبا: نه. نه. هیچکس نمی‌دانست. تا اینکه با یک دکتر روانشناس حرف زدم که او مرا به هومان معرفی کرد و بعد از چند جلسه با این دکتر، تصمیم گرفتم که با دوستانم دربارهٔ همجنسگرایی صحبت کنم.

■ اینها دوستان ایرانی‌ات بودند؟

زیبا: آره. همه‌شان ایرانی بودند و همگی خیلی خوب این را پذیرفتند.

■ گیسو جان، شما کمی به همجنسگرایی‌ات پی بردی؟

گیسو: من ایران که بودم با یک دختر در رابطه بودم.

■ چند سالت بود؟

گیسو: شانزده سالم بود و تا هجده سالگی که ایران را ترک کردم با هم بودیم و به خاطر او هم بود که ترک ایران برایم خیلی سخت و ناراحت کننده بود.

■ تماسان را حفظ کردید؟

گیسو: آره. هر روز به هم نامه می‌نوشتیم تا اینکه این آقا که از فامیلهای دور بود از آمریکا به آلمان آمد و من خیلی زود به او اعتماد پیدا کردم و با وجود مخالفت پدرم با او ازدواج کردم و به آمریکا آمدم. این اولین رابطه‌ام با یک مرد بود.

■ به دوست دخترت در ایران گفتی؟

گیسو: آره. راستش او قبل از من ازدواج کرده بود اما بعد از شنیدن خبر ازدواج من تماسش را با من بکلی قطع کرد و جواب نامه‌هایم را نداد.

■ رابطات با شوهرت چطور بود؟

گیسو: به شوهرم نزدیک بودم از این نظر که با او راحت بودم و به او اعتماد داشتم ولی از نظر جنسی احساسی به او نداشتم. حدود یک سال بعد از آمدنم به آمریکا با یک زوج لژیون آشنا شدم که با هم کار می‌کردیم. با اینکه همیشه نسبت به دخترها کشش داشتم و حتی خوابهای جنسی‌ای که می‌دیدم دربارهٔ دخترها بود، اما تا موقعی که با این زوج آشنا نشده بودم مفهوم احساساتم را درک نمی‌کردم. بعد از آشنایی با این دو نفر که به عنوان یک زوج با هم زندگی می‌کردند یواش یواش شروع به درک این احساسات کردم و از همان موقع اختلافات و دعواها با شوهر سابقم شروع شد.

■ چند سالت بود؟

گیسو: بیست و یک سال.

■ شوهر سابقت می‌دانست؟

گیسو: بعدها فهمیدم که از همان اول که ازدواج کردم فهمیده بود. متوجه شده بود که من همیشه به دخترها نگاه می‌کردم و چون رابطهٔ جنسی گرمی نداشتم این موضوع را می‌دانست و یک بار در حال دعوا و مشاجره به من گفت: «اصلاً برو با آن لژیون‌ها زندگی کن.» این مسائل مرا خیلی گیج کرده بود و من تصمیم گرفتم که به یک روانشناس مراجعه کنم و دائم قرار ملاقات می‌گذاشتم و بعد این قرار را به هم می‌زدم چون نمی‌دانستم چه بگویم. در ضمن چون کشش زیادی به یکی از این دخترها داشتم، کلافه شده بودم. خودم را دائماً مشغول نگاه می‌داشتم که به این مسائل فکر نکنم. بطور تمام وقت کار می‌کردم، مدرسه می‌رفتم و بچه‌داری می‌کردم. خلاصه تا وقتی که مشغولیات زیاد داشتم همه چیز خوب بود چون وقتی برای فکر کردن به این موضوع نداشتم. اما بمحض اینکه کمی وقت آزاد داشتم دوباره مسائل و این افکار به سرم می‌زد. پسر که پنج ساله شد بچهٔ دوم آمد و من دوباره سرم با

بچه‌داری گرم شد. بچهٔ دوم هم که چهار پنج ساله شد و من وقت بیشتری برای خودم داشتم دوباره زندگی سخت شد. با شوهر سابقم خیلی دعوا می‌کردیم و او به من می‌گفت: «هیچی در زندگی خوشحالت نمی‌کند و همش می‌خواهی سر خودت را با کار و بچه‌داری گرم کنی. خودت هم نمی‌دانی چه چیز در زندگی راضی و خوشحالت می‌کند.» آن موقع تصمیم گرفتم که برای بار سوم بچه‌دار بشوم با این خیال که مشکلات حل می‌شود، در حالی که این کار کاملاً اشتباه بود. آدم بچه‌دار نمی‌شود که با بچه مشکلاتش را حل کند. وقتی چهارماهه حامله بودم پشیمان شدم و آن موقع برای سقط بچه دیر بود. درواقع، اگر هم دیر نبود باز این کار را نمی‌کردم چون با سقط جنین مخالف هستم. بچهٔ سوم که به دنیا آمد چیزی عوض نشد. فقط من خودم را دوباره در کار و بچه‌داری غرق کردم.

■ پس آشنایی با آن زوج لژیون بود که کمکت کرد تا خودت و احساسات را بهتر بشناسی.

گیسو: آره، صد در صد. من فکر می‌کنم که کاش همان پانزده سال قبل این چیزها را فهمیده بودم و پیش روانشناس رفته بودم. چون در آن صورت دو تا بچه کمتر داشتم و همان موقع از آن نوع زندگی خارج می‌شدم.

■ بالاخره به روانشناس مراجعه کردی؟

گیسو: بعد از به دنیا آمدن بچهٔ سوم رفتم.

■ آن همه سال که فکرتش را کردی نرفتی؟

گیسو: نه. نمی‌تونستم برم چون نمی‌تونستم دربارهٔ این موضوع با کسی حرف بزنم. اما رفته رفته که به بلوغ فکری بیشتری رسیدم و اطلاعات بیشتری در این باره پیدا کردم بالاخره قرار گذاشتم و رفتم.

■ آن موقع رابطات با شوهرت چطور بود؟

گیسو: در ده سال آخر زندگی مشترکمان، ما فقط با هم همکار بودیم. من به عنوان شوهرم به او فکر نمی‌کردم و همیشه حرفهایمان دربارهٔ کار بود. چون وقتی دربارهٔ خودمان حرف می‌زدیم دعواها شروع می‌شد. آن موقع بود که با زیبا آشنا شدم.

■ چطور با هم آشنا شدید؟

زیبا: یک بار که مهمانی داده بودم گیسو با یکی از همکارهای من که دعوت شده بود آمد. خیلی هم ساکت بود. بعدها به من گفت که آن شب همش تو نخ من بود و فهمیده بود که من لژیون هستم.

گیسو: برای من خیلی مشخص بود که زیبا لژیون بود. درواقع آن شب مهمانی، بمحض اینکه زیبا در را باز کرد و او را دیدم، فهمیدم. بعد از آن یکی دو بار دیگر زیبا را در خانهٔ دوست مشترکمان دیدم و خیلی به هم نزدیک شدیم. یک شب بالاخره تصمیم گرفتم با شوهرم در اینباره حرف بزنم. از خواب بیدارش کردم و پرسیدم: «تا حالا فکر کردی که اگر با یک نفر دیگه زندگی می‌کردی زندگی‌ات چطور می‌شد؟» به من گفت: «نه مگه تو این فکر را می‌کنی؟» گفتم: «آره.» گفت: «با یک مرد دیگه؟» گفتم: «نه با یک زن.» پرسید: «خوب چی فکر می‌کنی؟» به او گفتم: «نمی‌دونم، فقط فکرتش را کردم چون من به زنها خیلی کشش دارم.» جواب داد: «می‌دونستم.» و می‌دانست که زندگی مشترک ما بالاخره به پایان می‌رسید چون یک روزی می‌آمد که من احساساتم را درک می‌کردم.

■ این را خودش گفت؟

گیسو: نه. هر چه هم سوال می‌کرد که چی شده، جواب نمی‌دادم. من برای دیدن زیا آتقدر اشتیاق داشتم که سریع به کارها و بچه‌ها رسیدگی می‌کردم و به دیدنش می‌رفتم و هفته‌ای سه چهار بار او را می‌دیدم.

■ شوهرت نمی‌پرسید کجا میری؟

گیسو: نه. می‌دانست ولی هیچی نمی‌گفت. راستش خوشحال بود چون اوایل فکر می‌کرد که این یک دوره‌ای است که من پشت سر می‌گذارم و بالاخره سر به راه می‌شوم و یک بار هم رُک و راست به من گفت: «اینقدر برو زن امتحان کن تا بالاخره قدر کبر را بفهمی و چهار دست و پا برگردی پیش من!» زندگی ما به جایی رسید که من اتاق خوابم را جدا کردم و آن موقع بود که شوهرم عمق این موضوع را حس کرد و پرسید که دوست دختر دارم یا نه. جواب ندادم، اما از آنجایی که هر وقت به من دست می‌زد من زیر گریه می‌زدم و می‌دانست که اوقات زیادی را با زیا می‌گذرانم، فهمیده بود. این موقعی بود که من و زیا از احساس و عشقمان به همدیگر مطمئن شده بودیم. تا بالاخره یک روز به من گفت: «دیگه نمی‌تونم زیا را ببینی. توی اتاق خودت و بچه‌ها هم نمی‌تونم بخوابی و باید به اتاق خودمون و به رختخواب من برگردی.» اتفاقاً همان شب تولد زیا بود و من رفتم. بعد از آن دعوای ما بالا گرفت و شوهرم به من گفت: «یا این کارها را تموم می‌کنی یا من طلاق میدم و به پدر و مادرت هم میگم»، و این کار را هم کرد. پدرم به من تلفن کرد و سرزنش کرد که: «این کارها یعنی چی؟ از زن خوشم میاد کدومه؟» بعد پرسید: «دکتر رفتی ببینی شاید درمان بشی.» گفتم: «بابا این که گوش درد نیست که دکتر با آنتی‌بیوتیک خوبش کنند، این احساساتی است که در من هست.» دعوای و مشاجره‌های من و شوهرم زیاد و زیادتر می‌شد و من می‌خواستم طلاق بگیرم.

■ بچه‌ها می‌دانستند که جریان چه بود؟

گیسو: نه. بچه‌ها می‌دانستند که بین من و پدرشان سازشی نبود ولی دلیلش را نمی‌دانستند. بالاخره تقاضای طلاق کردم. می‌خواستم با زیا وارد رابطه بشم و تا وقتی که با شوهرم بودم نمی‌خواستم این کار را بکنم. بعد از تقاضای طلاق شوهرم به من گفت: «از من هیچ انتظاری نداشته باش. مگر اینکه خیس بازی را کنار بذاری و هفته‌ای یک بار با من بخوابی.» گفت: «واسه تو آپارتمان جدا می‌گیرم و با هر زنی که می‌خواهی بخوابی بخواب. ولی به من هم باید بدی.» من هم گفتم: «از تو هیچی نمی‌خوام. نه خونه و آپارتمان و نه پول»، و طلاقم را گرفتم. بنا به خواسته پسر بزرگم تصمیم گرفتیم که او با پدرش زندگی کند و دو تا کوچکترها با من. در مدت یکسال گذشته هم سعی کرده‌ام که با پسرم در این باره حرف بزنم و موضوع را برایش روشن کنم ولی خودش می‌گوید که هنوز نمی‌خواهد بداند.

■ درباره‌ی تو و زیا چیزی می‌داند؟

گیسو: آره.

■ چطور؟

گیسو: خوب، اولاً که بچه نیست. پانزده ساله است و پانزده ساله‌های حالا خیلی چیزها را خوب می‌فهمند و می‌دانند. من روی ماشینم علامت Rainbow چسبانده‌ام که می‌داند که چیه. خانه‌ی ما که می‌بیند که من و زیا یک اتاق خواب داریم و روی دیوارها عکسهای من و زیا را می‌بیند. بچه‌ی دوم که ده سالش است و با ما زندگی می‌کند با رابطه‌ی ما آشناست و وقتی

گیسو: آره، خودش گفت: «من همیشه می‌دانستم تو اینجوری هستی و من با این موضوع مشکلی ندارم. اگر مشکلی داشتم این همه سال تحمل نمی‌کردم. برو واسه خودت امتحان کن.» این عکس‌العمل مرا گیج کرده بود و نمی‌دانستم چه بگویم.

■ فکر می‌کنی این حرف را برای روبرو نشدن با این موضوع زد و یا واقعاً فکر نمی‌کرد تو را از دست بدهد؟

گیسو: راستش شروع کرده بود به رؤیا ساختن. برایش خیلی جالب بود که من با یک زن باشم. از من درباره‌ی رابطه‌ای که با دوستم در ایران داشتم سوال می‌کرد و خیلی سئوالها را با چنان جزئیاتی می‌پرسید و جواب می‌خواست که مرا مشمتز می‌کرد. خودش هم به من گفت که وقتی من درباره‌ی یک زن حرف می‌زدم خوشش می‌آمد. تمام این مسائل برای من خیلی گیج‌کننده بود چون انتظار هر نوع عکس‌العملی را داشتم غیر از این. یک بار هم در جشن تولدم زیا و خانواده‌اش را دعوت کردم تا بیشتر با او آشنا شوم. آن موقع من خیلی راحت بودم چون فکر می‌کردم که دیگر همه چیز را به شوهرم گفته‌ام و همه چیز خوبه. آن شب شوهرم خیلی با دقت رفتار من و زیا را زیر نظر گرفته بود.

زیا: آره. آن شب بعد از اینکه گیسو کادوی مرا باز کرده منو بغل کرد و مدت زیادی توی بغلش نگاه داشت و وقتی جدا شدیم چنان سرخ شده بود که همه متوجه شدند. موقع خداحافظی هم وقتی با شوهرش دست دادم و خداحافظی می‌کردم، دستم را ول نمی‌کرد و همه‌اش به من خیره نگاه می‌کرد و جواب خداحافظی‌ام را هم نداد. من از گیسو خیلی خوشم آمده بود اما چون شوهر و بچه داشت جدی درباره‌اش فکر نمی‌کردم.

گیسو: بعد از رفتن همه، شوهرم همه‌اش از زیا حرف می‌زد و از حرفهای من فهمید که من از زیا خوشم آمده بود. او هم از زیا تعریف می‌کرد و می‌گفت بنظر میاد که دختری باشد که بتواند آرزوهای هر کسی را برآورده کند. فکر می‌کنم که در این خیال بود که اگر من با زیا نیازهای جنسی‌ام ارضا می‌شد یا او را هم ارضا می‌کردم و یا اینکه تجربه‌ی خوبی نمی‌بود و من سرم به سنگ می‌خوردم و برمی‌گشتم و عوض می‌شدم.

زیا: من هم از گیسو خیلی خوشم آمده بود و با او راحت بودم و دلم می‌خواست که بطور دوستانه بیشتر با او آشنا شوم و یک شب که پدر و مادرم نبودند آن دوست مشترک و گیسو را دعوت کردم.

گیسو: آن شب زیا مست کرده بود و دائم می‌گفت: «من همینم که هستم و از هیچکس و هیچ چیزی هم شرم ندارم. موقع رفتن وقتی زیا و من به طرف ماشین می‌رفتیم دست همدیگر را گرفتیم و بالاخره بعد از مدتی ظفره رفتن احساسمان را برای همدیگر گفتیم و این برای من لحظه‌ی مهمی بود. برای اولین بار بود که با کسی برخورد می‌کردم که احساساتش درست مثل احساسات من بود. اگر چه قبلاً با شوهرم در این باره حرف زده بودم اما صحبت‌هایمان همه‌اش جنبه‌ی جنسی داشت. ولی حرف زدن با زیا خیلی فرق داشت چون از جنبه‌ی احساسات درونی و عواطف بود. آن شب تا سه صبح در خیابان با هم حرف زدیم و آن موقع بود که فهمیدم چیزی که در تمام آن سالها در زندگی‌ام کم بود، چه چیزی بود. تا دفعه‌ی بعد از آن که زیا را دوباره دیدم خیلی عصبی و شوکه بودم. سر همه داد می‌زدم.

■ به شوهرت چیزی نگفتی؟

با کار و مدرسه و بچه‌داری خودم را سرگرم می‌کردم. من از هفت صبح تا یازده شب روی پا بودم و به کاری مشغول بودم تا وقتی برای فکر کردن به این مسائل نداشته باشم. اشتباهم این بود که احساسات و نیازهای خودم را در نظر نگرفتم و جدی خودم را مورد سؤال قرار ندادم که: «دختر، چته که از زندگی راضی نیستی؟» فکر می‌کنم باید خیلی زودتر و جدی‌تر در این مورد فکر می‌کردم و زودتر به روانشناس مراجعه می‌کردم. من وقتی به روانشناس مراجعه کردم که می‌خواستم طلاق بگیرم و نگران بچه‌ها بودم. دکتر روانشناس برای من روشن کرد که اگر به آن زندگی ادامه بدهم نمی‌توانم مادر خوبی باشم، در حالی که اگر جدا شوم و خودم از زندگی خودم راضی باشم می‌توانم مادر خیلی خوبی برای بچه‌ها باشم و بچه‌ها هم به موقع یاد می‌گیرند که این جدایی را قبول کنند. این صحبتها مرا خیلی راحت کرد چون فهمیدم کاری که می‌خواستم بکنم و طلاق بگیرم کار بدی نبود.

■ **زیبا، تو از شروع رابطه‌ات با گیسو بگو.**

زیبا: وقتی رفت و آمد من و گیسو زیاد شد پدر و مادرم اظهار نگرانی کردند. مادرم می‌گفت که من تأثیر بدی در زندگی گیسو داشتم. می‌گفت: «گیسو که مجرد نیست. شوهر داره، بچه داره و یک روزی دوستی‌اش با تو بهم می‌خوره، چون شوهرش دیگه نمی‌ذاره با تو رفت و آمد داشته باشه.» من می‌دانم که مادرم این برداشت را دارد که من باعث بهم خوردن زندگی گیسو شدم. وقتی گیسو از شوهرش جدا شد، من رفته رفته و بطور تدریجی لباسها و وسایلم را به خانه گیسو آوردم تا بالاخره بکلی آمدم و با او شروع به زندگی کردم. اوایل برای مادرم سخت بود و نگران بود که وقتی مردم بفهمند که یک دختر شوهر نکرده جدا از پدر و مادرش زندگی می‌کند چه فکر می‌کنند. تلفنی خیلی با گیسو حرف می‌زد.

■ **از گیسو گله می‌کردی؟**

زیبا: بطور غیر مستقیم به گیسو می‌گفت که تو باعث شدی بچه‌ام از ما جدا بشه. من باعث جدایی گیسو شدم و گیسو باعث رفتن من شد. به نظر مادرم همیشه همه تقصیر کارند. اما حالا خیلی خوب شده. ما هفته‌ای یکبار به خانه پدر و مادرم می‌رویم و پدرم خیلی با گیسو خوبه.

■ **می‌دانند چه رابطه‌ای دارید؟**

زیبا: آره، ولی درباره‌اش حرف نمی‌زنند. پدرم که اینقدر با من راحته که انگار من پسر دیگرش هستم. مامان هم می‌دونه. مثلاً یک بار که با هم درباره یکی از دوستانم دعوا می‌کردیم، مامانم گفت: «کاش اقلأً با همون دختره مونده بودی. اون اقلأً یک شکل و قیافه‌ای داشت. این دیگه کیه انتخاب کردی؟»

■ **اون دوستت هم ایرانی بود؟**

زیبا: آره. ما شش سال با هم بودیم و مشکلات زیادی داشتیم. پدر و مادرم هم چون از همجنسگرایی من خیر داشتند با هر دوستی‌ای که داشتم ناراحت می‌شدند. وقتی هم با گیسو شروع به زندگی کردم باز ناراحت بودند. مامان هنوز گاهی می‌گفت که من این آرزو را به گور می‌برم که دخترم را عروس بینم. من هم می‌گفتم خوب، من هم همان احساس را دارم و این آرزو را به گور می‌برم که مرا درک کنید. اما بالاخره عادت کردند و قبول کردند که من اینطوری هستم.

■ **رابطه‌ات با بچه‌های گیسو چگونه؟**

از ما سؤال کرد که لژیون هستیم، جواب دادم آره. من اعتقاد ندارم که به بچه دروغ گفته شود. فکر می‌کنم اگر بچه‌ای سؤالی به ذهنش می‌رسد که آن را بپرسد، پس آمادگی شنیدن جواب و درک جواب را هم دارد.

■ **وقتی پسر تو تصمیم گرفت با پدرش بماند چه احساسی داشتی؟**

گیسو: من نمی‌خواستم و نمی‌خواهم هیچ چیزی را به پسرم تحمیل کنم. می‌دانستم که موضوع طلاق به اندازه کافی برایش سخت و ناراحت کننده بود و نمی‌خواستم زندگی‌اش را سخت‌تر کنم. دو تا کوچکرها که با ما زندگی می‌کنند زیبا را خیلی دوست دارند و مشکلی ندارند. من دلم می‌خواد چیزی را بطور کلی بگویم و آن این است که اگر آدم از زندگی راضی نیست، همیشه باید به دنبال دلیل آن نارضایی باشد. این خیلی مهم است که آدم اول از همه با خودش صادق باشد و خودش را بشناسد چون فقط اون موقع است که آدم می‌تواند خودش و در نتیجه اطرافیان را خوشحال کند. آدم یک بار بیشتر زندگی نمی‌کند. وقتی به زندگی خودم نگاه می‌کنم، فکر می‌کنم که کاش همان پانزده یا شانزده سال قبل جدی به این مسائل فکر کرده بودم و مسئله را برای خودم روشن کرده بودم که زندگی یک مرد و سه تا بچه را درگیر این مسئله نمی‌کردم. من قبل از طلاق خیلی به این مسائل فکر کردم. البته از کاری که کردم پشیمان نیستم. الان با وجود مشکلات زیادی که دارم، از گذشته خیلی خوشحال‌تر هستم و از زندگی‌ام راضی‌ام. فکر می‌کنم که در زمانی که این احساسات برای خودم هنوز روشن و مشخص نبود این اشتباه بود که مادرم با وجود اینکه همه چیز را می‌دانست مرا تحت فشار گذاشت که ازدواج کنم و بچه‌دار شوم. اشتباه بود وقتی خودم هنوز احساساتم را درک نمی‌کردم شوهرم که از همان اول فهمیده بود اینقدر بچه راه انداخت و سعی کرد مرا عوض کند. آدمی را که همجنسگراست نمی‌شود عوض کرد. آدم همجنسگرا به دنیا می‌آید و همجنسگرا هم از دنیا میره. البته می‌شه آدم تمام زندگی را با تظاهر بگذرانند، ولی چرا؟ که زندگی خودش و دیگران را خراب کند؟

■ **منظورت از اینکه مادرت می‌دانست چیه؟**

گیسو: بعد از علنی شدن همجنسگرایی من و در جریان طلاق، مادرم به من گفت که از کشش من به دخترها خیر داشت و از رابطه من با دوست دخترم در ایران با اطلاع بود و پافشاری‌اش برای ازدواج من این بود که فکر می‌کرد با شوهر کردن و بچه‌دار شدن عوض می‌شدم.

■ **هیچوقت با مادرت در این باره صحبت کردی؟**

گیسو: نه. مامان از موضوع همجنسگرایی و طلاق من خیلی ناراحت بود و فکر می‌کرد که برای من مادر خوبی نبوده و من نمی‌خواستم بیشتر ناراحتش کنم. فقط یکبار ازش پرسیدم: «تو که می‌دونستی چرا چیزی نگفتی.» جواب داد: «فکر کردم اینطوری برات بهتر باشه.» بهر حال، گذشته گذشته و چیزی را نمی‌شود عوض کرد و الان خیلی سعی می‌کنم که این موضوع را درک کند و زیبا را خیلی دوست دارد.

■ **از اشتباه مادرت و اشتباه شوهر سابقت گفتی، خودت چه اشتباهی کردی؟**

گیسو: می‌دانم که این خیلی آسونه که آدم گناه چیزی را به گردن دیگران بیندازد. من گناهی را به گردن کسی نمی‌اندازم. اشتباهی که من کردم این بود که این موضوع را ندیده گرفتم. یعنی وقتی دیدم از زندگی راضی نبودم نباید

زیبا: خوبه. ما با هم دوستیم.

■ با هم بازی می‌کنید؟

زیبا: آره. گاهی بازی می‌کنیم.

■ آیا ارتباطات با آنها مثل رابطه والدین با فرزند است؟

زیبا: نه. نه.

■ وقتی گیسو خونه نیست به حرفت موش می‌کنند؟

زیبا: آره، آره. من همیشه سعی کرده‌ام که رابطه‌ای با آنها داشته باشم که در آن احترام متقابل وجود داشته باشد. دلم می‌خواد وقتی بزرگتر شدند با آنها رابطه خوبی داشته باشم و در حال حاضر مشکلی با هم نداریم.

■ گیسو، تو رابطه بچه‌ها را با زیبا چطور تشریح می‌کنی؟

گیسو: پسر من با زیبا رابطه نزدیکی ندارد و با این موضوع راحت نیست. ولی دو تای دیگه با زیبا خوب هستند و خیلی دوستش دارند.

■ زیبا، اوایل صحبت از مشروب خوری زیادت مگفتی. فکر می‌کنی مشروب کمکت می‌کرد که با مشکلاتت روبرو بشی؟

زیبا: آره، خیلی زیاد. من همیشه توی خودم بودم. کسی از احساسات من چیزی نمی‌دانست و تنها وقتی که می‌تونستم خوشحال باشم و راحت باشم وقتی بود که مشروب می‌خوردم و مست بودم. من از شش هفت سالگی تا بیست و پنج سالگی به کسی چیزی نگفتم و در تمام آن سالهایی که نمی‌تونستم از احساساتم حرف بزنم، از نظر روحی خیلی ناراحت و تحت فشار بودم و مشروب چیزی بود که به وسیله آن می‌تونستم ناراحتی‌ها و فشارها را کم کنم.

گیسو: من اول که با زیبا آشنا شدم و می‌دیدم که خیلی مشروب می‌خورد، می‌دانستم که مشکلات زیادی را توی خودش داشت. خیلی وقتها هم در حال مستی گریه می‌کرد و چون خیلی مست بود یادش می‌رفت. بعد از شروع رابطه‌مان زیبا مشروب را ترک کرد.

زیبا: آره، دیگه برای خوشحال بودن احتیاجی به مشروب ندارم.

■ این رابطه چه تأثیری در شما بطور انفرادی گذاشت؟

زیبا: من تا وقتی که رابطه‌ام با گیسو شروع شد واقعاً کسی در زندگی‌ام نبود که تأثیری داشته باشد. در این سه سال که با گیسو زندگی می‌کنم حس می‌کنم که من خودم سه ساله هستم. دیگه با آن زیبای سابق ارتباطی ندارم و وقتی به زیبای سابق فکر می‌کنم، خوشحالم که دیگر او نیستم. این زیبا، زیبایی است که می‌خواهم باشم.

■ برادرت میدونه؟

زیبا: به زن برادرم گفتیم و او به برادرم گفت. ولی درباره‌اش حرفی نمی‌زند، اما هر وقت تلفنی حرف می‌زنیم همیشه حال گیسو را می‌پرسد.

■ کی ازدواج کردید؟

زیبا: پارسال. رفتیم لاس وگاس و ازدواج کردیم.

■ چی شده که تصمیم گرفتید ازدواج کنید؟

زیبا: ما خیلی وقت بود که این تصمیم را گرفته بودیم. دلمان می‌خواست که ازدواج کنیم و تمام دوستانمان را هم در این مراسم شرکت بدیم. ولی با مشکلاتی که داشتیم نشد و فکر کردیم که خوب، حالا عقد می‌کنیم و بعد جشن می‌گیریم و دوستان را دعوت می‌کنیم. البته این ازدواج قانونی نیست،

ولی تمام تشریفات انجام شد.

گیسو: این ازدواج به رابطه ما معنی و عمق دیگه‌ای داده.

زیبا: خیلی‌ها می‌گویند که خوب، شما احمقید که این کار را کردید چون این ازدواج قانونی نیست. خوب، قانونی نیست ولی یک پیوندی است که برای ما مفهوم دارد.

گیسو: من می‌خوام مشکلی را مطرح کنم که فکر می‌کنم خیلی‌ها با آن روبرو هستند و این مشکل اینه که مردم چی فکر می‌کنند. مثلاً خود من را در نظر بگیرید که با سیزده سال شوهر داشتن و سه تا بچه، الان همه می‌دانند که همجنسگرا هستم و با یک زن زندگی می‌کنم. خوب، دو سه ماه برایشان موضوع خوبی بود که پشت سرم حرف بزنند و غیبت کنند. و همه گفتند و همه به من خندیدند. ولی الان که چند سال گذشته و این موضوع برایشون کهنه شده، این منم که می‌خندم. چون من از زندگی‌ام راضی و خوشحالم و آن آدمها حالا درباره یکی دیگه غیبت می‌کنند. منظورم اینه که شما هر کاری که می‌کنید، مردم بالاخره پشت سرتون حرف می‌زنند. اما می‌گذره و موضوع بالاخره کهنه میشه. مسئله اینجاست که اگر تصمیم بگیرید به خاطر حرف مردم همیشه تظاهر کنید و در یک دروغ زندگی کنید، بالاخره وقتی بیست بالا میره و مثلاً شصت هفتاد ساله میشی می‌بینی که تمام عمرت گذشته و تمام آن مردم و فک و فامیلی را که به خاطر ترس از حرفشان، زندگی‌ات را خراب کردی یا دنبال زندگی خودتون رفتن یا مردند و دیگه نیستند و اون موقع این تویی که زندگی‌ات را از دست دادی.

■ زیبا، تو چی می‌خواهی بگی؟

زیبا: فکر می‌کنم که زندگی خیلی کوتاهه که اون رو به هدر بدیم. هر احساسی که داری و هر چیزی را که می‌خواهی دنبالش را بگیر تا به هدفت برسی.

■ شما برای جوانان ایرانی، مثلاً یک دختر جوان ایرانی که این مصاحبه را می‌خواند چه پیامی دارید؟

گیسو: پیام من برای دخترها این است که فقط برای اینکه همه میگن که دختر باید عروسی کنه و بچه‌دار بشه، این کار را نکنید. آدم باید خودش و احساساتش را بشناسد و براساس آن زندگی‌اش را دنبال کند. طبیعی‌ست که آدم عاشق می‌شه. خوب، حالا اگر عاشق یک دختر شدید، اصلاً عیبی نداره. در فرهنگ ما این موضوع را بد می‌دانند و به آدم تلقین می‌کنند که این یک احساس عادی و طبیعی نیست. از خودتون بپرسید: عادی و طبیعی با مقیاسهای چه کسی؟ مثلاً این احساس و عشق برای من عادی‌ست و به‌عنوان یک زن همجنسگرا هم‌خواه شدن با یک مرد برای من طبیعی نیست. باید ببینید که براساس احساسات و غرایز شما چه چیزی برای شخص شما عادی و طبیعی‌ست.

زیبا: من فکر می‌کنم که باید با خودتون صادق باشند. خودشان را خوب بشناسند. در این زمینه مطالعه کنند و به خودتون آگاهی بدهند و اگر لازم باشه و شک و تردیدی دارند، حتماً با یک روانشناس صحبت کنند.

گیسو: اگر هم کسی در ایران این مصاحبه را می‌خواند، می‌خواهم بگویم: تنها تو نیستی. تو تنها همجنسگرای توی دنیا نیستی. اگر خوب نگاه کنی می‌بینی که مثل ما چقدر زیاد هستند و همیشه یادت باشد که تنها نیستی.

مهرنوش مزارعی

مهرنوش مزارعی زاده تهران و بزرگ شده شیراز و بنادر جنوب ایران است. وی در سال ۱۹۷۹ برای ادامه تحصیل به آمریکا آمد و در حال حاضر با فرزندانش در لس آنجلس اقامت دارد. مهرنوش یکی از بنیان‌گذاران و سردبیران فصلنامه ادبی «فروغ» است که از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۲ در لس آنجلس چاپ می‌شد و به معرفی ادبیات زنان اختصاص داشت. وی در سال ۱۹۸۹ به اتفاق گروهی از شاعران و نویسندگان لس آنجلس گروه ادبی «دخترهای شنبه» را تشکیل داد. از مهرنوش مزارعی تاکنون دو مجموعه قصه به نام «بریده‌های نور» و «کلارا و من» و ترجمه برگزیده‌ای از نمایشنامه‌های داریو فو به نام «یک زن، تنها» به چاپ رسیده و داستان‌هایش در نشریات «کارنامه»، «گردون»، «سنگ»، «زن»، «نیمه دیگر» و «بررسی کتاب» چاپ شده است.

دیوید و بوریس

کرده بود. ساعت ۳ نیمه شب به من زنگ زد و از من کمک خواست. وقتی بعد از دو سه ساعت از طریق تماس تلفنی با کامپیوتر اداره نتوانستیم مشکل را حل کنیم هر دو تصمیم گرفتیم که به اداره برویم شاید در آنجا با کمک هم کاری بکنیم. اما تا نزدیکیهای ظهر تلاشمان بی نتیجه ماند. دیوید وقتی کاملاً از حل مسئله عاجز شد سرش را بالا کرد و گفت:

Kit where are you? I know you are here watching me.

I need your help!

بعد رویش را به من کرد و گفت:

Kit knew how to solve this problem. He always knew!

لحنت کاملاً غمگین بود و نگاهش در جستجوی او. منم بی اختیار و امیدوار با نگاهم کیت را جستجو کردم. اولین باری بود که اسم کیت را از زبان دیوید می‌شنیدم.

کیت دوست و رئیس محبوب دیوید مدتی قبل، از بیماری ایدز مرده بود. هلن برایم گفته بود که دیوید بعد از مردن کیت دچار افسردگی شدیدی شد. از آن پس از دیگران فاصله بیشتری می‌گرفت. آمدن بوریس روحیه او را کاملاً تغییر داد.

من و بوریس به فاصله یکی دو ماه از هم استخدام شده بودیم. من خیلی زود با هلن و دیوید اخت شدم و رابطه خوبی بینمان بوجود آمد. بیشتر روزها نهار را با هم می‌خوردیم و ساعتی را به گپ و گفتگو می‌گذراندیم. بعد از پیوستن بوریس، جوان بلند قد و محبوب روسی به جمع، توجه دیوید به ما کمتر شد و بیشتر وقتش را به صحبت با او می‌گذراند.

بعد از آمدن بوریس بود که دیوید شروع کرد به صحبت کردن در مورد کیت. او اغلب به دیدن بوریس، که در یک اتاق با من کار می‌کرد، می‌آمد و مدت‌ها از کیت و هوش و استعداد و کاردانی او صحبت می‌کرد.

در جلسات صندلی کنار دست دیوید، همیشه متعلق به بوریس بود. دیوید حالا پر حرف‌تر شده بود. بیشتر جوک می‌گفت و به شوخی دیگران با صدای بلندتری می‌خندید. وقتی بوریس صحبت می‌کرد نگاه مشتاقش را به او می‌انداخت و گوش می‌کرد و سئوالاتش را با دقت بیشتری جواب می‌داد. بوریس هم رفتاری مشابه داشت. او اغلب از همه فاصله می‌گرفت و در اطفاش خود را به کار مشغول می‌کرد. حتی با من و هلن که برای دوستی با او

گوشی را برداشتم هلن بود، با همان صدای محکم و لهجه انگلیسی‌اش. زنگ زده بود تا مرا به مهمانی بازنشستگی دیوید دعوت کند. عده‌ای از دوستان و همکارانش در رستورانی در مرکز شهر جمع می‌شدند تا با او خداحافظی کنند. چه کسانی می‌آمدند؟ بوریس هم دعوت داشت؟ نه. غیر از من و چند تا دوست اداری دیوید کس دیگری نبود. سوال بی‌موردی کرده بودم. دیوید خوب و مهربان، خارج از دایره همکاران اداری دوستان زیادی نداشت، و همان‌ها نیز با او رفت و آمدی نداشتند، بجز هلن و شوهرش، من، و یکی دو دوست قدیمی. من هم بیش از چند باری او را خارج از اداره ندیده بودم. یکبار در خانه هلن، چند باری که با او و هلن برای شام بیرون رفته بودیم، و در مهمانی خانه خودم که بوریس هم دعوت داشت.

یک سالی می‌شد که هلن و دیوید را ندیده بودم. خبر غیر مترقبه‌ای بود. دیوید هنوز با بازنشستگی چند سالی فاصله داشت. وقتی با هم کار می‌کردیم چند بار موقعیت بازنشستگی پیش از موعد، با پرداخت تمام مزایا برایش پیش آمده بود، اما دیوید همه را رد کرده و گفته بود خارج از محیط اداره کاری ندارد و ترجیح می‌دهد که هر روز به سرکار بیاید. هلن دوست و همکار چندین و چند ساله‌اش هم او را تشویق می‌کرد تا جایی که می‌تواند به کار کردن ادامه دهد. دیوید صبحها خیلی زود به سرکار می‌آمد و بعد از ظهر زود به خانه می‌رفت. می‌گفت شبها ساعت ۸ به خواب می‌رود. روزهای تعطیل را در خانه تنها به تماشای تلویزیون می‌گذراند و فقط گاهگداری برای عکاسی که تنها سرگرمیش بود، به کوه و صحرا می‌رفت. در وسط هفته هر روز صبح بعد از رسیدگی به گزارش آپراتورهای شب و در حال نوشیدن قهوه، به مادرش زنگ می‌زد و نیمساعتی با او صحبت می‌کرد. پر هیجان‌ترین حادثه زندگی دیوید مسافرت سه هفته‌ای هر ساله او به کنتاکی برای دیدن مادرش بود. از مدتی قبل از مسافرت، شروع می‌کرد به صحبت کردن از مادر ۸۰ ساله‌اش و خوبی‌ها و مهربانی‌های او، و از شهری که در آن بدینا آمده و دوران دبستان و دبیرستانش را در آن گذرانده بود. شهری که مادرش تمام عمر در آن زندگی کرده بود. شهری که دیوید تمام سال انتظار دیدنش را می‌کشید.

یک روز از صبح زود با دیوید روی نقصی که برای یکی از سیستم‌های کامپیوتری اداره پیش آمده بود کار می‌کردم. او از شب قبل روی مسئله کار

بهبانهای را قبول نمی‌کنم و باید بیاید.

چند دقیقه‌ای از ساعت ۸ گذشته بود که تلفن زنگ زد. بوریس بود. اول کمی مین و مین کرد. فکر کردم می‌خواهد بهانه‌ای برای نیامدن بیاورد. گفتم که همه بیصبرانه منتظرش هستیم. کمی سکوت کرد. بعد گفت زنش را هم با خود می‌آورد. لحظه‌ای زیانم بند آمد. اطلاع نداشتیم که بوریس ازدواج کرده است. نمی‌دانستم که موضوع را چگونه با جمع در میان بگذارم. فقط گفتم که بوریس در راه است. چشمان دیوید از خوشحالی برقی زد.

زنگ در که بلند شد، همانطور که به طرف در می‌رفتم با صدای بلند گفتم «در ضمن بوریس گفت که با زنش می‌آید». سکوت آزاردهنده‌ای برقرار شد. جرأت نگاه کردن به صورت دیوید را نداشتیم. در را که باز کردم بوریس همراه با دختر جوان و آرامی وارد شد. او را به عنوان همسرش به همه معرفی کرد. دختری یکی از دوستان قدیم پدرش بود. وقتی برای گذراندن تعطیلات با خانواده‌اش به مسکو رفته بود با معرفی و اصرار پدر و مادرش با او ازدواج کرده بود.

برخلاف انتظارم افراد زیادی به مهمانی بازنشستگی دیوید آمده بودند. تمام کسانی که در سی سال گذشته با دیوید کار کرده بودند. چند نفری فقط برای گفتن خداحافظی و خوردن لیوانی مشروب و آرزوی موفقیت برای او آمده بودند اما بیشتر افراد تا آخر شب ماندند. بوریس هم آمد و بعد از مدتی کوتاه مهمانی را ترک کرد. صورت دیوید از دیدن او کمی سرخ شد. اما خیلی رسمی با هم دست دادند و سلام و خداحافظی کردند.

لس آنجلس - اگوست ۱۹۹۹

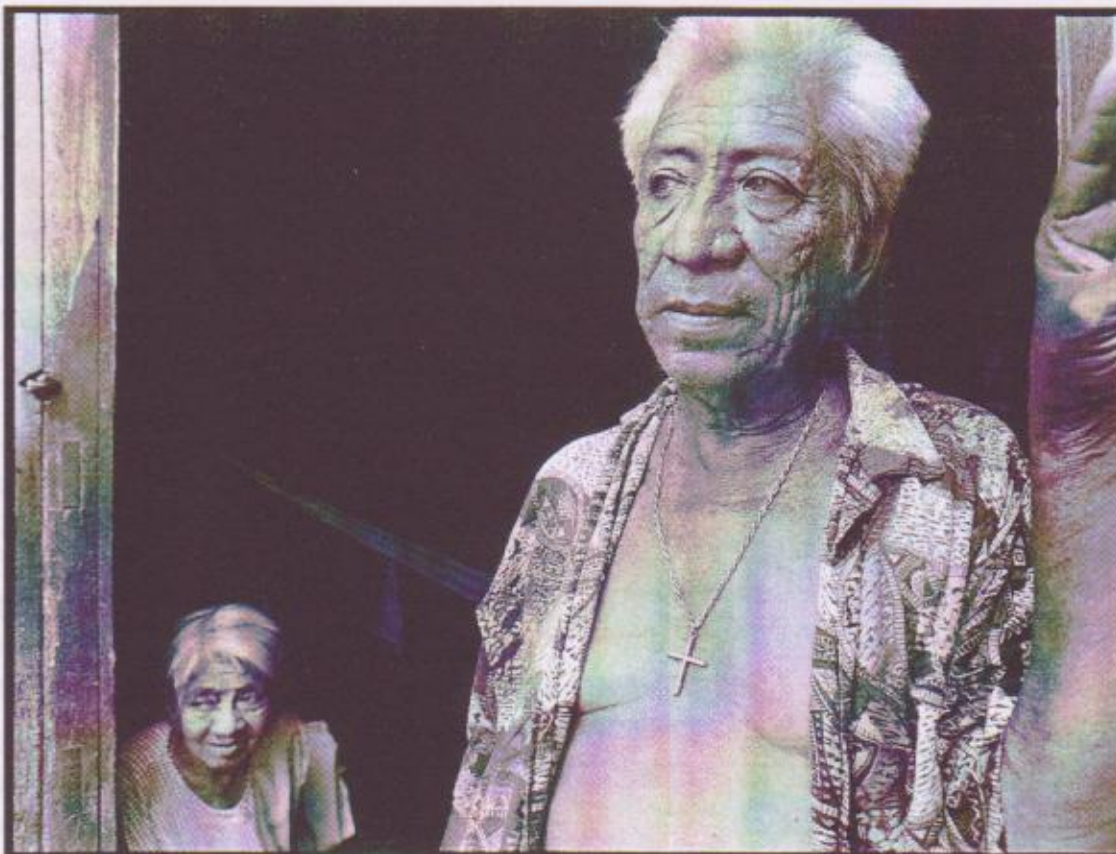
پیش‌قدم شده بودیم رابطه چندانی نداشت. اما با دیوید کاملاً متفاوت بود. چند بار متوجه شده بودم که موقع صحبت کردن با او دستش را روی پای دیوید می‌گذارد و مستقیم به چشمانش نگاه می‌کند. اگر روزی دیوید کار داشت و به اطاق ما نمی‌آمد بوریس چندین بار به بهانه‌های مختلف به او سر می‌زد.

اواسط تابستان بوریس برای دو سه هفته به مرخصی رفت. او با پدر و مادرش برای گذراندن تعطیلات به مسکو، محل زادگاهش، رفته بود. وقتی برگشت آرام و غمگین بنظر می‌رسید. کمی از دیوید دوری می‌کرد اما دیوید دوباره هر روز چندین بار به اطاق ما می‌آمد و مدتها در مورد موضوع‌های مختلف صحبت می‌کرد.

نزدیکی‌های کریسمس هلن همه ما را برای شام به خانه‌اش دعوت کرد اما بوریس درست قبل از مهمانی زنگ زد و از آمدن معذرت‌خواهی کرد. یکی دو ماه بعد، من به مناسبت عید نوروز که در ضمن روز تولد دیوید هم بود همه را به شام دعوت کردم.

دیوید آنتب بلوز آبی تیره رنگی که با چشمانش کاملاً هماهنگی داشت پوشیده بود و موهای خاکستریش را که هنوز رگه‌های مشکی در آن دیده می‌شد به دقت شانه کرده بود. بسیار جذاب شده بود. هلن و شوهرش سر راهشان او را برداشته بودند. بوریس دیر کرده بود و همه منتظر او بودیم. دیوید کاملاً بی‌تاب بنظر می‌رسید.

خدا خدا می‌کردم که بوریس بیاید. روز پیش، قبل از ترک اداره بهانه آورده بود که ممکن است نتواند به مهمانی بیاید. به او گفته بودم که هیچ



از مجموعه عکس‌های «زمانی در هوچی‌تان»

قباد

لحظه‌های خاکستری

نوشابه روی میز غلطیدند. مرد با غیظ فریاد زد: «نمی‌تونی مٹ بجه آدم بترگی؟» چند نفر از میزهای اطراف نگاه کردند. زن با خونسردی دود سیگار را بیرون داد و گفت: «میناجون، عه گیتی دیگه باید پیداش بشه که بیرتمون خونه. حالا تو یه کم آروم بگیر. مگه نمی‌بینی بابات باز سگرمه‌هاش توخته؟»

- سگرمه چیه مامان؟

- از بابات بیرس.

- بابا، سگرمه یعنی چی؟

- یعنی زهرمار.

دختر به آرامی در صندلی لمید و به بازی با عروسک ادامه داد. زن با دستمال کاغذی روی میز را پاک می‌کرد. چشم‌های خاکستری نگاهی کوتاه و گریزان به من انداختند.

پابلو با دو فنجان قهوه و روزنامه‌ای زیر بغلش برگشت. بعد از نوشیدن جرعه‌ای قهوه، پرسید: «هنوز حوصله سینما رفتن داری؟» جواب داد: «آره». فنجان قهوه را روی میز گذاشت و به دنبال صفحه برنامه سینماها روزنامه را ورق زد.

صدای آن دو نفر باز از پشت سر بگوش خورد:

- ببین، اصلاً واسه اینکه باور کنی که دوست دارم، این «علی» ای را که مادرم به من داده و برام خیلی عزیزه، خودم می‌اندازم گردنت تا پادت باشه دلم همیشه با توست.

- بی خودت دلتو می‌خوام چیکار؟

- دوباره شروع نکن. بیا. خوب شد. بندازش زیر پیرهن. هیچوقت هم از گردنت بازش نکن.

زن دستمال خیس را گوشه میز گذاشت. رو به مرد کرد و پرسید: «حالا دیگه چی شده؟ پاشدیم اومدیم آمریکا، خواهر و خواهرزاده و فامیلات را هم که دیدی. آخه تو چته؟»

چشم‌های خاکستری به سیگاری که توی زیرسیگاری می‌سوخت نگاه می‌کرد. زن، بعد از چند لحظه انتظار، نفس عمیقی بیرون داد. دستهایش را روی سینه‌اش تا کرد، سرش را به طرف دیگر برگرداند و به نقطه نامعلومی خیره شد. دختر با موهای عروسک بازی می‌کرد. مرد نگاه کشداری به من انداخت. صدای آن دو نفر از پشت سر بگوش نمی‌خورد.

پابلو روزنامه را تا کرد و روی میز گذاشت: «اگر بخوایم سر وقت برسیم باید راه بیفتیم. فیلم ۴۵ دقیقه دیگه شروع می‌شه». بی‌اختیار دستم دراز شد و موهایش را از پیشانی‌اش کنار زد. گفتم: «من آماده‌ام».

ته فنجان‌های قهوه را سرکشیدیم. کتاب و روزنامه را برداشتیم که راه بیفتیم. وقتی که از جا بلند می‌شدم، نوازش ملایم «علی» ای را که به گردن داشتم روی سینه‌ام حس کردم. فکر کردم که باید ببرمش به یکی از طلاسازی‌های ایرانی لس‌آنجلس که تمیزش کنند و به مادر پابلو، که تولدش نزدیک بود هدیه کنم.

به ساعت نگاه کردم. نیم ساعتی می‌شد که بی‌خبر از دوروبرم کتاب خوانده بودم. کتاب را بستم. سیگاری از پاکت بیرون آوردم. سرم را که بلند کردم، نگاهم به چشم‌های خاکستری رنگی که از میز رو برو به من خیره بود، افتاد. چشم‌های خاکستری رنگی که بعد از ظهرهای «هدف» را بیاد می‌آورد. خمی به ابروها داده و طوری چشم‌هایش را تنگ کرده بود که انگار به ته راهروی خاطره‌ها نگاه می‌کرد. به دنبال نگاههای خیره او، زنی که کنارش نشسته بود به من نگاه کرد. خیلی آهسته به مرد چیزی گفت. مرد حرفی نزد. فقط سرش را به علامت «نه» تکان داد و نگاهش را از من برداشت.

زن در جستجوی چیزی به زیرورو کردن کیف دستی بزرگش مشغول شد. دختر هشت نه ساله‌ای آنسوی میز رو بروی زن نشسته بود. پاهایش را به پایه میز تکیه داده بود و در حال بازی با عروسکی، صندلی را روی دو پایه پشتی عقب-جلو می‌کرد و خودش را تاب می‌داد. زن در حالی که دست و نگاهش درون کیفش بود گفت: «میناجون نکن. می‌افتی ها!» بعد پاکت سیگاری از کیف بیرون آورد، آن را روی میز گذاشت و به دنبال چیزی دیگری به جستجو ادامه داد. چشم‌های خاکستری دوباره به من خیره شدند.

از پشت سرم صدای گفتگوی دو نفر به گوش می‌خورد:

- مگه چی کار کردم؟

- هیچی. کاری نکردی.

- پس چی شده؟ کسی حرفی زده؟

- نه. اما دیگه نمی‌شه.

- آخه چرا؟

- واسه اینکه شدنی نیست.

- اگه بخوای شدنی می‌شه.

- آدم که نمی‌تونه همیشه اینطوری زندگی کنه. آخرش چی می‌شه؟

- آخرش هرچی بخوای، همون می‌شه.

- بخدا پادت میره.

- نمی‌خوام یادم بره.

زن فندکی از کیفش بیرون آورد و روی میز گذاشت. زیب کیف را کشید. آن را روی زمین به پایه صندلی تکیه داد. سیگاری روشن کرد، بعد مسیر نگاه مرد را ادامه داد.

باز به ساعت نگاه کردم. در فکر خریدن یک فنجان دیگر قهوه بودم که پابلو وارد حیاط کافه شد. با نگاهش میزها را دور زد. وقتی مرا دید لبخند زنان بطرفم آمد. در حال نشستن، با لهجه شیرین آرژانتینی‌اش گفت: «مادرم گفت دیگه قول‌های تو را باور نمی‌کنه. به من گفت دفعه دیگه باید این مرد را با خودت بیاری».

پابلو، بعد از چند دقیقه‌ای که از دیدار با مادرش حرف زد، از جا بلند شد و برای خرید دو فنجان قهوه به طرف پیشخوان کافه رفت. نگاه خاکستری با کنجکاوی او را دنبال کرد.

زن پکی به سیگار زد. دختر در حال تاب خوردن، انگار پایش لیز خورد. صندلی روی دو پایه جلویی‌اش افتاد. با ضربه تن دختر، لیوان‌های

از: الهام

نقدی بر کتاب «مردی در حاشیه»

دو داستان



فرهاد رستاخیز

مردی در حاشیه

نویسنده: فرهاد رستاخیز

چاپ اول - نشر کلاغ

تاریخ؟

Rabe Verlag

Postfach 650130

00391 Hamburg, Germany

الهام دانشجوی دوره دکتری جامعه‌شناسی در یوسی‌ال‌ای است. از او مقالات و شعرهایی در مجله «سیرغ» و «دفتر شناخت» قبلاً چاپ شده است.

از آنها در ادبیات مدرن فارسی نیست، در دو دنیای جدا از هم زندگی می‌کند: در بیرون از خانه ناظم مدرسه است، خادم جامعه و مرد نجیبی که به همه گفته بعد از مرگ زنش تصمیم گرفته هرگز ازدواج نکند. اما در درون خانه با خود حرف می‌زند، از امیال و احساسات سرکوب شده‌اش به مردان می‌گوید، لباس زنانه می‌پوشد و بی‌پروا احساسات عاشقانه ممنوعه خود را فریاد می‌زند. آقای قریشی چون مرد است، نمی‌تواند به آزادی در جامعه‌ای که «مرد» روابط جنسی را به یکسر تحت سلطه خود دارد، به عنوان یک مرد به مرد دیگری عشق بورزد. در چنین فرهنگی لطافت مرد و عشق و علاقه‌اش به مردی دیگر توهینی است به قدرت همه جانبه «مرد ایرانی»، قدرتی که ضوابط نابرابر روابط جنسی زن و مرد را به نفع مرد و به ضرر زن می‌سازد.

آقای قریشی در لابلای خاطره‌هایش بیان می‌کند که از ابتدای طفولیت علاقه به لباسهای زنانه داشته و حتی یک بار به خاطر پوشیدن لباسهای مادرش و ادای زنان درآوردن سخت مورد ضرب و شتم پدر قرار می‌گیرد. (ص ۵۱) بعدها در دبیرستان با ابراهیم آشنا می‌شود و روزی که همدیگر را می‌بوسند، فراش مدرسه می‌بیند و باعث می‌شود آقای قریشی باز هم از اجتماع طرد شده و به حاشیه آن رانده شود. پدر، آقای قریشی را مجازات می‌کند، ابراهیم خودش را حلق آویز می‌کند و آقای قریشی یاد می‌گیرد که عاشق شدن را برای همیشه در پستوی خانه پنهان کند. سالها بعد که عاشق مرتضی برومند می‌شود، به او می‌گوید:

«آقای برومند، من کسانی رو می‌شناسم که دارای دو شخصیت متناقض

کتاب مردی در حاشیه حاوی دو داستان کوتاه به نام‌های «مردی در حاشیه» و «زنی برای کشتن و دوست داشتن» است. وقتی چند ماه پیش این کتاب کم‌قصر (۹۹ صفحه) همراه با کتاب دیگری از همین نویسنده به نام «دکتر نون زنش را بیشتر از مصدق دوست دارد» (۸۹ صفحه) به دستم رسید، هر دو را بدون وقفه و با ولع تمام خواندم و هر بار که داستانها را از نو می‌خواندم همان شگفتی اول به سراغم می‌آمد. داستانها بسیار قوی، با ساختار داستانی محکم، زبانی گویا و تیز و بالاخره با تم موضوعاتی «انگ خورده» و از نظر فرهنگ ایرانی «غیرمجاز» اعلام شده هستند. داستان «مردی در حاشیه»، اما از ویژگی‌های خاصی برخوردار است. اگرچه تمام داستانها به نوعی با جنسیت که در (۶۲ صفحه) جامعه پدرسالار ایرانی قلمرو محض مرد است می‌پردازند، داستان «مردی در حاشیه» به صریح‌ترین وجهی قالب‌ها و شکل‌های مرسوم و متداول «زن» و «مرد» را به زیر سؤال می‌برد. امیدوارم در یک فرصت دیگر به نقد دو داستان دیگر بپردازم.

نویسنده داستان، فرهاد رستاخیز که به گمان من نویسنده توانایی است که شاید این اسم با شما را به جای اسم حقیقی خود به کار برده است، «فرهاد» دیگری را که در ادبیات فارسی کمتر می‌توان یافت (شاید هم فقط در رستاخیر!) به ما می‌نماید. آقای قریشی، شخصیت اصلی داستان، مرد هم‌جنس‌گرای ایرانی است که در شیراز ناظم مدرسه است. پرواضح است که در جامعه پدرسالار ایران، هم‌جنس‌گرایی مرد خطر قوی را متوجه نظام و روابط دو جنس می‌کند. پس او نیز مانند هم‌جنس‌گرایانی که هیچ نام و نشانی

برای سرزدن، با وضع «عادی» یعنی کت و شلوار مردانه‌اش به خیابان می‌آید، سرکار مختاری، پاسبان کشیک را می‌بیند و با او در مورد مدرسه و وضع پسر سرکار مختاری گپی می‌زند. وقتی به خانه برمی‌گردد، در یک لحظه از خود بی‌خودی سر و وضع خود را دوباره آرایش می‌کند و با لباس و کفش زنانه نیمه شب به دل کوچه می‌زند. همان پاسبان کشیک آقای مختاری که نمونه «مرد ایرانی» مختار و آزاد به هر نوع عمل است به او حمله‌ور می‌شود:

«[پاسبان] دو سیلی محکم به گوش آقای قریشی زد و گفت: «می‌گم معطل نکن، دامن بزن بالا!» کوشید با دستی سینه آقای قریشی را بمالد و با دست دیگر دامنش را بالا بزند. آقای قریشی پایداری می‌کرد و خواهش می‌کرد: «بذارین برم!» پاسبان دامن را رها کرد و سرش را به سر آقای قریشی نزدیک کرد و میان نفس‌های گرم و بلند و شهوتهی گفت: «به ماچ آب دار بده ببینم! به ماچ بده تا نزدم لت و پارت نکردم! تا اون دامن خوشگل تو جر و واجر ندادم بزنت بالا ببینم. دیگه نمی‌تونم خودمو نیگر دارم. می‌گم بزن بالا اون لاسبو.» (۵۸-۵۹)

لازم به یادآوری است که لباس زنانه پوشیدن توسط مردان فقط مخصوص مردان هم‌جنس‌گرا نیست و بالعکس هر مرد هم‌جنس‌گرا هم متماثل به لباس شدن به لباس زنانه و آرایش زنانه نیست. در اواخر سالهای ۶۰ همراه با جنبش‌های بخش هم‌جنس‌گرایان و نقد آنان بر تعاریف محدودکننده فرهنگ پدرسالاری از «زن» و «مرد» این بازی لباسها جنبه شوی عمومی پیدا کرد و بالاخره از پستوی خانه‌ها به مجامع عمومی راه یافت. این فرهنگ به فرهنگ Drag Queen مشهور است. (رجوع کنید به: Drag Diaries: Chronick Books, San Francisco, 1995)

در داستان مردی در حاشیه، این جابه‌جایی لباسها به وسیله مردی انجام می‌گیرد که هم‌جنس‌گراست و هویت او محکوم به در حاشیه ماندن. مردی در حاشیه در حقیقت طبقه‌بندی‌ها و مرزبندی‌های فکری خواننده فارسی زبان در مورد جنسیت و هویت «مرد» و «زن» را به زیر سؤال می‌برد. در فرهنگ ایرانی که «مرد» خشن، منطقی، با قدرت و سلطه‌گر تعریف می‌شود، متقابلاً «زن» موجود لطیف به صورت ذاتی و غریزی و احساساتی و با عشوهِ تعریف می‌شود. نکته اینجاست که تمام اینها «قراردادهای اجتماعی» هستند که آدمها هر روز در زندگی روزانه‌شان با رفتارشان آنها را تأیید و دوباره بازسازی می‌کنند. مثلاً زن باید لطیف و عشوهِ باشد پس ما هم در برخوردمان با هر زنی آنرا می‌طلبیم و زن برای آنکه بتواند به راحتی رابطه برقرار کند به همان شیوه که از او انتظار می‌رود رفتار می‌کند و یا حتی اگر هم عشوهِ نباشد، بعضی از رفتارهایش اینطور تعبیر می‌شود. چون در یک قالب از پیش تعیین شده به راحتی می‌گنجد. اما اگر قبول کنیم این نوع رفتار و این لباسهای «زنانه» لزوماً در تأیید هیچ چیز ذاتی و یا صرفاً بیولوژیکی نیستند، پس یک مرد هم می‌تواند آنها را اجرا کند.

آقای قریشی، مرد هم‌جنس‌گرای ایرانی که لباسهای زنانه می‌پوشد به همین ضوابط به ظاهر محکم و ریشه‌دار که در حقیقت چیزی جز روابط و ضوابط در حال تغییر آدمهای هر جامعه نیستند، اعتراض می‌کند. وقتی

هستن. توی زندگی اجتماعی آدمای مورد احترامی هستن و توی خونه به آدم دیگه‌یی می‌شن. سربسته خدمتون عرض کنم: بخش مهم و بی‌ارزش زندگیشون توی متن اجتماعه و بخش کوچک و پرازشون توی حاشیه اجتماع. به عبارت دیگه توی خونه کوچک خودشون کارایی می‌کنن که از جلوی چشم انظار پنهونه. توی اون خیطی که آدم دور خودش می‌کشه رو منظومه.» (ص ۳۰-۲۹)

مرتضاکه بی‌پروایی ابراهیم جوان را ندارد و چه بسا اگر هم هم‌جنس‌گراست جرأت ابراز احساسات خود را ندارد، تصمیم می‌گیرد «مردیت» خود را به ثبت برساند و تسلیم ضوابط جامعه‌ای شود که اگر هویتی غیر از «مرد» ایرانی (به مفهوم سنتی آن) را ببیند، او را به همان حاشیه‌ای که آقای قریشی سالهاست به آن رانده شده، می‌راند. مرتضا با زنی ازدواج می‌کند و آقای قریشی را در حس بیگانگی خود به جا می‌گذارد.

اوج داستان جایی است که آقای قریشی یک شب جمعه، مثل همه ایرانیهای دیگر - فقط با این تفاوت که اگر هویت جنسی او آشکار شود دیگر شهروند ایرانی نخواهد بود - دوباره به آرایش خود می‌پردازد. در یک عصر غم‌انگیز جمعه، آقای قریشی مراسمی که همیشه برای دل خود - در حاشیه‌ترین نقطه اجتماع یعنی در پستوی خانه خودش - اجرا می‌کرده را اجرا می‌کند:

«اول سینه‌بندش را بست، بعد جوراب شلواری توری سیاهش را پاکرد و کت و دامنش را پوشید و شال سیاه و ابریشمی به دور گردن پیچید. کفش‌های پاشنه بلندش را پاکرد. رفت جلوی آینه ایستاد و کمی عطر به پشت گوش و گردن و زیر بغل مالید تا بوی چندش‌آور آقای قریشی را از خود براند. به تصویر زیبایش تو آینه نگرست و دلخوشی روی چهره‌اش نشست. احساس آرامش کرد. حس کرد خودش شده است. گفت: «حالا بهت می‌گن آدم.» رفت میز غذاخوری را با سلیقه برای دو نفر چید و شمعی وسط آن روشن کرد. به آشپزخانه رفت. مدتی بعد با غذا به اطاق برگشت. کاسه خورش قورمه سبزی و دیس برنج را روی میز گذاشت. بوی خورش و برنج و زعفران توی اتاق به هم آمیخت و ماندگار شد. شیشه شراب قرمزی را که از ترس اهالی از دو خیابان آن طرف‌تر خیابان عزیزآباد خریده بود و موقع حمل توی پاکت گوجه‌فرنگی پنهان کرده بود، باز کرد و کنار لیوان گذاشت. رفت ضبط صوت را که رو تاقچه کنار رادیو بود روشن کرد و نوار دلخواهش را توش گذاشت و دکمه‌اش را به پایین فشار داد. چراغ را خاموش کرد و در پرتوی نور شمع و میان آهنگ: «... من و گنجشکا می‌میریم تو اگر خونه نباشی...» به مرتضای خیالی گفت: «بفرمایین تو. خیلی انتظارتونو کشیدم. از ورودتون خیلی خوشحالم. اول به بوس بدین، بعد بفرمایین و غذاتونو میل کنین. تعارف نکنین! بفرمایین روی صندلی، روبه‌روی من بنشینین!» (ص ۳۳-۳۱) و به این ترتیب آقای قریشی زادروز تولدش را در یک عصر جمعه جشن می‌گیرد.

کم‌کم آقای قریشی به وسوسه می‌افتد که برای یک بار هم شده با همان سر و وضع آرایش کرده و «زن» شده به بیرون از خانه بیاید و آزادانه در کوچه و خیابان‌های شیراز راه برود. چندین بار سعی می‌کند این وسوسه را از خود براند، اما به قول هدایت، این درد مثل «خوره جانش را می‌خورد».

فرم‌های وسیع‌تری را دربرمی‌گیرد. فرهنگ پدرسالارانه «مرد» و «زن» را هویت‌های ذاتی می‌داند و بنابراین هر نوع رفتاری باید یا در قالب «مرد» و یا در قالب «زن» بگنجد. تحمل وجود آقای قریشی، مرد هم‌جنس‌گرای ایرانی ملبس به لباس زنانه شده بسیار سخت و غیرممکن است چون هویتی برای او در نظر گرفته نشده است. آقای قریشی همهٔ مرزهای تعاریف «زن» و «مرد» را درهم می‌شکند و به زبانی گویا می‌خواهد که «مرد» باشد، هم‌جنس‌گرا باشد و رفتارش هم مختص به «خود» او باشد و نه صرفاً تقلیدی از «زن» بودن.

این نوع نگرش ما را وامی‌دارد تا از دوقطبی کردن هویت جنسی که خود فرآوردهٔ فرهنگ پدرسالاری است بپرهیزیم و در عوض هویت جنسی را مداری بی‌انتهایی بپنداریم که آدمها آزادانه آنرا تعریف و بازسازی می‌کنند.

سرکار مختاری به قصد تجاوز به آقای قریشی ملبس به لباس زنانه حمله‌ور می‌شود، ما متوجه مرز و حدود اختیارات و انتخابات هر فرد برای داشتن هویت «زن» و «مرد» می‌شویم.

به عبارتی دیگر، شاید پیام مهم «مردی در حاشیه» برای فمینیست‌های ایرانی و داستان‌نویس‌های حساس به مسائل زنان در اینست که نباید «زن بودن» را صرفاً یک مسئله بیولوژیکی حساب کنیم بلکه باید آنرا یک نوع طرز رفتار که فرهنگ پدرسالارانهٔ ایرانی آنرا در یک یک افراد جامعه درونی می‌کند به شمار بیاوریم.

به این ترتیب «زن بودن» و «زنانه» بودن فراتر از جسم رفته و در حقیقت یک نوع رفتار/بازیگری و در غایت نقش داشتن است. با چنین درک و تحلیلی از فرهنگ پدرسالارانه هر نقدی بر زن‌ستیزی لاجرم



قباد

گفتگویی با ساويز شفائي پيرامون شعر «مردك رقاد»

«مردك رقاد» نام شعري است از آقاي ساويز شفائي كه در اين شماره هومان به چاپ رسيده است. شعري كه شايد براي برخي از خوانندگان هومان بحث انگيز باشد و سئوالات متعددي را در اذهان ايشان مطرح كند. در اين گفتگو، آقاي شفائي به چندي از سئوالهايي كه با ايشان در ميان گذاشتيم، پاسخ مي دهند.

براي بهتر روشن كردن اين فرهنگ مردود، كار اين شعر زير ميكروسكب گذاردن اين آلودگي هاست.

وقتي ما در يك آزمايشگاه آسيب شناسي كار مي كنيم، به ناچار با خودن، ادرار، مدفوع و خلط آلوده سروكار خواهيم داشت. من در اين شعر آگاهانه وارد آزمايشگاه اجتماعي اي مي شوم تا بتوانم با كالبدشناسي تعصب، آلودگي هاي ذهني هم جنسگراستيزان و زن ستيزان را دريابم و مشكل را بهتر بشناسانم.

● در مقدمه شعر نوشته ايد، «براساس ريكه گويي هاي همجنسگرا آزارانه و شوخي هاي زن ستيزانه». ارتباط بين همجنسگراستيزي و زن ستيزي چگونه برقرار مي شود؟

□ تقسيم بندي هاي جنسي در رفتارهايي كه براساس ارزش هاي كنترل، تسلط، زورگويي و بهره كشي وجود دارد در مورد هم جنسگرا و زن هر دو به يك نوع بكار برده مي شود.

در بخشي از شعر گفته شده: «از درخت است گرم، مرد را چه به رقص و اين قير و اطوار». در اينجا ذهن مردسالار چارچوبي را با فرضيات خود براي يك مرد «واقعي» بنا قرار داده و هر مرد و زني را كه از اين قوانين مورد تأييد او فراتر بروند و به زعم او تخطي كنند مورد حمله قرار مي دهد و محكوم مي كند؛ محكومي كه نقض كننده قوانين مردسالارانه است پس خود مقصر است و بايد مورد بي احترامی قرار گیرد و تنبيه شود.

پيام مردسالار آن است كه مرد «واقعي» را چه به اين كارها؟ اگر كسي واقعاً مرد است، نمي رقصد، چون در آن قير و اطوار وجود دارد و اين مختص زن است براي جلب توجه مرد. آنهم نه هر زني، چون وظيفه يك زن نجيب خانه داري، بچه داري و اطاعت كوركورانه از مردش مي باشد.

در بخش ديگر شعر «مرد بايد مرد باشد، اين لطيف بازي، ظرافت كار زن هاست، شأن مرد بالاست» خود برتريني مردسالارانه را به اين باور مسي رساند كه جنسيت دليل شأن و والايي است. يك مردسالار هم جنسگراستيز، شأن فرد را براساس ارزش هاي انساني نمي بيند بلكه براساس آلت جنسي كه آنهم آنرا مانند مرد! مصرف كنيم مي بيند. يعني اگر مردی نقش اغواگر و مالک و تجاوزکار را بازی نکند، مانند زن بوده و

● عده اي ممكنه اعتراض كنند كه چرا كلماتي مثل كون، كون دادن، ابنه اي در اين شعر استفاده شده. توضيح شما در اينباره چيست؟

□ استفاده از كلمه اي مثل «كون» كه شعر با آن آغاز مي شود به علت آنست كه متأسفانه در فرهنگ مردسالار و هم جنسگراستيز و يا زن ستيز هويت كامل از هم جنسگرا يا زن گرفته شده و بجاي آن كلماتي كه تأييد جنسي توأم با تحقير دارد جايگزين مي شود. در محدوده زشت و آلوده اي كه جنسيت از ديدگامي منفي نظاره مي شود كلمات جنسي ركيك و سيله اي است كه براي كم ارزش جلوه دادن در مورد زن و هم جنسگرا بكار مي رود تا تأييد كننده فرهنگ اغوا، تجاوز، بهره كشي و آزار جنسي گردد.

وقتي مردسالار خود را برتر فرض مي كند، براي اطمينان به قدرت كاذب خود و بي ارزش نشان دادن قربانيانش تعريف هويت زن را در حد ميه، پستان و گس و گس و براي مرد هم جنسگرا لغاتي مانند كوني، اواخواهر و غيره را بكار مي برد تا بهتر بتواند آنها را به تمسخر گيرد و برتري خود را ثابت كند.

چنين كلماتي بيانگر زندگي يك زن و يا يك هم جنسگرا نيستند و ارتباطي به زندگي آنها ندارند و همچنين براي من هم جايي در ذهن و دنيايم ندارند، بلكه فقط شاهد زشتي كاربرد آن هستم. براي بهتر روشن شدن مطلب ناگزير به اين توضيح هستم. هيچ آذربايجاني خود را ترك خر نمي نامد، هموطنان يهودي ما نيستند كه به دست انداختن مذهبي و مالي خود بپرآيند، دوستان گيلاني ما خود را رشتي بي غيرت نمي خوانند. قزويني و اصفهاني به مسخره خود نمي نشينند و به مجموعه آلوده جُك ها و شوخي هاي مليتي نمي پردازند. يك زن يا هم جنسگراي با اعتماد به نفس كه براي خود احترام لازم و شايسه را قائل است بكاربرنده لغاتي مانند سليطه، بي حيا يا ابنه اي، كوني و بچه مزلف نيست.

اين گونه برچسب ها، تراوشات بيمارگونه افكار متعصبيني است كه با نام گذاري هاي غير انساني و زشت انديشي مي خواهند برتري كاذب خود را تثبيت كنند. در اين شعر من در واقع آئينه و نوار صوتي اي در مقابل آنان قرار داده ام و به نگارش و بازگويي از آلودگي ذهن آنان پرداخته ام تا نشان دهم براي تسلط و برتري، چه آلودگي اي را اين متعصبين مي آفرينند و خود با آن فرهنگ و زبان مي زينند.

یک شبی دید، می‌توان از او هرگونه بهره‌برداری کرد و این برداشت از دید یک زن‌ستیز یا هم‌جنس‌گراستیز در این قسمت شعر کاملاً عیان می‌شود که می‌خوانیم: «رقص یعنی قر، قر یعنی زن، زن یعنی سینه و باسن». این بیت دردناک یادآور کوربینی و تعصب زن‌ستیزانه مردسالاری است که در زن جز باسن و سینه را ندیده و در رقص زیبایی‌ها و هنرمندی را از یاد برده و تنها جنبه شهوانی را در مد نظر می‌گیرد که بطور یقین از دیدگاه او مرد رقص را هم فقط عرضه‌کننده اندام خویش می‌خواند برای تحریک مردان دیگر. شعر «مردک رقص» همزاد ناجور شعر «می‌رقصم» می‌باشد. در شعر «می‌رقصم»، رقص نشانه رهایی، آزادگی، خود بودن، و لذت مطبوع جسم است که با نوای موسیقی می‌آورد.

اگر شعر «می‌رقصم» صدای آزادگی و لذت از هنر است، شعر «مردک رقص» آلودگی ذهن مردسالاری است که در هم‌جنس‌گراستیزی خود و در حمله به زن و هم‌جنس‌گرا مانعی برای مشاهده آزادگی در شعر «می‌رقصم» را بوجود می‌آورد.

در بخش دیگر شعر «ادعا دارد، هنرمند است، برو ول کن، دست بردار، باله یعنی چه؟، فولک یعنی چه؟»، لغت‌های باله و فولک ناشناخته نیستند. اما مردسالار هم‌جنس‌گراستیز به قصد آنکه بتواند تحقیر و توهین و زورگویی و کنترل خودش را تثبیت کند، حمله به هنر را جایز می‌شمارد؛ باله و فولک را پدیده‌ای غربی قلمداد کرده و رد می‌کند. آزادی رقص، آزادی زن، و هم‌جنس‌گرایی را هم پدیده‌ای غربی پنداشته و نفی می‌کند.

رقص محلی «فولک» همیشه جزئی از هنرهای بومی بوده است. باله هنری است که در ایران معرفی شده و تا قبل از انقلاب رشد خود را داشت. اما هم‌جنس‌گراستیز حمله به هنر قدیم و جدید را بهانه قرار می‌دهد که توهین به زن و هم‌جنس‌گرا را به بهانه غربی بودن توجیه کند و حق اهانت به آنها را داشته باشد.

در شعر می‌خوانیم که «یک زن اصل و نسب دار، یا که شوهردار» تنها حق دارد برای شوهرش برقصد. در این قسمت ما نه تنها شاهد تعصب طبقاتی هستیم «اصل و نسب‌دار بودن»، بلکه می‌بینیم که در ذهن مردسالار زن باید شوهر، ارباب و صاحب داشته باشد و فقط در خدمت او باشد. زن صاحب‌دار یا زنی که تنهات و آزاد است مضاوت است و به زنی که صاحبی ندارد و احیاناً برای خودش و نه مالک خصوصیتش می‌رقصد توهین می‌شود و جلف خوانده می‌شود.

● در بخشهایی از شعر به جمله‌هایی بومی خوریم مثل «دندش نرم»، «از درخت است گرم»، «دخویس مسنول است»، و «دخودش خواسته»، «دعوت عام است، یا، تو هم تمتع گیر». براساس چنین برداشتی نیاز هم‌جنس‌گراستیز مردسالار به توجیه چیست؟

□ مردسالار هم‌جنس‌گراستیز نیازمند کنترل و مالکیت جنسی است. با بکار بردن «دعوت عام است...»، می‌گوید که اگر کسی هم‌جنس‌گراست پس همه حق دارند او را بیازارند، او را «انگشت کنند»، با او به «بازی» پردازند و حتی به او تجاوز کنند. قسمتی از فرهنگ مردسالار، فرهنگ تجاوز است، فرهنگ مالکیت جنسی فرد کمتر است. او فکر می‌کند که مالک هر زن

مقامش در حد یک زن نزول می‌کند، و در اینجاست که من رابطه ستم جنسی، زن‌ستیزی و هم‌جنس‌گراستیزی را می‌بینم. در رفتار یک مردسالار، قسمتی هشدار به مرد است که باید برتر از زن بوده و زن‌ستیزی و تحقیر زن را پایدار نگهدارد و قسمت دیگر، حمله به مرد هم‌جنس‌گراست که به زعم او حد مرد را شکسته و شأن مردسالاری را نگه نداشته است. مردسالار تکالیف خود را برای مردسالاری معین کرده است. از دید یک مردسالار بسیاری از پسران در سن چهارده یا پانزده سالگی باید با فاحشه‌ای بخوابند تا مردی خود را تجربه کنند و بشناسند و با این عمل برتری خود را به زن و دختر بیابند. نوجوانان در فرهنگ مردسالار بایستی یاد بگیرند که مانند زن احساساتی نشوند، گریه نکنند و چنانچه نقش غالب و فاعل و یا حتی تجاوزگر را بازی نکنند و بطور خلاصه قلدر نباشند، از درجه مردی تنزل کرده و حتی ممکن است برچسب اواخواهر بخورند که در حقیقت به درجه زن سقوط کنند و در آن صورت چون زن بی‌ارزش و بدون حقوق مردی شناخته می‌شود و هر آزاری بر او رواست.

● در این شعر کلمه «رقص» بکار برده شده و خود لغت «رقص» به انواع مختلف کون هوا کردن، پنگ هوا کردن، قر، جنباندن و چرخاندن و حتی لغات خارجی باله و فولکلور استفاده شده. علت این کار چیست؟

□ از دیدگاه مردسالار، رقص هنر قلمداد نمی‌شود. در ذهن آلوده او رقص مترادف با ولنگاری و حتی دلقک‌بازی است و به همین مناسبت نیز عنوان شعر مردک رقص انتخاب شده است که مردک یا "ک" تصغیر و رقص، حالت رقص یک مرد را در ذهن یک مردسالار تجسم می‌کند که او را کمتر از یک مرد می‌بیند.

به کرات می‌شنویم که برای اهانت به یک زن و یا مرد او را زنیکه یا مرتیکه رقص می‌نامند که خود نشانه بی‌احترامی و کوچک شمردن و به نوعی فحاشی به آنهاست که ادای رقص‌ها را درمی‌آورند. رقص همیشه از دوران کهن در همه اقوام وجود داشته است و در رقصهای گروهی افراد بطور دسته‌جمعی و با حرکات هماهنگ، شادی مشابه خود را نشان می‌دادند و بطور دسته‌جمعی از آن لذت می‌بردند. در دوران صفویه و بعد که رقصهای درباری و مجلسی متداول شد، نوع رقصیدن هم توأم با قر دادن و حرکات ظریف دیگری همراه شد که در واقع برای ارضای مردان ناظر بود که بوسیله زندهای نیمه‌برهنه و همراه با تحریکات جنسی انجام می‌شد تا دیگران از رفتار او لذت برده و یا تحریک شوند. و از اینجاست که یک هم‌جنس‌گراستیز یا زن‌ستیز بدون در نظر گرفتن شرایط مکان و زمان، هر رقصی را به آن زمان نسبت می‌دهد و به زن و مردی که می‌رقصد به همان چشم نگاه می‌کند و در نتیجه پایگاه اجتماعی و یا مذهبی برای این افراد قائل نمی‌شود و اگر با چنین تصویری یک زن را در نظر بگیریم، زن زُل ارضاکنده مرد را دارد و برای لذت و شادی خود نیایستی ارزشی قائل باشد و در این صورت نه به عنوان یک هنرمند، که در واقع به عنوان یک روسپی رده‌بندی می‌شود که با عرضه حرکات اندام خود تبدیل به یک شبی می‌شود. و به همین طریق مضاوت در مورد یک مرد که می‌رقصد پیش می‌آید و در واقع وقتی هویت واقعی کسی از او گرفته شود و او را به چشم

نبودن نیست. بسیاری از همجنسگرایان هستند که باورها و اعتقادهای خود را از دنیای پرخشونت مردسالاری وام گرفته یا آموخته‌اند و با آگاهی به هم‌جنس‌گرایی خود، چون در فرهنگ نابرابریهای جنسی رشد کرده‌اند رکن‌های تجاوز، مالکیت و اغوا را پذیرفته و آنرا در رابطه‌ای گسترش می‌دهند. به این معنی که هنوز فرمول‌های فاعل و مفعول، و غالب و مغلوب مورد نظر آنهاست. همجنس‌گرایانی را خود من ملاقات کرده‌ام که هنوز واژه همجنس‌بازی را استفاده می‌کنند و احترامی برای خود و دیگر همجنس‌گرایان قائل نیستند. آنها در دنیای محدود و باورهای بیمارگونه خود، همجنس‌گرایی را در حد یافتن یک فرد برای بهره‌کشی و تمتع‌گیری جنسی خلاصه می‌کنند. برای همجنس‌گرایی که در انکار هویت جنسی خویش است ساده است که به ظرافت چهره و لطافت رفتار همجنس‌گرای دیگری بخندد. وقتی همجنس‌گرایی به مجله «هومان» می‌نویسد که همجنس‌گرایی را دیدم که آرایش کرده بود و باعث آبروریزی ما شده بود، این خود نشانه نوعی تعصب و عدم احترام به حق انتخاب حتی در میان خودمان است. همجنس‌گرایی که ظرافت همجنس‌گرای دیگر را «زنانه» و غیرقابل قبول می‌داند به نوعی به مقابله با انتخاب دیگران پرداخته و حتی زن‌ستیزی را در ذهن می‌پروراند. بطور قطع و یقین، همجنس‌گرایانی در کنار ما هستند که از اعتماد به نفس و مسئولیت و صداقت احتراز می‌کنند و در دنیای پنهانی خود تنها به اندیشه کام‌گیری جنسی خود هستند. امید من آن است که ما به کمک یکدیگر سیاست، شعور، درک و بینشی را ارائه دهیم تا بتوانیم در مقابل هرگونه تعصب از جمله زن‌ستیزی و تحقیر اقلیت‌های قومی و مذهبی ایستادگی و مقاومت کنیم و با انتشار اطلاعات بیشتر، باورهای غلط و زشتی را که در فرهنگ مردسالاری رشد کرده، چه در ذهن دگرجنس‌گرایان و یا همجنس‌گرایانی که هنوز مسئولیت خود را برای مقابله نشانخته‌اند بزدا کنیم، چرا که اینگونه افراد هستند که بدون احترام گذاشتن به خود و دیگران مشوق خندیدن به مردک رقاص هستند.

مردک رقاص

بر اساس ریک‌گویی‌های همجنس‌گرا آزارانه و شوخی‌های زن‌ستیزانه

کون هوا کردست و میرقصد

دعوتِ کردن

دعوت عام است

بیا تو هم تمتع گیر

از درخت است کرم

مرد را چه

به رقص و این قر و اطوار

آزاده و یا هر فردی که تمایل جنسی خود را بیان کرده است می‌باشد. اگر زنی مالک شخصی مثل پدر یا شوهر نداشته باشد، پس حق همگان است که از او استفاده جنسی ببرند. اگر هم همجنس‌گرا در رابطه‌ای انتخابی، ارتباطی جنسی داشته باشد همه حق دارند به او تجاوز کنند. وقتی فردی به یک شیئی جنسی تبدیل می‌شود، بلافاصله دعوت عام است برای تمتع‌گیری و تحقیر او. این اندیشه بازتاب همجنس‌گراستیزی/آزاری است. آزار رساندن، تحقیر، تجاوز، تیب و بازی کردن با یک انسان!

● فاعل کلمه‌ای است که بارها شنیده‌ام. به محض اینکه مردی به همجنس‌گرایی ام پی می‌برد اولین سوال این است: فاعلی یا مفعول؟ در شعران هم به این نکته اشاره کرده‌اید که «مرد باید مرد باشد، پرتو و فاعل». این تأکید برای چیست؟

□ در روابط سالم جنسی، هر دو نفر نقش فعالی برای لذت بردن و لذت‌آفرینی را دارند. در چنین رابطه‌ای نقش «رو» یا «زیر» یا فاعل و مفعول مطرح نیست. آلودگی ذهنی مردسالار است که تقسیم‌بندی و نقش‌های ناسالم جنسی را می‌آفریند. اوست که تصور می‌کند رابطه جنسی یعنی آنکه یک نفر باید در خدمت جنسی دیگری باشد و از خود اراده‌ای نداشته باشد ولو اینکه آسیب ببیند و دیگری خود را حاکم مطلق، غالب، فاعل می‌شناسد. در این قسمت شعر «سهم مرد است این»، اشاره به فرض غلط مردی است که برای خود حق شهوتی شدن را دارد و اوست که زمان و مکان و شرایط را انتخاب می‌کند و یک زن و یا همجنس‌گرا تنها برآورنده خواهش او و یا بهتر بگویم وسیله‌ای برای او می‌باشند.

● در بخش آخر شعر تشویق به رقاصی که همان دلقک‌بازی است با وضوح بیشتری ارائه شده. و این به این منظور است که ما در حد تفریح و سرگرمی و شوخی شاید قابل قبول باشیم اما نه در حد جدی؟

□ درست است. در این قسمت شعر «اگر که می‌خواهی بخندی و...» می‌توانی با به سر کردن روسری یا چادر و گذاردن سب و پرتقال بجای پستان و مصرف روژ لب در زیر سبیل، خود را بصورت کاریکاتوری دریاوری و زنی بشوی که می‌رقصد! تا حتی اندام او را هم قابل مسخره کردن بدانی و در این طرز تفکر است که زیبایی و شور جنسی برای دو نفر تبدیل می‌شود به حق یک گروه برای بهره‌گیری و وظیفه‌گروه دیگر برای بهره‌دادن. مردسالار در این شعر معترض است که رقص جدی «حال‌گیری است» او طاقت فکر جدی، بحث جدی و رقص جدی را ندارد، چرا که ممکن است با درگیری در مسائل جدی مغلوب شود. قدرت او در پرخاشگری و کنترل است و هر عملی و فکری را که نمی‌پسندد، می‌خواهد به یک شوخی و دست‌اندازی سوق دهد تا مرقعیت خود را حفظ کند.

● به عنوان یک فرد همجنس‌گرا که با همجنس‌گرایان زیادی در تماس هستم، همین نوع فکر و رفتار را هم در بسیاری از آنها می‌بینم و به همجنس‌گرایانی برخورد می‌کنم که هنوز درگیر مسئله فاعل و مفعول هستند. □ مشاهده شما کاملاً درست است. همجنس‌گرا بودن دلیل همجنس‌گراستیزی

- هیچکس جز او مقصر نیست
دندش نرم
اگر رنجیده خاطر میشود از شوخی و آزار
این قمیش و این اداها چیست؟
غیر دعوت،
غیر تحریک
غیر بیماری.
گر که میخارد تنش
خواهیم بجای آورد حالتش را
نباید کرد گله از ما
کون هوا کرد دست و میرقصد
صد لعنت
بر شیطان
مرد باید مرد باشد
این لطیف بازی، ظرافت
کار زن هاست،
شان مرد بالاست
مرد باید مرد باشد
برتر و فاعل
مظهر قدرت
توانایی،
سهم مرد است چشم چرانی
شهوئی گشتن
نه
رقاصی، ولنگاری و
و کون دادن
در خور مرد نیست
این سان دلبری ها
لنگ هوا کردن،
قر دادن،
رقصیدن
همچو زنهار و سری سر کن
- رقص یعنی قر
قر یعنی زن
زن یعنی سینه و باسن
قر یعنی شهوت و دعوت
احترامی نیست برای هرزگی کردن
یک زن اصل و نسب دار
یا که شوهر دار
یا محبوب هم تازه
جز برای شوهرش هرگز نمی رقصد
حال اگر آقا پسر میخواند بجنباند، بچرخاد
خویش مسئول است
گر هوس کردیم و راست کردیم
خودش خواسته.
مرد ایرانی یعنی قدرت مردی
عیش کردن
لذت و لذت ستانی
توی هر سوراخ چپانی
گاه با دعوت
گاه بی دعوت
کام دادن کار زنها
کام گیری نقش مردانه
مرد رقاص اوا خواهر
انگاری که یک پا زن
ادعا دارد
هنرمند است
برو و ل کن
دست بردار
باله یعنی چه؟
فولک یعنی چی؟
گر که میخواهی بخندی و بخندانی
رو بزک کن
همچو زنهار و سری سر کن

پرتقال یا سیب را جای مِمّه جا ده
 زیر سیبل روز قرمزکش
 هر چه اغراق زنانه‌ست باعث خندست
 پر بدک نیست گاه شوخی،
 دست اندازی
 اما او
 خویش را جدی گرفتست
 رقص جدی حال گیرست
 رقص مردان با چنین اوصاف
 مردی نیست.
 کون هواکردست و میرقصد
 حراج قنبل کون است
 مشتری کو؟
 مشتری ها کو؟
 ابنه‌ای هم
 بار عام دادست
 تماشاکن، تمتع گیر
 بخند بر او.

* * * *

ساوین شفائی

می رقصم

پُر طرب پُر شور پُر آهنگ
 با تنی پویا، دلی سرشار
 می رقصم

بر حریر باد

طرح نقش تن

همره آهنگ

جوشش خواهش

پیچ و تایی، جست و خیزی، چرخشی، اوجی
 لرزشی
 موجی
 گه تنم بیدار و هشیار است
 گه در خلسه و مستی
 گاه نیازی سرگشوده، باز
 گاه رازی در پرند ناز
 گه فرود و گه سجود و گه قیام و گه همه پرواز
 همنوای عشوه‌های ساز
 بسته پیمان با کرشمه‌های موسیقی
 همره جادوی پر آشوب آهنگین
 تن رها سازم
 پای کوبم
 دست افشانم
 بر کنم از جای
 بر شتابم با صدای ساز آمیزم
 رقص آغازم
 رقص آغازم
 حرف اندام است
 گفتگوی صادق تن
 سر باز بیزبان جسم
 موج‌های مست آهنگ
 لغزدم بر ساحل خاموش بنشستن
 راکد تردیدها شوید
 خستگی‌ها از تنم روید
 خون شیدایی روان سازد به رگ‌هایم
 با تنی بیدار برقص آیم
 گه به جنبش پای میکوبم
 گه چو ماری میخزم بر خاک
 گه چو کبکی بال میگیرم
 گه چنان ماهی به آزادی
 در بلوری از زلال آبهای پاک
 غوطه‌ور در آب بازی‌ها

طرح یک خواهش
 وصف یک رؤیا
 شور یک شادی
 حجب یک تردید
 درد یک اندوه
 طرح شعر بیکلام آشنا بودن
 عطر محو مهر ورزیدن
 تا توان آزاده بود و پای کویی کرد
 تا به شادی جنبشی دارم
 تا که میرقصم
 هستی پویای من بر پرده بودن نشان و نقشها دارد.

ساویز شفانی



نرمک نرمک گاه
 با خود میکنم نجوا
 گاه چون فریادها در هر کران پیدا
 غل غل رقص است که میجو شد
 از تنم آتشفشانی سرکشد هر دم
 هیمةهای شوق چه گرمابخش
 شعله‌های سرکش و مفتون چه پر غوغا
 از مذاب وجد فرشی داغ گسترده
 التهاب پای کویی‌ها سوزان است
 رقص پرواز است
 روح پروازم چه آزاد است
 بال رقصم میرد تا اوج
 گامهایم میجهد تا مهد شیدایی
 میدوم تا لحظه‌های شور
 لحظه‌های غور
 لحظه‌های شاد
 لحظه‌های ناب آهنگین

دست میسایم بر نازک نسیم خاطرات محو
 بازو در بازوی خواهش‌ها و دعوت‌ها
 فصل تن را در ضیافت‌های بودن جشن میگیرم
 رقص، نقاشیست
 زمین و آسمان بومیست گسترده
 زمان چون پرده‌های تشنه دیدن
 رنگ از آهنگ است
 قلم از تن
 میدوم بر پله رنگین کمان تا اوج
 پرده‌هایم طرح احساسند
 آن زمانی که کلام ناگفته میماند
 همنوای ضربه آهنگ
 همره سیال جادویی جنبیدن
 میترآود عطر پندار در تجسم‌ها
 تن ز جان آواز میخواند
 شادمانه شکل میسازد

کتابها و نشریات رسیده

- روز معلم (بمناسبت سالگرد قیام ۱۲ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۰)، از انتشارات مجله مهرگان، ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۷۷.

Iran Teachers Association, P.O.Box 6257,
Washington, D.C. 20015, U. S.A.

- طرحی نو (شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران)، شماره‌های ۲۵-۲۸.

Tarhi no, Postfach 1402, 55004 Mainz, Germany.

- گزارش (نشریه شورای دفاع از مبارزات خلق‌های ایران - وین)، شماره ۱۴.

"RAT", Postfach 10, 1095 Wien, Austria.

- نبرد خلق (ارگان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران)، شماره‌های ۶۸-۱۶۵.

Nabard, B.P. 20, 91350 Grigny Cedex, France.

- Action Alert (Emergency, Response, Network), Volume VIII, No. 1, 1999. International Gay And Lesbian Human Rights Commission.

IGLHRC, 1360 Mission Street Suite 200, San Francisco, CA 94103, USA.

- HIV AKTUELLT, Issue 1/99, An Swedish journal about sexuality, health and hiv

HIV-aktuell, Folkhälsoinstitutets distributionstjänst, 120 88 Stockholm, Sweden.

- ILGA BULLETIN, International Lesbian & Gay Association, Issue 1/99

c/o Administrative Office, 81, rue Marche-au-chabon, B-1000 Brussels, Belgium.

- KI Pukaar, the newsletter of NAZ Foundation International, issue 25-26

An HIV/AIDS journal with international news and features

Naz Foundation, Paligswick House, 241 King Street, London W6 9LP, U.K.

- آزادی (وابسته به جبهه دموکراتیک ایران، شماره‌های ۱۵ و ۱۶)

- بولتن خبری کمیته مبارزه برای آزادی زنان ایران

- مجله مانا (برای ایرانیان به زبان سوئدی)

- گاهنامه همایش

- جوانی برای فتح

- بولتن خبری کمیته هشت مارس

- شهرزاد (ویژه هنر و ادبیات، سال اول، دفتر اول)

- واژه (ویژه‌نامه کودکان و نوجوانان، شماره‌های ۱۸ و ۱۹ کپنهاگ)

- میراث ایران (Persian Heritage)، سال چهارم، شماره ۱۴۶

- خانه ایران

- کتاب «نیمی از آسمان» (رهایی زنان در چین) نوشته کلودی بوروایل، ترجمه مینو امیری.

- آوای زن (نشریه زنان ایرانی)، شماره‌های ۳۷-۳۵.

Avaye Zan, Postboks 3940, 0805 Oslo, Norway

- اتحاد کار (ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران)،

شماره‌های ۶۰-۵۸.

Etehad Kar, Postfach 150106, 10663 Berlin, Germany

- انترناسیونال (نشریه حزب کمونیست کارگری ایران)، شماره ۲۸.

K.A.K., Box 29065, 10052 Stockholm, Sweden

- بیگانه با انقلاب (نقدی بر نظرات حزب کمونیست کارگری ایران درباره مسئله ملی)، از انتشارات اتحادیه کمونیست‌های ایران (سریداران) پاییز ۱۳۷۷.

P.O. Box 8561, London WC1N 3XX, U.K.

- پیوند (نشریه کانون سیاسی-فرهنگی پیوند)، سال دوم، شماره‌های ۱۸-۱۷ و شماره فوق‌العاده فروردین ۱۳۷۸.

Peyvand, Kronenburg Singel 251, 6831 Gh Arnhem, The Netherlands.

- حقوق بشر (نشریه جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران)، شماره ۴۵.

Liga/Iran, P.O. Box 150 825, D-10670 Berlin, Germany.

- حقیقت (ارگان اتحادیه کمونیست‌های ایران «سریداران»)، شماره ۲۹.

BM Box 8561, London WC1N 3XX, U.K.

- راه کارگر (ارگان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران)، شماره‌های ۶۰-۱۵۹.

- راه کارگر تک برگ (روزنامه سیاسی هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران «راه کارگر»)، شماره‌های ۲۰-۱۹.

BP 195, 75563 Paris cedex 12, France.

گوناگون

نامه‌ای از یک مادر ایرانی

از آنجا که هومان تنها و آزادترین نشریه فارسی‌زبان در بررسی و شناساندن مسائل مربوط به جنسیت و هویت جنسی می‌باشد، ما از هرگونه اطلاعاتی در این زمینه استقبال می‌کنیم.

ضمن تشکر از خانم زری قاسمی، مادر یک جوان دگرجنس شده (*Transsexual*) که نامه‌ی زیر را برای هومان فرستاده‌اند، امیدواریم که با یاری افرادی مثل ایشان درک صحیحی از این پدیده بیابیم.

کمی بیش از دو سال است که با دختر بیست و یک ساله‌ام نوشین، در آمریکا زندگی می‌کنم. نوشین *Transsexual* است. منظوری این است که او پسر به دنیا آمد. او از دوران کودکی، یعنی در حدود سه چهار سالگی با پسرهای دیگر فرق داشت و با اسباب بازیهای دخترانه بازی می‌کرد و علاقه به استفاده از لباسها، زیورآلات و لوازم آرایش من نشان می‌داد. در همان زمان به یک روانشناس مراجعه کردم و دکتر به ما توصیه کرد که نسبت به رفتارهای او هیچگونه عکس‌العملی اعم از منفی یا مثبت نشان ندهیم، که من بیش از شوهر و پسر در سعی کردن موفق بودم. نوشین بر این منوال رشد می‌کرد و الان که به گذشته فکر می‌کنم، می‌بینم که به عنوان یک بچه باهوش خیلی زود فراگرفت که این کارهایش را از ما پنهان کند، بطوریکه با این که ما گاه و بیگاه شاهد چیزهایی بودیم ولی فکر می‌کردیم که این امیال مشغول فروکش کردن بودند. ولی او بطور کلی در تمام این مدت از کلیه جوانب به استثنای خصوصیات فیزیولوژیکی ظاهری با پسران دیگر فرق می‌کرد.

از نظر هوش، او بچه‌ای سریع و ساعی بود و از نظر استعداد هنری علاقه وافری به طراحی مد داشت و مدل‌های طراحی‌اش همیشه زنان بودند. همین مسئله یکی از عوامل گمراهی ما، در تشخیص مسائل او بود. آن طوریکه من تعبیر می‌کردم، علاقه مفراط به طراحی این مدل‌ها باعث می‌شد که او سعی کند مثل مدل این طراحی‌ها رفتار کند. لازم به تذکر است که این تعبیرات صرفاً تعبیرات شخصی ما از وقایع بودند و هیچ مبنای علمی و یا تحقیقی نداشتند.

بالاخره در سن یازده سالگی او را نزد یک روانکاو بردیم. البته چون از پدیده *Transsexuality* بی‌خبر بودند، روانکاو را که انتخاب کردیم، در این زمینه تخصصی نداشت. این دکتر گفت که پسر مرا مدل قرار داده بود، در صورتیکه پسر باید پدرش را مدل قرار دهد و پیشنهاد کرد که سعی

کنیم نوشین بیشتر در کارهایی که مخصوصاً در جوامعی نظیر ایران، مخصوص پسران است، مثل تعمیر ماشین و غیره همراه پدرش باشد. ولی این اقدام جامه عمل نپوشید و ما به هیچ وجه موفق نبودیم.

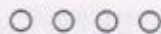
وقتی نوشین سیزده-چهارده ساله بود به یاد دارم که چندین بار شنیدم که او درباره‌ی اینکه چقدر فلان هنرپیشه، مرد خوش قیافه‌ای است صحبت می‌کرد ولی با رجوع به سالهایی که خودم در دبیرستان بودم و عکسهای سوفیالورن را جمع می‌کردم، این مسئله را غیرعادی ندیدم. پانزده ساله که بود نوشین به من گفت که یکی از همکلاسی‌هایش را دوست دارد. چون مدارس ایران مختلط نیستند، منظور من از همکلاسی، همکلاسی پسر است. در اینجا، من باز این را با دوران دبیرستان خودم و وضع دبیرستانهای دخترانه در سی و پنج سال پیش مقایسه کردم. آن موقع اتفاق می‌افتاد که دختری طرفدار یا دوستدار دختری دیگر و یا دبیر زنی باشد که می‌گفتند دختر اول «بارانی» دختر دوم است. اکنون که سعی می‌کنم گرایشات جنسی را از جنس مجزا بدانم، نمی‌دانم چطور باید این گرایشات را تعبیر کرد. چون می‌بینم که فردی که در آن زمان «بارانی» بود (من با یکی از این افراد هنوز دوستی دارم)، ازدواج کرده و همجنسگرا نیست. بنابراین با اینکه در آن موقع «همجنسگرایی» به مغزم خطور کرد ولی باز چون نمی‌توانستم قبولش کنم، مورد مقایسه با دوران دبیرستان خودم را پذیرفتم و بر مبنای همین تعبیر، قضیه را حداقل برای خودم حل کردم.

حدود چهار سال قبل، مسئله بقدری حاد شد که اینبار روانکاو را که متخصص در مسائل جنسی در جوانان بود یافتیم و به او مراجعه کردیم. بعد از صحبت با نوشین که در آن موقع هنوز پسر بود به ما گفت که باید ارتباطش با نوشین قطع نشود و این به آن دلیل بود که دکتر باید حداقل شش ماه شخص را بشناسد تا بتواند بطور قاطع نظر دهد که او *Transsexual* است یا نه.

این مدت سپری و وضع نوشین بدتر می‌شد. در افسردگی شدید فرو رفته بود. از طرف دیگر پدر من که نوشین به او علاقه زیادی داشت فوت کرد و باز ما در تشخیص مسئله با اشکال مواجه شدیم و این افسردگی را به حساب آن گذاشتیم. تا بالاخره دکتر برای بار اول حقیقت را به ما گفت. البته به من، و من به زحمت این را به شوهرم گفتم، در حالیکه خودم در شوک بودم و نمی‌دانستم که چه چیزی در انتظارمان بود. اولین عکس‌العمل

افرادى مثل ما و فرزندان ما مجبور به تحمل اين دوره‌هاى رنج و عذاب نشوند.

فعلأً من و نوشين در آمريكا زندگى مى‌كنيم و چون وضع مهاجرتمى من و همسر من هنوز درست نشده، همسر من به كارش در ايران مشغول است و من به سروسامان دادن به كارهاى نوشين. كارى كه اين روزها بيشتر وقت را صرف آن مى‌كنيم پيدا كردن جراح جهت عمل Sex Reassignment است. البته جراحى زودتر از دو سال ديگر نخواهد بود ولى اين نوع جراحان همگى ليست انتظار دارند.



پيرامون مقاله‌اى در هومان ۱۴

يکى از خصوصيات ما ايرانيان است كه با مرور زمان، بخصوص زمانى كه فشارهاى سياسى و اجتماعى زياد است، سعى مى‌كنيم با صبر و تحمل و با حركتهاى آهسته طرز فكر حاكمان جامعه را تغيير دهيم. نمونه ايران در دورانى كه زير سلطه يونان و مغولها بود.

اوایل انقلاب رنگ فقط سياه بود. رنگ فقط خاكسترى بود. مردان نبايد با پيراهن‌هاى آستين کوتاه ديده مى‌شدند و زنان فقط با چادر سياه و يا با روپوشاى سياه و خاكسترى، بدون آنكه ذره‌اى از موى سرشان ديده شود، اجازه ظاهر شدن در اماكن عمومى را داشتند. حالا ۲۰ سال پس از انقلاب اگر در خيابانهاى تهران قدم بزنيم مى‌بينيم جاى چادرهاى سياه را مانتوهاى با رنگهاى زنده و طرح‌هاى شيك گرفته، روسرى‌ها تا وسط سركنار رفته، آرايش صورت و هزاران حركتهاى كوچك و بزرگ زنان ايران نشانگر اين است كه زير بار ستم و زور و فشار و اختناق نمى‌روند.

اينكه ما در خارج نشسته‌ايم و اعتراض كنيم كه چرا زنان ايرانى در ايران روسرى‌ها را برنمى‌دارند و بسى حجاب به خيابان نمى‌آيند، اعتراضى غيرمنصفانه است.

ما در خارج از ايران، کنار گود نشسته‌ايم و فرياد مى‌زنيم لنگش كن! ما ايرانيان خارج از کشور هيچگونه حقى به گردن حركتهاى مردم داخل کشور نداريم. آنها هستند كه به زندان مى‌روند. آنها هستند كه سايه خطر مرگ و شكنجه را در پشت گردن خود حس مى‌كنند. پس بگذاريم كه حداقل خودشان راه مبارزه را انتخاب كنند. در رابطه با استفاده از اسمهاى قشنگ مستعار نويسندگان هومان نيز بايد گفت كه علنى كردن همجنسگرآيى يك فرد هم عملى است كه بايد هر كسى بنا به موقعيت خانوادگى و اجتماعى كه در آن زندگى مى‌كند انجام دهد. من شخصاً موافق اين هستم كه هر چقدر اين عمل زودتر انجام گيرد، بسيارى از فشارهاى روحى كه ما را زجر مى‌دهد از بين خواهد رفت و بايد بگويم كه انجام اين عمل براى ما، كسانى كه خارج از ايران زندگى مى‌كنيم آسان‌تر است. بايد اين روش را كه تصور انسانها و

ناباورى بود و اينكه آيا چنين چيزى صحت داشت يا نه. مدام در انتظار بوديم معجزه‌اى بشود و يا كسى بگويد كه اين فقط يك كابوس وحشتناك بود. در اين ميان چند رواشناس ناآگاه كه ادعا مى‌كردند فرد را در اين مرحله مى‌شود عوض كرد، سر راه ما قرار گرفتند. حدود شش ماه طول كشيد كه ما بعد از شكست در اقدامات بالا از ناباورى بيرون آمده و در صدد پيدا كردن راه چاره برآمديم. در طى اين مدت نوشين ده بار سعى كرد به زندگيش خاتمه دهد كه هر بار او را نجات داديم.

بالاخره ما به اين نتيجه رسيديم كه به علت فشار جامعه، در درجه اول «خودش» و در درجه بعد «ما» نمى‌توانيم در ايران به زندگى عادى ادامه بدهيم. و حتى به علت گرايش جنسى اش در دوره قبل از انتقال از پسر بودن به دختر بودن، زندگى در ايران برايش خطرناك بود.

اينجا نياز به توضيح مختصرى وجود دارد. جنسيت (Gender) با گرايش جنسى (Sexual Orientation) تفاوت دارد. نوشين با جنسيت خود كه از نظر مردم ناآگاه فقط به عضو جنسى ارتباط دارد مسئله داشت. يعنى آنچه كه در روان او نمايانگر جنسش بود، با عضو جنسى او در ستيز بود و به اين ترتيب او زنى بود در بدن يك مرد. (لازم به تذكر است كه فقط يكى از عوامل مشخص كننده جنسيت (Gender) كه قبلاً به آن Sex مى‌گفتند عضو جنسى هست). حال اين فرد - نوشين - از نظر گرايشات جنسى مى‌تواند يا به زن كشش داشته باشد و يا به مرد. در مورد نوشين مورد دوم مصداق دارد.

به اين ترتيب قبل از انتقال به مرحله زن بودن (كه مدتى طول مى‌كشد چون فرد بايد مدتى از هورمون استفاده کرده باشد و حداقل يك سال هم بعد از اينكه در اجتماع به صورت زن زندگى مى‌كند تحت نظر روانشناس و يا روانكاو باشد) گرايش جنسى او در اين مدت در محيطى مثل ايران مسئله‌ساز و خطرناك بود. بالاخره من توانستم پنجاه ماه پيش نوشين را به اينجا (آمريكا) بياورم و پشرفتهاى او در عرض اين مدت عبارتند از: ارتباط مداوم با مشاور و روانپزشك، استفاده از هورمون از ژانويه ۹۸ (كه براى تمام عمر ادامه خواهد داشت) و ظاهر شدن در جامعه به صورت زن از تابستان ۹۸. تمام چيزهاى كه قبل از اين انتقال به صورت كابوس براى من ظاهر مى‌شدند در مقايسه بسيار راحت‌تر انجام گرفت. يعنى دانشجويان و استادانى كه نوشين را از پاييز ۹۷ به صورت پسر ديده بودند در پاييز ۹۸ به صورت دختر ديدند (البته در دو ماه اول انتقال و طرز لباس پوشيدن نوشين به صورت تركيبى از لباس پوشيدن هر دو جنس بود و از آن به بعد كاملاً زنانه شد) و اين افراد خيلى خوب او را پذيرفتند.

در حال حاضر من با دو گروه كه يكى از آنها فقط از والدين افراد Transsexual تشكيل مى‌شود در تماس دائمى هستم و مى‌بينم كه حتى والدينى به گروه مى‌پيوندند كه بچه‌هاى به كوچكى چهارساله دارند و نسبت به اين پديده آگاه هستند. حداقل در آمريكا تعدادى از مردم به اين مسئله آگاهى دارند و همينطور شخصاً خبر دارم كه در كشورهاى اروپاى غربى نظير هلند و انگلستان هم از طرق مختلف مردم را به اين پديده آشنا مى‌كنند. اميدوارم اينگونه تحولات در ايران شروع شود و طورى پشرفت كند كه

سارا ستایش

ارزش دوستی آنان بر اساس هویت جنسی کسی صورت می‌گیرد از بین ببریم.

روزی آخر خیلی منتظر بودیم. همش ثانیه‌شماری می‌کردیم. صدای دیدار می‌آمد. روزی که بهم گفتند آمده، به تماشای گل رفتم. چقدر خوشحال شدیم. چقدر کوچک بود.

اما دوست عزیز، مسئله فقط مسئله جرأت نیست. مسئله فقط آزادی من و زندگی من نیست. ما باید به این مسئله فکر کنیم که آیا این عمل برای مادر و پدر نزدیکان ما مشکلاتی بوجود می‌آورد یا نه؟

توی راه که بهش فکر می‌کردم نمی‌تونستم حدس بزنم چه شکلیه، تا اینکه در رو باز کردم. اونجا بود. چقدر لطیف و چقدر زیبا.

بطور مثال، مادر من بالای هفتاد سال دارد و در ایران زندگی می‌کند. چه دلیلی دارد که من همجنس‌گرایی‌ام را بر او علنی کنم؟ ماکه سال تا سال فقط

کوجولوی ما دستاش پر از محبت. حرفش قصه عشق دو زنه. وقتی دیدمش بارش لبخند از صورتش پیدا بود. می‌دونست به جایی اومده که پر از عشقه. عشق دو مادر به فرزند. درسته کوجولو، خوش آمدی.

تلفنی با هم در تماسیم و اگر روزی روزگاری برای دیدن بیایند، لزومی نمی‌بینم که آنها را با این مسئله روبرو کنم، «سرزنش کردن و محکوم کردن خود. آیا وظیفه مادری‌ام را به درستی انجام ندادم؟» (مقاله تجربه‌های مادر

یک همجنس‌گرا، هومان ۱۴). مادر خودتان که تحصیل کرده و روشنفکر است خیلی خوب به یک یک مشکلات، در همان مقاله اشاره نموده است:

رد پای عشق

* سکوت و پنهان‌کاری

* وحشت و احساس خجالت از روبرو شدن با این مسئله که مبادا خواهر یا برادرها از این موضوع آگاه شوند.

شش سال پیش، دو زن هموطن سلام عشق را پاسخ دادند و در امتداد راهشان مظهر عشق را ستایش کردند. دو سال پیش کاشانه خود را بنا نهادند.

* خطر طرد شدن و تحقیر از سوی جامعه

با گذراندن روزهای زیبا، تصمیم بر آن شد که با آوردن کودکی، این شادی را افزایش دهند. پس از تحقیقات بسیار که در حدود یک سال بطول انجامید

* خطر لطمه خوردن به موقعیت خانوادگی، شغل و اجتماعی

اهدای کننده‌ی (Donor) برای انجام این کار انتخاب شد. هر دو مادر خواهان شناسایی کامل شخص بودند که اولاً فرد مذکور، در آینده مزاحمتی بوجود

* فکر و خیال که آینده او چه می‌شود

نیارود و ثانیاً، اگر فرزند خواهان آشنایی با اهداکننده باشد، امکان آن فراهم آید.

* سکوت و دلسوزی

* ناچار پذیرش واقعیت بود. نه از روی رضایت بلکه از روی ناچاری...

یکی از مهمترین مسائلی که در رابطه با شخص اهداکننده باید کاملاً مورد نظر قرار گیرد، اعتماد است. در زمان تحویل اسپرم، دکتر باید شخصاً حضور داشته باشد و باید شهادت بدهد که این عمل با توجه به خواسته داوطلبانه اهداکننده انجام شده و اهداکننده تأییدنامه‌ای را امضا می‌کند که هیچگونه حقی در رابطه با کودک ندارد.

این قسمت کوتاهی از اندیشه مادر شما بود که تحصیل کرده و اندیشمند است.

عناصر همه دست در دست هم دادند تا برای عشاق داستان، راه بگشایند که این لطافت زندگی را به عرصه دنیا تحویل دهند. یکی از دوستان، دوست پسرش را جهت اهدای اسپرم پیشنهاد کرد و در اولین سعی هر دو مادر به عشق معنای دیگری دادند.

نظر تحصیل در آن حد نیستند که به این موضوع از نظر علمی نگاه کنند؟ شما پنج سال طول کشید تا بالاخره خود را با نام علنی کردید، «بیست سال پیش به همجنس‌گرا بودن پرم پی بردم... سرانجام ۱۵ سال قبل فرزندم تصمیم گرفت نقاب مخفی بودن را از چهره‌اش بردارد (همان مقاله).

شما این حرکت را انتخاب کردید و تمام ریسک‌های آن را که «عکس‌العمل‌های ناخوشایند و کینه‌توزانه، قطع شدن معاشرت دوستان و اقوام، اهانت، تهدید، ترک کردن شهر سکوتی (همان مقاله) به دوش گرفتید. آیا مسئولیت این پیش‌آمدها را برای من و دیگر همجنس‌گرایان ایرانی بعهده می‌گیرید که نویسندگان هومان را بخاطر انتخاب نام مستعار «فریب‌کار و از خودگریز و...» نامیده‌اند.

خبر پیروزی به همه اعلام شد. دوستان شادمانه به این خوشبختی نگریستند و خانواده سعی در هضم آن کردند.

دوست عزیز، تا دو سال قبل من ترس داشتم که برای هومان نامه‌ای بنویسم. حالا در رابطه با آن و شناسایی همجنس‌گرایی در فعالیت می‌باشم.

مادریزنگ گفت: «بچه در این زندگی جایی ندارد.» پدری‌زرنگ گفت: «یکی کمه، باید چهار تا باشند.»

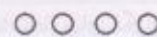
شما که سالها وقت بردید تا خود را با نام آشکار کنید، این زمان را به دیگران هم بدهید و تهمت ترسو و بزدل بودن را آنقدر راحت بکار نبرید.

مادریزنگ به فامیل گفت: «دخترم ازدواج کرده و حامله‌ست.»

پرویز

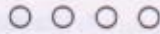
خشم در صورت مادر پیدا بود. حرف او این بود: «هیچکس نباید راجع به طفلم دروغ بگوید. هیچ شرمساری‌ای در میان نیست.» سه ماه اول زندگی جدید برای هر دو مادر به سختی طی شد.

مادریزنگ اینجا بود و شاهد بدنیا آمدن نوه. چقدر زیبا بود وقتی هر دو مادر در کنار هم و در یک مسیر (سلامتی کودک) قدم برمی‌داشتند، و همین



بدنبال سپیده تا آن سر دنیا تاخند و در نهایت سلامی دوباره به تنهایی خود دادند.

مارچ ۹۸



طنز

به دنبال واقعه خوف برانگیز اخیر در کامیونیتی خوش نام ما که همانا شرکت تنی چند از گی‌ها، لژیوها، بایها و از همه بدتر، اسریتهایی که گی نیستند و گی‌ها را دوست دارند، مرکز ناهنجاریهای فکری و خشونت‌های روحی تورنتو - مونترال با همکاری چند مؤسسه مذهبی دیگر اطلاعیه‌ای صادر نموده است که بدین شرح به استحضار کلیه مرتجعین عزیز می‌رساند:

به نام آدم و حوا که بسی واردند در دعوا:

ما امت غیور هترو که نداریم هیچ تاب تحمل گی و لژیو و غیرو، می‌کنیم دعوت از شما لومین و چاقوکش و جاکش که کنید همکاری با ما از بر ایجاد یک گروه نفس کش تا کنیم یکسره کار این جوونکهای سرکش. ز نیم چنگ بر جبل قدرت با هم تا برانیم در کلازت هر که سر داد یک چنین اشعار جنسی که می‌برند آبرو زما، این امت نستوه که در راه عداوت هیچ فرو نگذارد از هر چه پلید و پست. یک چنین چیزی که گوید گونه گون است اجتماع و لازم است اندک تعقل از برای یافتن راه تساهل و تعاون و تقارب... هیچ نیست در ذات فرهنگی ما زانجا که ما همواره داشتیم یک خدا و رهبر و... و نوع جماع. پس از اینرو، فرض است و ثواب است چون کنیم محو هر که گوید برخلاف «وحدت جنسی» که باشد یادگار نازنین آن چنان فرّ پدرسالار ما. پس بدین سان می‌کنیم محکوم و معدوم هر آنکس که ندا داد «هیئات من الکلازت» در آن یوم لواط‌آلود و می‌کنیم تکفیر هر چه آید از «حقوق مدنی» و می‌کنیم دعوت شما جان بر کفان مؤمن و لمپن از برای هرگونه تلاش پیگیر برای خفقان آزادی خواهان ملّون.

و هیچ نرسید بای دُنپ قُیلت.

رئیس مخفی و لاتغیر مرکز ناهنجاریهای فکری و خشونت‌های روحی،

جبار متکلم وحده

بود که مادر بزرگ را تسکین می‌داد. و حالا او از همه عاشق‌تر است؛ عشق به نوه.

هر دو مادر تمام راهشان را به تنهایی پیمودند.

طبق آخرین گزارش UPA (Unify Parental Act)، اگر دو نفر بخواهند از ابتدا کودکی را با هم بزرگ کنند، هر دو به یک نسبت به کودک حق دارند.

این خبر خوش برای هر دو مادر هیجان‌آور بود، چون از دید قانون، هر دو، مادر کودک به حساب خواهند آمد و اسم هر دو در شناسنامه کودک خواهد بود.

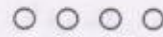
هر سه نفرشان دست به دست هم دادند تا پنجره را بکشایند. پنجره‌ای را که در پشت آن صبح طلوع می‌کند. در پشت پنجره کسانی هستند که آرزوی داشتن فرزندی را دارند ولی همچنان به نومی‌خود معنادند.

عشاق ما رد پای برجای گذاشتند که می‌توان آن را سبک‌بالانه دنبال کرد و به آن سوی پنجره پرکشید.

حرف آنها این است: «شما هم این کار را بکنید. باید با هم باشیم و ثابت کنیم که می‌توانیم».

صمیمانه‌ترین تیریکات ما به پسر زیبای شما.

متن کامل مصاحبه در هومان شماره ۱۶ به چاپ خواهد رسید.



دو قطعه از: سارا ستایش

* در این ثانیه‌ها که تو اینگونه با من غریبه‌ای، در این سکوت تنهایی. در این انزوای بی‌رحمانه تو که اینچنین اندیشناک به زندگی پشت پا می‌زنی، بوی زندگی را دریاب، آنرا نوازش کن، آرامش را بازگردان.

سبزه تنهایی خود را آبی دوباره ده، بگذار وزش باد را در میان آنها بیافرینی. بگذار چراغ راحت در خویها شعله‌ور شود، بگذار صمیمانه‌ترین سلام درهای قفس را برویت بازگشاید. بگذار بدانند در پشت این دیوار چه عظمتی خفته است.

مارچ ۹۸

* آدمکهای شهر من نشسته در انزوای خود به تکرار لحظات ادامه می‌دهند هر از لمس خورشید در نهایت تاریکی در لاک خود فرو رفته‌اند، با قفس تنهایی خود عاشقانه پیمان بسته‌اند که در را نگشایند، آنان در آستانه ورود به هیچستان زندگی هستند نبض زندگی را نشانی نیست.

آدمکهای شهر من در لابه‌لای گلها به تماشای باران رفتند و هیچ نیافتند.

مجید نفیسی

«شعر و سیاست
و
۲۴ مقاله‌ی دیگر»

نشر باران، سوئد
Box 4048
163 04 Spanga, Sweden

* * *

«سرگذشت یک عشق»

دوازده شعر

نشر جوان
JAVAN, P. O. Box 340882
Columbus, OH, 43234-0882, U.S.A.

«بسوزان عشق»

از مسعود تفره‌کار

مجموعه داستان‌ها و یادداشت‌ها

(شامل ۱۹ داستان کوتاه و ۱۱ یادداشت تبعید)

نشر کتاب (سهراب)

1413 Westwood Blvd. Los Angeles, CA 90024, USA.

Tel: (310)444-7788, Fax: (310)444-1947

بنیاد پژوهش‌های زنان ایران
The Iranian Women's Studies Foundation

بنیاد پژوهش‌های زنان ایران سازمانی است غیرانتفاعی که به هیچ گروه و سازمان سیاسی و مذهبی بستگی ندارد. این بنیاد، فعالیتهای گوناگون زنان ایرانی را دربرمی‌گیرد و شبکه‌ی ارتباطی گسترده‌ای بین گروه‌های زنان ایرانی در سراسر جهان به وجود آورده است. از آنجا که تاریخ ایران بیشتر بیانگر شرح حال، رشادتها و پیروزی‌های مردان است، بنیاد کوشش می‌کند که از طریق چاپ نشریات و حفظ و اشاعه آثار زنان ایران دیدگاه متفاوتی از گذشته تاریخی ایران را ارائه دهد.

بنیاد پژوهش‌های زنان ایران از سال ۱۹۹۰ هر سال کنفرانس‌های بین‌المللی خود را با شرکت دوستان مقیم سراسر جهان برگزار می‌کند و آثار ارائه شده و گزارش تحقیقات این کنفرانسها را منتشر می‌کند. بنیاد پژوهش‌های زنان ایران اهداف و برنامه‌های خود را با مشارکت و حمایت علاقه‌مندان به وجود آورده و با پشتیبانی مالی و معنوی آنان به کار خود ادامه می‌دهد. بنیاد از کلیه علاقه‌مندان دعوت می‌کند با این نهاد پژوهشی و غیر انتفاعی همراهی و همگامی کنند.

IWSF

P.O.Box 380882

Cambridge, MA 02238-0882 USA

Tel: (617)492-9001 Fax: (617)492-0111

E-mail: IranianWSF@aol.com Website: IWSF.org

IWSF 11th International Conference - 16-18 June 2000, UC Berkeley, CA.

یازدهمین کنفرانس بین‌المللی سالیانه بنیاد پژوهش‌های زنان ایران

«بررسی مطالعات و مبارزات فمینیستی زنان ایرانی در دو دهه‌ی اخیر و چشم‌انداز آینده»

"REVIEW AND OUTLOOK OF IRANIAN WOMEN

FEMINIST STUDIES AND STRUGGLES IN THE PAST TWO DECADES"

در تاریخ ۱۸-۱۶ ژوئن ۲۰۰۰ در برکلی - کالیفرنیا برگزار خواهد شد.

IWSF P.O. Box : 3970 , Berkeley, CA 94703-0970 کمیته‌ی اجرایی در برکلی:

Tel: 408-262-5092 / Fax: 408-245-6666 / E-mail: IWSF2000@Yahoo.com / Website: IWSF.org

سفارش نشریات بنیاد:

- * ۱۹۹۰ کمبریج، زن ایرانی پس از انقلاب
- * ۱۹۹۱ کمبریج، پژوهشها و هنرها
- * ۱۹۹۲ لس آنجلس، چهره‌ی زن در فرهنگ ایران
- * ۱۹۹۳ اطریش، دزن و خانواده در ایران و مهاجرت
- * ۱۹۹۴ لس آنجلس، دزن و سیاست در ایران معاصر
- * ۱۹۹۵ کانادا، دزن، جنسیت و اسلام
- * ۱۹۹۶ سیاتل، دزن ایرانی و حقوق بشر
- * ۱۹۹۷ پاریس، فمینیسم و جنبش زنان ایران
- * ۱۹۹۸ واشنگتن دی سی، دزن ایرانی و مدرنیته
- * ۱۹۹۹ مونترال، دزن ایرانی در آستانه‌ی سال ۲۰۰۰، (تاریخ انتشار: ماه ژوئن ۲۰۰۰)

برای دریافت هر یک از این ۱۰ مجموعه لطفاً با ذکر اسم و آدرس، تلفن و فکس و تعداد مورد نظر، چکی به مبلغ ده دلار به علاوه سه دلار هزینه پستی (برای مؤسسات هر نسخه ۲۰ دلار به اضافه هزینه پستی) به نشانی بنیاد پژوهش‌های زنان ایران IWSF در کمبریج - ماساچوست، آمریکا ارسال فرمایید.

نشر نقطه:

کتاب زندان «در دو جلد»، به ویراستاری ناصر مهاجر
 زندان جمهوری اسلامی از زبان زندانیان سیاسی پیشین و پژوهشگران

دلیل نخست انتشار این دفتر، گزارش آن چیزی است که بر زندانیان سیاسی و عقیدتی میهن ما رفته است؛ یعنی بر دو سه نسل از دگرانیشان و آرمانخواهان ایران. دلیل دوم اینکه می‌خواستیم شناختی همه‌سویه از نظام زندان جمهوری اسلامی به دست دهیم؛ و از ساز و کار این نهاد سرکوبگر.

بر این باوریم که تا از ستم و بیدادی که بر زندانیان رفته سخن نگوئیم، درونمایه سیاست بی‌رحمی را نشاناسانیم و آن را جزئی از آگاهی اجتماعی مان نکنیم، نه از شر شکنجه و اعدام رها می‌شویم؛ و نه از دایره‌ی بسته‌ی به‌بند کشیدن و کشتار آدمیان به‌خاطر اندیشه و گرایش سیاسی‌شان.

و بر آن بودیم که رشته‌ی سخن را بیشتر به دست کسانی دهیم که خود قربانی‌ی سیاست بی‌رحمی بوده‌اند و زندان را زیسته‌اند. و این‌ها تازه چند سالی است که لب به سخن گشوده‌اند، پرده از رازها برگرفته‌اند و بدین ترتیب زمینه را برای تهیه‌ی چنین دفتری هموار ساخته‌اند.

نیز می‌خواستیم که این دفتر را به مناسبت روزی یا رویدادی نشر دهیم نمادین؛ نماد ستمی که بر زندانی و جدان رفته است؛ نماد پلیدی و پلشتی شکنجه و اعدام؛ که در زمانه ما دو بار رخ نمود. یک بار به سال ۱۳۶۰ و دیگر بار در سال ۱۳۶۷. دهمین سالگشت کشتار بزرگ سال ۱۳۶۷ را که نزدیکتر بود، مناسبت انتشار «کتاب زندان» قرار دادیم.

از پیشگفتار جلد اول

بهای هر نسخه (با احتساب هزینه پستی) ۱۴ دلار در ایالت متحده و یا ۱۰۰ فرانک فرانسه است.

نشانی در اروپا:

Noghteh, B.P. 157 - 94004 Creteil Cedex, France. Fax: 01 44 52 04 97

نشانی در ایالات متحده:

Noghteh, P.O.Box 8181 - Berkeley, CA 94707 USA

Tel/Fax: 510 636 9140 - e-mail: noghteh@noghteh.org

Internet: <http://www.noghteh.org>

منتشر شده: ● نقطه، فصل‌نامه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی (۸ شماره)

● کتاب نقطه، سال‌نامه (۲ شماره)

● در تبعید، ۲۳ داستان کوتاه ایرانی

● و هنوز قصه بر یاد است (خاطرات زندان)، حسن درویش



Anonymous
Nude study of two female figures 1855
Daguerreotype



Wilhelm von Gloeden
Untitled c. 1890
Albumen print

RESOURCES

ONLINE RESOURCES:

Links to resource websites (categorized by subject)

www.advocate.com/html/gaylinks/resources.html

Full texts of the gay inclusive partnership laws of Denmark, Norway, Sweden, and Australia

www.grd.org.grd/www/world/legal.html

U.S. ORGANIZATIONS:

- Gay, Lesbian, Straight Educators Network (GLSEN)

121 W. 27th St. Ste 804

New York, NY 10001

212-727-0135

www.glsen.org

- The Human Rights Campaign

1101 14th St. NW, Suite 200

Washington, DC 20005

202-628-4160

www.hrc.org

- Lambda Legal Defense & Education Fund

120 Wall St., Suite 1500

New York, NY 10005

212-809-8585

www.lambdalegal.org

- National Gay and Lesbian Task Force

2320 17th St. NW

Washington, DC 20009

www.nglftf.org

- Parents, Families and Friends of Lesbians

and Gays (PFLAG)

1101 14th St. NW, Suite 1030

Washington, DC 20005

202-638-4200

www.pflag.org

INTERNATIONAL ORGANIZATIONS:

- International Lesbian and Gay Association (ILGA)

Administrative Office,

81 Kolenmarkt, B 1000, Brussels, Belgium

Tel. & Fax: +32-2-5022471

www.ilga.org

- International Gay and Lesbian Human Rights Commission

1360 Mission Street, Suite 200

San Francisco, CA 94103

Tel: 415-255-8680/Fax: 415-255-8662

www.iglhrc.org

www.gayarab.com

www.angelfire.com/ca/ipoth/index.html

(Turkish gaysite)

www.geocities.com/West/Hollywood/Heights/8977

(Muslim gays/lesbians)

The International Gay and Lesbian Human Rights Commission (IGLHRC)

Lesbian and Gay Immigration Rights Force

Tupilak (Lesbian and Gay Cultural Workers in the Nordic area)

HOMAN

Homan Home Page:

www.pp.hogia.net/iran.homan

HOMAN ADDRESSES:

Homan, Box 3444, S-103

69 Stockholm, SWEDEN

homan@rocketmail.com

Homan, c/o IFG, P.O.Box 2879, N-0608

Oslo, NORWAY

Homan, LA, P.O.Box 480691, Los Angeles,

CA 90048, USA Tel: (323)937-4397

www.geocities.com/WestHollywood/Heights/3470/index.html

homan-la@geocities.com

Homan Florida, P.O. Box 4431,

Winter Park, Florida 32793, USA

homan-fl@juno.com

HOMAN-UK

BM Box 7826

London, WC1N 3XX U.K.

Vahm-e Sabz

Hallelujah!

I came out of the closet!
 I established myself as a good, committed certified
 lesbian!
 Allah-O-Akbar!
 Now I'm a *legal* lesbian asylee from Iran, residing in
 the U.S.
 Maybe in a few years, I'll be as good as a lesbian gets
 and
 become a decent citizen!
 Maybe I'll vote for the inclusion of lesbians in the
 military,
 or vote for a lesbian mayor or senator!
 Then when I have a *legal* job
 where I can enjoy the benefits of taking
 the day off on U.S. holidays,
 I could go to "Great America"
 on Columbus day and celebrate
 the "Great Discovery"
 by shooting red-skin Indian dolls
 with a toy gun that a tall clown
 with a white face and red nose hands me!
 "25 Cents a bullet"
 What a cheap price
 to revive the "Great History"
 of colonization and genocide!

Only in "Great America"
 could you get a deal like this!
 I remember the price I paid
 for each U.S. bullet or missile
 that ripped our hearts
 and crashed our roofs on our heads
 Fuckin' Hallelujah!
 I'm so gay & so American that I subscribe
 to the national Gay & Lesbian networks
 and yet so Iranian that I write
 nostalgic poems in honor
 of the return to the Persian motherland
 Hallelujah, I've established myself
 as an Iranian... Pardon my mistake!
 American-Iranian Lesbian in the "Great Unites States"
 Now, in the midst of the wow-wows & applause
 from fellow gay Americans
 who admire my courage to come out,
 I raise my glass of champagne to make a toast
 for the liberation of all lesbians in the world!
 Then I rush to the bathroom
 to wash the harom (forbidden) alcohol from my
 mouth,
 & I whisper: Astaghforellah!
 (I seek refuge in Allah)

Coping In A Hostile World

In the meantime, Muslims like Alam are left coping with an often hostile environment. Alam said that even though orthodox Muslims reject Rev. Louis Farrakhan, leader of the radical Nation of Islam, he is still the best-known Muslim to many Americans, leading to widespread mistrust of Islamic people. Alam, who said he used to be "very religious," now feels "ostracized" from the larger Muslim community. He was asked to leave a Muslim youth group when it was learned he was gay. When his parents found out, they cut off his school money.

And Alam is not blind to the danger he faces - even in the United States. "A lot of people have asked me, 'Are you afraid for your life? Are you afraid of being killed?' I'm not worried, but I do take precautions," he said. He described himself as "very out-but not in the Muslim community."

Though he has long anticipated a backlash from conservative Muslims, Alam continues to organize. Al-Fatiha now has chapters in New York City and Toronto, and Alam has plans to launch groups in Atlanta, Vancouver, Washington, D.C., San Francisco, Detroit and Chicago.

"We're asking for tolerance," Alam said. "It's a far cry from asking for gay marriages. That issue will not happen until hundreds of years from now."



professor at Emory University and a Muslim, noted that Sunni (as opposed to the more radical Shiite) Muslims make up the majority of Islamic faithful. "Sunni doctrine is strongly against centralized institutionalized religious authority," he said.

So while Islamic scholars may make various pronouncements, there is neither a Muslim Vatican nor a Muslim pope to hand down decrees to the common folk. As a result, Islam is "much more decentralized, more informal, and for that reason much more democratic," An-Na'im said.

However, An-Na'im affirmed that public policy and private behavior regarding homosexuality differ widely. "My personal opinion is that it's much more tolerated than one would expect. Given the conservative nature of Islamic societies, one would expect more tolerance than exists in practice."

In fact, An-Na'im who said he knows no gay Muslims - speculated that opening a dialogue on the matter might make things worse for those in the sexual minority. "If it were talked about a lot, it would become an issue. The fact that it is not debated allows the informal practice to continue more than if it were debated," he said.

Some of what goes on - not only privately but also in public - in these officially anti-gay Islamic societies seems wild by Western standards. Alam, a native of Pakistan, said that forced segregation of the sexes leads to the impression that "sexuality is something very fluid. It's much easier for two guys to express their love toward one another and be accepted than it is for a male and a female." He recalled seeing men holding hands and kissing in public, all the while followed by wives completely veiled in the Islamic tradition.

Sexual roles, too, play an important part. In Arab culture, Alam said, the male who performs as the "top" is not considered gay. Teens and younger guys take the active role in sex with older men. Alam said that old accounts exist of British soldiers on duty in the Arab world who wrote home ecstatic about the willingness of Arab men to play the "top" role.

"If you haven't been fucked by another guy by the age of 14, it's very unusual in Saudi Arabia," said Alam. Even so, those caught at it risk being thrown into quicksand.

And the situation is "100 times worse" for lesbians, Alam said, owing to the oppressed status of women in most Islamic states. Alam's site includes a link to a site put up by Lazeeza, an Arab lesbian group, but the new site at present contains mainly links to other sites.

"What you have are very close and frequently sexual

male-male relationships, but very often these are in a bisexual context," said John Voll, professor of Islamic history and associate director of the Center for Muslim Christian Understanding at Georgetown University in Washington, D.C.

"One of the things that is clearly visible and has been historically is that in a society that adopts a very strong and rigid social segregation of the sexes, you have among both women and men a very high level of same-sex sexual and love relationships," Voll said. "This is deeply rooted in society."

The Role of Scripture

Like the Old Testament, the Muslim Koran includes the story of Lot (Lut in the Koran) who narrowly escaped destruction when God destroyed the wicked cities of Sodom and Gommorrah. But Voll said a larger issue forms the basis of Muslim homophobia.

"Probably in terms of informed Muslim argument, it would be that the Koran really does make a clear distinction between males and females, and anything crossing that line would be un-Koranic," Voll said.

Another issue is the individual's relationship to the faith. "Most Christians have internalized that the Bible is the word of man, inspired by God. That is a significant difference. Most Muslims might have intellectually accepted that position, but it is not part of their internal faith," Voll said.

Many Muslims adhere to a fundamentalist view of the Koran. "It means that you have a real fear of doing anything, saying anything or thinking anything that would imply that the Koran is not exactly as it has traditionally appeared."

Lacking a central hierarchy that could order the "repeal" of anti-gay policies, the avenue left to gay and lesbian Muslims is to appeal to Islamic scholars.

"Is our religion that is homophobic, or have our cultural attitudes done this to us?" Alam asked. Indeed, this question is much the same one asked and answered by Christian writers like Dr. Daniel Helminiak, former Catholic priest and author of "What the Bible Really Says About Homosexuality."

Alam said Al-Faitha has identified several "progressive and open-minded" Islamic scholars in the hope of encouraging them to break with hard-liners. "If one or two of them will say something on this issue, we will have gotten somewhere." But such an attitudinal sea-change would surely come slowly.

That picture isn't too far from the reality gays face in some parts of the Muslim world. In Afghanistan, authorities still carry out the traditional death sentence in which, after a sham trial, a wall is collapsed on top of those convicted of sodomy. (In an especially ironic touch, victims who remain alive after 30 minutes beneath the crushing rubble are given medical attention.)

And yet this is the same Islamic world, observers say, where strict segregation of the sexes routinely leads men and women alike to turn to their own gender for love and physical companionship-the same Islamic world from which Western gay men sometimes return with head-spinning stories of wild homosexual adventures.

Ponder this seemingly irreconcilable contradiction, and you begin to glimpse the enormous spiritual conflict with which gay Muslims wrestle every day.

A Modest Beginning

"We are about 200 years behind Christianity in terms of progress on gay issues," said Alam, 22, the founder and director of the Al-Fatiha Foundation ("for LGBTQ Muslims"). He is a field associate with the National Gay and Lesbian Task Force in Washington, D.C.

"Islamic attitudes toward homosexuality are barbaric. That's the only way to put it. It's an issue that has not even begun to be discussed," Alam said. "It's still viewed as a Western disease that infiltrates Muslim minds and societies.

"If you tell most straight Muslims you are gay and Muslim, they will tell you it's an oxymoron-you cannot be both. The first thing most gay Muslims say when they hear of another gay Muslim is, 'My God, I thought I was the only one.'"

A desire to combat that withering isolation led Alam, in November 1997, to launch an internet listserv for gay and lesbian Muslims. That list has now grown to include 250 people in 20 countries.

In October, Al-Fatiha (which means "The Opening") organized the First International LGBT Muslims Retreat. The event drew fewer than 40 participants-yet these present were from the United States, Canada, Europe, Asia, the Middle East and Africa. A second gathering, held Memorial Day weekend in New York City, attracted 60 people. Alam plans to hold another international meeting in London in June 2000.

In addition to the Al-Fatiha web-site, Alam

maintains the "Queer Muslims Home Page" on the Internet. Yahoo also features a "queer Muslim" club. But Alam said he rarely looks at the posted comments, which are often "letter after letter of filth" written by Muslims enraged at the idea of granting any vestige of respect to homosexuality.

Indeed, a quick glance at another web resource reveals the level of resistance that confronts gay Muslims. "Queer Jihad" - itself, a gay-friendly site - includes a link to a site offering "Islam Questions and Answers." A search here for "homosexuality" unleashes a torrent of hate and judgment. Muslims are encouraged to feel "total abhorrence towards this shameful act" which Islam "emphatically forbids." A catalog of horrors is reserved for the guilty, including, "Allah rained upon them a storm of stones of baked clay prepared specifically for them and destroyed them completely."

Given this condemnation and the fact that some half-dozen Islamic countries continue to impose the death penalty for sodomy, why do gay people remain in the Islamic faith? Their answers are as complex as the ancient religion itself.

Traditional Ties

"For each of us, it is a struggle," Alam said when asked why he stays a Muslim. "Probably 90 to 99 percent of gay Muslims who have accepted their sexuality leave the faith. They don't see a chance for a reconciliation. They are two identities of your life that are exclusive.

"Islam has been such an important part of my life since I was a teenager that I cannot see myself living without it. But I am the last person on earth to say I have reconciled it with my sexuality," Alam said. Though he still considers himself a Muslim, Alam is not now religiously observant.

Part of the dilemma that confronts gay Muslims stems from the unique character of the faith. Islam is now considered the most rapidly growing religion in the United States and in the world. As a monotheistic system born in the Middle East and allied with the prophet Abraham, it shares much in common with Christianity and Judaism. And yet the faith struggles for acceptance and understanding - Islam was omitted completely from the Human Rights Campaign's just-published "Mixed Blessings - Organized Religion and Gay and Lesbian Americans in 1998."

As it is practiced in most societies, Islam is a non-hierarchical religion, Abdullahi An-Na'im, a law

status, political belief, religion, or mental or physical disability." Furthermore, in a policy statement, NASW tells us that social workers must adhere "to the NASW Code of Ethics with regard to sexual orientation, holding both the individual social worker and the agency accountable for developing and delivering appropriate and nondiscriminatory services." (SOCIAL WORK SPEAKS, Policy statement approved by the NASW Delegate Assembly, August 1993, p. 164.)

To a similar end, the Council on Social Work Education mandates diversity content related to gay and lesbian persons and issues in the nation's BSW and MSW programs.

I also remind you of the potential for violence if we leave things at a status quo. Recent brutal hate murders of Matthew Shepard in Wyoming and Billy Jack Gaither in Alabama underscore the urgency for us to take action now.

On behalf of gay, lesbian, bisexual and transgendered people across the world, I ask for your help with ending intolerance, discrimination and violence against them.

I IMPLORE YOU.....

I implore you to put openly gay and lesbian people on your boards.

I implore you to include them in community needs assessment focus groups.

I implore you to recognize and routinely deal with issues of concern to this group.

I implore you to give visibility to your agency's willingness to serve them. (Put up a gay-friendly sign in your agency waiting room.)

I implore you to speak out against homophobia and resultant discrimination and violence. Social workers can provide leadership in combating the surging anti-gay rhetoric from radical religious and political groups.

In your counseling work, as one youth organization advises:

Never assume that one is heterosexual or homosexual.

Use inclusive language such as "partner" and "significant other," rather than "boyfriend" or "husband" and "girl friend" or "wife"

Be gay - and lesbian- affirmative.

Be willing to identify yourself as gay, lesbian, or bisexual (if it applies and if you are safe to do so).

Be educated on the special dynamic of same sex relationships (including isolation, dating, family dynamics, religion, HIV, multi-minority status, etc.).

Know available resources for gay and lesbian clients.

And lastly, examine and address your own issues around homophobia, sexism, heterosexism, and gender role assignments.

(Guideline for Counseling Gay, Lesbian and Bisexual Youth.

YIG: PO Box 20716

Indianapolis, Indiana 46220)

I hope that all of you will hear my students' plea and amplify your professional commitments to social action and direct services for gay, lesbian, bisexual and transgendered people. As you do this, I ask you to continue your past dedication to other oppressed and under-served groups.

As thoughtful and overworked professionals, we need to unite our voices to celebrate human diversity, to tell a story of love for humankind, and to work for social and economic justice for all human beings.

To summarize succinctly, I implore you to be a social worker in the finest sense of the word.

For my students, I thank you for listening to their message.

* * * *

Gay Muslims

Gay And Lesbian Muslims Have Begun To Organize, But They Say The Islamic Faith Is Hundreds of Years Behind Christianity In Coming To Terms With Homosexuality

by David Goldman

Southern Voice, Aug. 19, 1999

Last fall, Faisal Alam did something that's become fairly commonplace for gay Americans. He organized for "LGBTQ" members of his religious faith.

But the fact that Alam is a Muslim and the nearly 40 people who attended worship in the Islamic tradition made this convention anything but routine. The weed out homophobes who might seek to invade it, Alam interviewed each interested person for an hour over the phone. He revealed the meeting's Boston location to selected participants only a week before it occurred.

"If most Muslims hear about us, they think we're a joke," Alam said. Skeptical gays who first hear of Alam's group often worry that it might be a fundamentalist front intent on outing gay Muslims. "One woman thought the fundamentalists were going to line us up and shoot us," he said.

A CALL TO ACTION

PRESENTATION TO CENTRAL FLORIDA NASW,
March 18, 1999

Ken Kazmerski

I was asked to speak to you about diversity. However, I was told to cover this broad topic in only seven to ten minutes.

I thought to myself, "Get real! Whom are they kidding? The topic is too immense and the vested interests are too many to satisfy." I began to regret my acceptance of the task because I surmised it was doomed to failure. And then I started to mellow and I thought to myself, "Well, maybe it is just another one of those social work tasks that we all get." You know the kind..... the type that is impossible to finish.

So I ruminated about diversity, its nature, its meaning, its causes. I marveled about the beauty of difference in this world. And then I wondered, "What is an old man to do? What am I going to say?" Eventually, my professional training began to dictate my efforts. I remembered certain professional practice principles, first, that of partializing the problem and, second, that of involving others in the solution.

The result of my efforts is a message, a message that I bring to you from my students.

Who are my students? My students are not just social work students, but they are that, too. My students are from all disciplines. They are of both genders. They are from all races and most ethnic groups. They run the gamut of ages and they embody a cross-section of major religions. They truly epitomize diversity.

The students that I am talking about, and that I am representing here today, belong to the UCF Gay, Lesbian and Bisexual Student Union. I am the university's faculty advisor to that group and I have served in that capacity for five years. I think I know my students well and yet I am still getting to know them.

The message they ask me to bring to you is this:

COMPASSION IS NOT ENOUGH; HELP US ACHIEVE EQUALITY. YES, COMPASSION IS NOT ENOUGH. WE WANT YOUR HELP TO ACHIEVE EQUALITY.

You may ask, equality for what?

Now and in the future, they want to be treated without discrimination on the job, in school, in housing, and in other public and business settings.

Some want to serve their country openly in the military.

Many want their partnerships recognized legally, with the protections and rights that come to a committed couple (such as inheritance and legal participation in decisions that affect one or the other partner).

They want access to community service organizations without having to deny their sexual orientation.

They want their troubles attended to by knowledgeable and understanding, competent professionals. They have terrible problems, for example, with isolation, with self-esteem, with sexual identity, with living with a stigma, with bullying and harassment in their schools and their towns, with self-loathing, with thoughts of and attempts at suicide, with substance abuse, and with family rejection.

They think society and its economic, governmental, legal, religious, educational, social, and service organizations have shunned them. They feel pressure to remain in a closet, to wear masks, to deny their reality.

Yet my students don't want your pity. Nor do they want mere tolerance. They know that pseudo-acceptance changes nothing.

I think my students' perceptions and their request to you for equality are both appropriate and timely. I don't think that sexual orientation by itself is the problem. I believe the problem is that others do not accept this orientation nor do they appreciate this kind of diversity. Instead, they call it evil and prefer to keep it out of sight, closeted. Social workers should not be party to such ostracism and exclusion. I remind you of our professional ethics and accreditation standards.

The National Association of Social Workers, in its current Code of Ethics, asserts that "Social workers should act to prevent and eliminate domination of, exploitation of, and discrimination against any person, group, or class on the basis of race, ethnicity, national origin, color, sex, sexual orientation, age, marital

than 5000 couples will take part in "The Wedding: Now More Than Ever," said Perry.

"Participants will not only be able to celebrate their love and commitment in a memorable event, but we're going to make a powerful statement to the world and we're going to make history," added Perry.

Gays Organize in Mongolia

Mongolia has its first gay organization, TAVILAN (Destiny). The first group formed in response to police harassment and "Improper sentencing procedures that violated civilian rights", organizers said.

The 22 members have opened a small office in downtown Ulan Bator from which they plan to create a social network, communicate with foreign gays groups and educate the general public.

So far, they are offering a weekly social night and weekend basketball and volleyball games, and they participated in the RUN/AIDS for AIDS.

For more information, E-mail: Idre9@hotmail.com

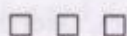
Switzerland Consider Couples' Rights

The Swiss Government has initiated a complex process that should result in recognition of Gay/Lesbian couple next year. The most likely outcome will be a Scandinavian-style registered-partnership law that grants most of the rights of matrimony.

On June 21, the legal commission of the National Council expressed support for registered partnership by a vote of 18-3 and rejected the notion of full gay marriage by a vote of 14-5.

A recent survey found that 68 percent of Swiss support legal recognition of gay partnership.

Any measure passed by lawmakers could be subject to a national referendum if 100,000 Swiss sign a petition demanding a say in the matter.



HOMAN-UK's Letter to the Home Office

Last May, HOMAN-UK addressed a letter to the British Home Office, reminding the British government of the hostile conditions and threats that face Iranian homosexuals. Homan requested that the Home Office favorably consider asylum application from Iranian homosexuals, pointing out that homosexuality in Iran is still punished by death.

21st May, 1999

The Home Office,
Immigration and Nationality Directorate (IND),
Block C, Whitgift Centre,
Wellsley Road,
Croydon CR9 1AT

Dear Sirs,

Since the Islamic revolution in Iran in 1979 homosexual Iranians have been systematically persecuted and executed.

In spite of international protests, Iran has not changed its law about the death penalty against homosexuals.

To defend the rights of and arouse public opinion in favour of homosexuals Iranians live, HOMAN-UK branch was formed in Dec. 1998.

With this letter we would like to draw your attention the threats and persecutions to which homosexual Iranians daily are exposed in Iran. That is the reason why so many of them leave their native country and apply for asylum in an open democratic society.

Homosexual Iranians are today the most exposed group and need, more than ever, sympathy and human kindness. Therefore we appeal to you, who handle asylum applications from Iranians, not to forget the above conditions in Iran today.

We will not forget those who show compassion to us today.

With best regards

HOMAN-UK

Copies to:

Nimrooz (a weekly Persian newspaper published in London)

Gay Times

Pink Paper

Homan magazine

persecution they'd endured on the grounds of their "sexual identity".

The two, who were not lesbians, claimed that they had been persecuted, abused and threatened in their home country because they were female: and feared that if they returned home, they would face continued harassment because of their "sexual identity".

Judges at the House of Lords, the highest court in the land, agreed that women in Pakistan were "unprotected by the state", were often treated like second-class citizens and would not receive the same protection from violence as Pakistani men.

During the course of the appeal, four of the five Law Lords conceded that homosexuals, too, could form a "social group", as many countries offer them no protection.

In a 4-1 decision, the women were granted the right to pursue refugee status under the stipulations of the 1951 Geneva Convention Relating to the Status of Refugees.

The Convention, to which Britain is a signatory, grants asylum to anyone who has a well-founded fear of persecution on the grounds of "race, religion, nationality, or membership of a particular social group".

The ruling could now benefit gays seeking asylum in the UK on the grounds of sexual orientation. To date, many have been rejected on the grounds that homosexuals do not form a "particular social group".

As reported in last month's *Gay Times*, a gay Iranian man is currently mounting a High Court challenge against a deportation order he faces, on the grounds that homosexuals do constitute a social group.

Gay Times, May 1999

Dyke princess flees to Britain

An Arab princess is in hiding in East London following her admission to her family that she is gay.

Latifa al-Khalifa, 21, was reported missing last week while in Britain on a shopping trip with her elder sister. The niece of the ruling Emir of Bahrain, she had decided she could not continue to live under the strict conformity of the Islamic state nor with the demands of her family, who would soon be expecting her to marry.

A spokesman for the Metropolitan Police said that they had found the princess safe and well last week within twenty-four hours of her being reported as a missing person. But she has since gone to an undisclosed address to stay with British friends amid fears she is being tailed.

Latifa was educated at the exclusive L12,000-a-year Westonbirt school in Gloucestershire before undergoing officer training at Sandhurst.

The princess, whose mother is the sister of the ruler of the oil-rich state, Sheikh Hamad bin Essa Al Khalifa, grew up surrounded by luxury in homes in Bahrain and Britain.

Around two months ago Latifa confessed to her mother that she was a lesbian. The reaction is reported to have been very negative.

Pink Paper, 4 June 1999, UK

The Wedding

Washington, DC - The world's largest-ever celebration of same-sex marriage will be one of the highlights of the Millennium March on Washington for Equality in April of 2000, one of the world's first human rights marches of the new millennium.

Recent setbacks in the last election in Alaska and Hawaii have fueled a new emphasis on same-sex marriage rights, according to the Rev. Troy D. Perry, founder and moderator of the Universal Fellowship of Metropolitan Community Churches (UFMCC) is the world's largest and oldest spiritual organization offering positive affirming spirituality to the gay, lesbian, bisexual and transgendered communities.

"The setbacks in the last election were only temporary setbacks in a long journey toward full civil rights for all people," said veteran human rights activist Perry. "We're going to continue to raise the visibility of this issue over the next two years."

As part of that strategy, Perry has announced plans for "The Wedding": Now More Than Ever," a public celebration and blessing of same-sex wedding celebration in history.

"Based on early response, I anticipate that more than 5000 couples will take part in "The Wedding: Now More Than Ever," said Perry.

"Based on early response, I anticipate that more

granted him leave to seek judicial review.

No date has yet been set for the review, but it is unlikely to be before August, at the earliest. Mr. Jawwad, who had been held in Rochester Prison, is now out on bail.

In a similar case two years ago, the Government caved in and granted indefinite political asylum to gay Iranian Mohammed Saddegh shortly before the High Court was due to hear his case. Had Mr. Saddegh won in court, it would have established in law that gay people do constitute a "social group".

Hossein Torkpour

Iran Shademan, Canada

On August 1, 1999 Montreal gay Pride witnessed a tiny number of Iranians in the midst of the sea of pride and self-assertion. Although Montreal hosts a fairly large Iranian community but so much to our disappointment there is very little sympathy with the cause of Iranian gay and lesbians. It is no longer a secret to the liberal world that the Iranian society by large is afflicted with the disease of homophobia. It is so unfortunate that the Iranians have acquired the tasteless skills of importing homophobia from Iran to the Iranian community in Canada. The irony is that the world is gazing upon the struggle of Iranians for democracy, human rights and freedom. But this struggle which is emanating from the main core of Iranian society is jealously excluding the homosexuals from the human race.

It is so rare to find Iranian individuals and organizations that are gay-positive. Montreal gay pride was an obvious example of this apathy of Iranians for their own gay and lesbian margin. It is often pointed out by the many experts in the field of Iranian studies that the regimes of the past and present in the history of Iran has been playing a tyrannical role in suppressing the minorities and margins of the core.

One can hardly disagree with that. But between these lines there hides a bitter reality that is needed to be mentioned. The Iranian community of Montreal on its own free will is homophobic. It practices homophobia through the politics of intimidation and terror. It makes one wonder that what truly is the roots and sources of oppression in societies such as Iran? For

that origin must be sought out in order to cure the larger homophobia in Canada particularly that which threatens the safety of gay and lesbians of Iranian origin. The Iranian-Canadian gay and lesbians wonder whether they will ever be safe, accepted and respected for who they are. As the humanity enters a new millennium one is urged to expose old and backward prejudices. For in this century of information and scientific paradigm it is inhuman to show so little knowledge regarding the most basic human instinct called sexuality.

Iran is known for the army of its philosophers and mystics, hermetic guides and enchanting poetry. It has a world class archive of esoteric knowledge of human spirit. And yet it is so tragic that within its cathedrals of thought and contemplation the very human element is not welcomed.

In our time zone the Iranian culture has become the source of an extreme schizophrenia where in one hand it ennobles the earth and the heavens, shades and shapes, colors and tones and yet is disgusted with the most beautiful creature of all-the human body. The contemporary Iran has shown very little sympathy for the humanist world. Iranian mind is still interested in a world where humans are branded with the grave sin of existence. For being a homosexual is to be a shade of Being. From the poetry of the mystics to their whirling drum beats there has been a consistency of homoerotic subtext that is buried deep in the folk memory of Iranians. Today that memory is forgotten and replaced with a vulgar prejudice typical to the anger of a mob.

In this juncture the question is what should be done? The answer is very clear. Zero tolerance for homophobia and no matter what kind of divine origin that homophobia might have.

The Iranian Queer Collective in Montreal

Landmark asylum ruling could benefit Gays

Persecuted gays seeking asylum in the UK have been given a boost by a landmark ruling by British Law Lords that homosexuals could be considered a "particular social group" entitled to protection under international law.

The ruling came in late March at the appeal of two Pakistani women seeking asylum in the UK because of

EDITOR'S COMMENTS

HATE CRIMES...

Those of us living in the U.S. cannot help but take note of the burgeoning epidemic of violence against gays, lesbians and transgender people in the past year. Since the harrowing news of the murder of the young Matthew Shepard in Wyoming, almost a year ago, it seems that news of hate crimes against our community are too often in the press - and not only in the U.S.; the bombing of the Admiral Duncan Club in London, where three people were killed, made headlines last spring. Internationally, there have been numerous other incidents of violent crimes against gays, lesbians, and transgender people as reported by organizations that monitor hate crimes and violence against various groups.

As our community continues to gain gradual political success and a greater public presence, incidents of violence may persist. Those of us who are personally familiar with accounts of violence and bigotry that have overrun Iran, are well aware that violence only begets violence. We must condemn hate crimes and violence against all groups and individuals and deplore the societal tolerance of any expression of hatred toward the queer community. We must support the efforts of the gay, lesbian, bisexual and transgender communities around us to pass hate crime bills and bring an end to violence and hatred directed at queers.

Parandeh

NEWS AROUND THE WORLD

Gay News, April 1999

Gay Iranian Challenges Deportation Order

by: Colin Richardson

A GAY Iranian asylum-seeker has won the right to challenge a deportation order, on the grounds that gay people constitute a "social group" which is entitled to protection under international law.

Mehrdad Jawwdat, 26, arrived in Britain in July 1997. He initially claimed asylum on the basis that he was a monarchist, but that claim was rejected.

In January 1998, he lodged a second claim, saying he had twice been arrested in his home city of Tehran for being gay. On both occasions he had long hair and was wearing make-up.

Mr. Jawwdat said the police assaulted him and that, the second time he was arrested, his nose was broken. The maximum punishment for homosexuality in Iran is death by stoning.

Last August, special adjudicator Charles Bennett

ruled that he did not believe many elements of Mr. Jawwdat's story. He added that, in his opinion, Mr. Jawwdat would have nothing to fear if he was sent back to Tehran, "as his hair is now short and he intends to keep it short" and "as long as he avoids wearing make-up in the street".

Mr. Bennett also ruled, "I am not satisfied that homosexuals are a 'particular social group' within the [Geneva] Convention." The Convention, to which Britain is a signatory, grants asylum to anyone who has a well-founded fear of persecution on the grounds of "race, religion, nationality, membership of a particular social group or political opinion".

Mr. Bennett said that he did not believe society "recognises homosexuals as a social group - anymore than it recognises, for example, smokers, persons who are left-handed, red-haired or have suffered the amputation of a limb."

Mr. Jawwdat took an appeal against this latter aspect of the ruling to an immigration Appeal Tribunal, and lost. But in February, the High Court

ISLAMIC PENAL LAW IN IRAN (2)

Approved by The Islamic Consultancy Parliament 08.05.1370 (30.07.1991) and finally ratified by The High Expediency Council on 07.09.1370 (28.11.1991)

Chapter One:

Punishment for sodomy

Article 108: Sodomy is sexual intercourse with a male.

Article 109: In case of sodomy both the active and the passive persons will be condemned to its punishment.

Article 110: Punishment for sodomy is killing; the Sharia judge decides on how to carry out the killing.

Article 111: Sodomy involves killing if both the active and passive persons are mature, of sound mind and have free will.

Article 112: If a mature man of sound mind commits sexual intercourse with an immature person, the doer will be killed and the passive one will be subject to Ta'azir of 74 lashes if not under duress.

Article 113: If an immature person commits sexual intercourse with another immature person, both of them will be subject to Ta'azir of 74 lashes unless one of them was under duress.

Ways of proving sodomy in court

Article 114: By confessing four times to having committed sodomy, punishment is established against the one making the confession.

Article 115: A confession made less than four times (to having committed sodomy) does not involve punishment of "Had" but the confessor will be subject to Ta'azir (lesser punishments).

Article 116: A confession is valid only if the confessor is mature, of sound mind, has free will and intention.

Article 117: Sodomy is proved by the testimony of four righteous men who might have observed it.

Article 118: If less than four righteous men testify, sodomy is not proved and the witnesses shall be condemned to punishment for Qazf (malicious accusation).

Article 119: Testimony of women alone or together with a

man does not prove sodomy.

Article 120: The Sharia judge may act according to his own knowledge which is derived through customary methods.

Article 121: Punishment for Tafhiz (the rubbing of the thighs or buttocks) and the like committed by two men without entry, shall be hundred lashes for each of them.

Note: If the doer is a non-Muslim and the subject is a Muslim, the doer will be condemned to death.

Article 122: If Tafhiz and the like are repeated three times without entry and punishment is enforced after each time, the punishment for the fourth time would be death.

Article 123: If two men not related by blood stand naked under one cover without any necessity, both of them will be subject to Ta'azir of up to 99 lashes.

Article 124: If someone kisses another with lust, he will be subject to Ta'azir of 60 lashes.

Article 125: If the one committing Tafhiz and the like or a homosexual man, repents before the giving of testimony by the witnesses, his punishment will be quashed; if he repents after the giving of testimony, the punishment will not be quashed.

Article 126: If sodomy or Tafhiz is proved by confession and thereafter he repents the Sharia judge may request the leader (Valie Amr) to pardon him.

Lesbianism

Article 127: Mosaheqeh (lesbianism) is homosexuality of women by genitals.

Article 128: The ways of proving lesbianism in court are the same by which the homosexuality (of men) is proved.

Article 129: Punishment for lesbianism is hundred (100) lashes for each party.

Article 130: Punishment for lesbianism will be established vis-a-vis someone who is mature, of sound mind, has free will and intention.

Note: In the punishment for

lesbianism there will be no distinction between the doer and the subject as well as a Muslim or non-Muslim.

Article 131: If the act of lesbianism is repeated three times and punishment is enforced each time, death sentence will be issued the fourth time.

Article 132: If a lesbian repents before the giving of testimony by the witnesses, the punishment will be quashed; if she does so after the giving of testimony, the punishment will not be quashed.

Article 133: If the act of lesbianism is proved by the confession of the doer and she repents accordingly, the Sharia judge may request the leader (Valie Amr) to pardon her.

Article 134: If two women not related by consanguinity stand naked under one cover without necessity, they will be punished to less than hundred (100) lashes (Ta'azir). In case of its repetition as well as the repetition of punishment, hundred (100) lashes will be hit the third time.

Punishment for pimping

Article 135: Pimping means that someone brings two individuals together or puts them in contact with each other for fornication or homosexuality.

Article 136: Pimping is proved by two confessions if the confessor is mature, of sound mind, has free will and intention.

Article 137: Pimping is proved by the testimony of two righteous men.

Article 138: Punishment of a man for pimping is seventy (70) lashes and exile from the place of (his) domicile for a period of 3 months up to one year and punishment of pimping by a woman is seventy five (75) lashes only.

Article 139: Qazf (malicious accusation) means that someone associates fornication or sodomy with a certain person.

Article 140: Punishment for Qazf (malicious accusation) is 80 lashes for a man or woman. ▲

participants at the annual meeting. This committee is responsible to allocate the group's budget, which consists of received grants, donations and membership fees. The committee also acts as central communicator, representing the group, networking, and making important decisions that would cohere all the chapters.

The second administrative level operates based on the particular goals and needs of chapters and the members who constitute them. In fact, once a chapter of HOMAN is established, its members can independently set their own agenda and determine their own activities. This flexibility allows room for many individuals with various interests and objectives to be active under umbrella organization of HOMAN. So, while certain members may be militant and politically active, others may be interested in socials and less seriously oriented activities.

HOMAN is growing rapidly. The devoted few, who founded the group, have managed to associate with many enthusiasts, who would like to contribute to the Iranian gay and lesbian liberation movement. Surely, anyone, who fights for basic human rights, is welcomed to share her experience with HOMAN. The only other active Iranian gay and lesbian group, Hasha (based in San Francisco), expresses interest in joining forces with HOMAN on certain projects [plans are being laid out for a joined all-purpose conference in the future]. International Gay and Lesbian Human Rights Commission (IGLHRC) wishes to offer assistance, within its own capacity, while it stands at the forefront of defending gay and lesbian rights in the world. A chapter of Homan is established in Los Angeles/California (believed to be home to about 500,000 Iranian immigrants); this should certainly be considered a unique opportunity to reach out more freely than ever to a large Iranian community.

Of course, with an increase in resources and offers for further cooperation at hand, Homan feels obliged to take more responsibility. What lies ahead for Homan is advancing its educational ambitions.

So far, "HOMAN" publication has provided the only thorough and uncensored version of HIV/AIDS related issues in Persian.

Much more is needed to be done in persuading Iranian Communities to comprehend the urgency of HIV/AIDS prevention education. HOMAN should definitely play an active part in this matter.

Other educational activities in the future would include organizing seminars, workshops, publishing essays on gay and lesbian topics, and increasing the visibility of Iranian gays and lesbians particularly amongst Iranian mass media.

Indeed, conducting the Iranian gay and lesbian liberation movement is not an easy task, while HOMAN faces political threats, challenges an extremely totalitarian religious system, and attempts to change strong values of a whole culture. Such endeavor demands genuine devotion of resourceful individuals, and generous contributions of institutions or people, who could satisfy its financial or practical needs.

Iranian gays and lesbians are quite far from even the mediocre freedom that their western siblings enjoy. Some may even comment that HOMAN's ambitions are too unrealistic, but one must realize that someday Iran's political order will change. Someday people will become more receptive of alternative lifestyles, and freedom may not seem so far away. Homan has only started a movement, that may require several decades to succeed.

It is now up to others to support the realization of HOMAN's vision.

What is HOMAN?

(The Group to Defend the Rights of Iranian Gays and Lesbians)

HOMAN is a group established in 1990 in Stockholm (Sweden) to defend the rights of Iranian gays and lesbians. For the first time in the history of Iranian people a number of Iranian gays and lesbians sat together to form an organization.

As a human rights group in exile, Homan strives to constitute an international advocacy contingency, in order to protest the gay and lesbians human rights violations in Iran. Presently, the fundamentalist Islamic government of Iran enforces the most severe punishments against gays and lesbians. According to Islamic Laws, Sodomy and Lesbianism are punishable by death. None of the adversaries of the Iranian regime has admitted or protested Iran's brutal treatment of gays and lesbians; even Iran's independent Human Rights committee has ignored the issue altogether.

Similarly, international organizations such as Amnesty International and Human Rights Watch have failed to challenge Iran's anti-gay enactment.

HOMAN began contacting and organizing activities throughout Europe and North America, wherever greater number of Iranian immigrants exists.

As long as the horrifying Islamic government rules Iran, the most practical gay liberation strategy for HOMAN is to raise awareness of the dangerous conditions threatening gays and lesbians in Iran through International campaign. Furthermore, HOMAN encourages international, influential organizations and personalities to speak out, and to press Iranian rulers to remove severe, anti-gay Islamic Laws.

HOMAN's most essential rule is to educate Iranian communities about the natural phenomenon of homosexuality. Unfortunately, in enforcing anti-gay laws, Iran's male-dominant and homophobic cultures

have strong bearings on religious authorities' fallacious doctrine. According to most Iranians (and this includes even those who have been exposed to more liberated, western cultures) homosexuality is sinful, immoral and unnatural. These homophobic assumptions, to a great extent, exist because of cultural obstacles such as the overbearing religious beliefs, the male invented social values, the consternation of openly discussing sexual topics, and the general illiteracy of Iranians.

In order to educate Iranian communities about the gay and lesbian issues, HOMAN group would have to constantly challenge religion, take political stands, support deconstruction of male-supremacy, and break social taboos by publicizing relevant sexual topics. Presently, the most effective, and practical means of achieving such educational goals is the "HOMAN" publication.

Each edition of the irregularly printed "HOMAN" publication addresses fundamental gay and lesbian issues with an approach that is sensitive to Iranian Cultures. "HOMAN" publication, as the first source of information to serve Iranian gays and lesbians, strives to compose an unprecedented body of gay and lesbian literature in Persian.

In addition to defending and educating Iranian gays and lesbians, HOMAN acts as a support group. Chapters and associated members of HOMAN attract and help many individuals, who struggle through their coming out process, or would like to explore their sexual identity within the boundaries of Iranian Cultures. HOMAN also offers legal assistance to those who seek asylum based on their sexual orientation.

As an international group, HOMAN operates within two independent, but closely associated, administrative levels. The first level includes an executive committee, that is selected by the majority of

Art and Literature

"David and Boris"
by Mehrnoosh Mazarei 48

"Gray Moments"
by Ghobad 50

Man in the Margin - "Mardi dar Hashieh" by Farhad Rastakhiz 51
Publisher: Nashr-e Kalaagh

Reviewed by Elham Gheytauchi, Doctoral student in Sociology at University of California, L.A.

Mardi Dar Hashieh is built around sexual and gender identity conflicts faced by its protagonist, a gay school principle. The protagonist plays his homosexual life in the confinement of his crossdressing fantasies at home. In her review of the book, Gheytauchi reminds us that despite the long history of homosexuality in Iran, Persian language literature of recent decades has been silent on the topic. She draws attention to parallels in how sexuality and gender are viewed and interpreted in the male dominated culture of Iran. Gheytauchi's review recommends a deep reading of the book with an eye for gender constructs rooted in socialization of boys and girls that in part lead to demonization of women and homosexuals.

Poems

An interview with the poet, Saviz Shafaie 64
by Ghobad

Queer Dancer - "Mardak Raghhaas" 64
Saviz Shafaie

I Dance - "Miraghsam" 67
Saviz Shafaie

Here and There

- An Iranian Mother's Letter about her Transexual Daughter 72
by Zari Ghasemi
- Love's Footprints - Sarah Setayesh 75
- Jokes "Tanz" 74

Publications received by HOMAN

Saadi's Gay Heart "Del-e Shaad-e Saadi" 22
 by Majid Naficy

Majid Naficy explores the pattern of love among men in the writings of Persian poet of the twelfth century, Saadi. Naficy's focus is on Golestan, (Garden) one of the two most renowned collections by Saadi. He argues that Saadi, unlike other prominent figures in Persian literature, did not devote his work to the love of God and hereafter. Instead, Saadi believed in the creative power of the "gardner" (baghban). The article first appeared in 1988, in Sweden in a publication on fatalism and male dominance in Iranian culture.

A View from Canada "Agar Yazd Door Ast, Gaz Nazdeek Ast"..... 30
 by Hossein Turkpour

In response to the Iranian Community's lack of support for the gay pride march in Montreal in August 1999, the author questions the convictions of pro democracy Iranians who turn a blind eye to gays and lesbians. Turkpour asks those who speak bitterly about the brutalities of the present and past regimes in Iran to examine and consider the plight of gays and lesbians, urging greater support for rights of homosexuals. If we can't bring human rights and democracy to Iran, he suggests that we live by those principles wherever we are.

Interviews

Parvaneh Zia, Ph.D. "Homosexuality, Family, and Society" 32
 by Albert

In a candid interview about the Iranian community's encounters with homosexuality and AIDS, Dr. Parvaneh Zia speaks of the challenges and rewards of working with HIV + Iranians and their families in the U.S. Dr. Zia offers examples of families' embrace of their HIV afflicted sons and uses her warm humor to offer insights into the coming of age of Iranian gays and lesbians who choose psychotherapy to come to terms with their homosexuality.

Henry Davidian, M.D. "AIDS: A Personal Witness" 37
 by Jamal

Henry Davidian, M.D., speaks of the initial decisions that led to his work with HIV+and AIDS patients. He speaks of the disease, its impact on patients, and the commitment required to fight and end the suffering caused by HIV.

An Interview with a Lesbian Couple 41
 by Parandeh

An Iranian lesbian couple in the Los Angeles area speak openly about their pasts, their first meeting, and the trials of creating a partnership. They speak of their families' reactions to their coming out and offer other Iranian lesbians an affirming message to have the courage to accept their homosexuality.

HOMAN Los Angeles is grateful to all the interviewees for agreeing to be a part of the issue 15 of HOMAN.

Contents in the Persian Language Section

| | |
|-------------------------------------|----|
| Notes from The Editor - Ghobad..... | 4 |
| About HOMAN..... | 8 |
| News from around the world | 10 |
| Reactions to HOMAN in London | 14 |

In December of 1998, HOMAN-UK sent a notice of the group's formation to a number of Persian language publications and various Iranian groups and organizations in England. Where possible, Homan asked Persian newspapers and magazines to publish a notice about the group along with a local mailing address where Homan could be reached. Two publications, *Kayhan - London* and *Nimrooz*, published tongue-in-check comments about Homan and homosexuality. Homan protested this trivialization of homosexuality in response letters to both publications.

The *Nimrooz* weekly and its editor Parviz Isfahani, made the honorable decision and re-printed the full text of the letter sent by Homan, with an apology for the initial slight. Their action confirmed their commitment to respect human rights of all. Homan salutes the weekly and hopes that *Nimrooz's* decision to voice Homan's perspective will be a model followed by other Iranian publications and groups.

On the other hand, *Kayhan-London* had a predictably bigoted response. The paper published another piece in May 1999, attempting to ridicule Homan. It used phrases and excerpts from Homan's letter to misrepresent the organization. It printed a childish piece that reads more like something written by young adolescents who are embarrassed and naive about sexuality and have no experience addressing complexities. Perhaps *Kayhan-London* will grow up some day and engage in responsible journalism with room for multiplicity of perspectives.

Features

| | |
|--|----|
| <i>The Beginning of the End</i> - "Aaghaz-e Payan" | 18 |
|--|----|

by Hamed Shahidian, Assistant Professor of Sociology

University of Illinois, Springfield

This article was first published in *Noghteh* Magazine, No.9, in July 1999.

Homan is grateful to Dr. Shahidian for permission to reprint the article that was dedicated to all students who have protested for equality and freedom in Iran.

Exploring the language of protest of the last two decades in Iran, Dr. Shahidian considers the elements that led to student protests at Tehran University last summer. He examines the slogans and messages of the revolutionary Islamic Republic and reminds us that the government's rhetoric of violence and martyrdom has defined its popular image. Dr. Shahidian recommends that in the path toward freedom in Iran those leading the way recognize the power of words and what is conveyed in the slogans that define and interpret the political process.

ENGLISH CONTENTS

What is HOMAN? 7

Islamic laws 9

Editor's Comments - Parandeh 10

Hate Crimes

News Around the World 10

- Gay Iranian Challenges Deportation Order
by: Colin Richardson
- Hossein Torkpour - Iran Shademan, Canada
- Landmark Asylum Ruling Could Benefit Gays
- Dyke Pincess Flees to Britain
- The Wedding
- Gays Organize in Mongolia
- Switzerland Consider Couples' Rights

HOMAN UK's Letter to the Home Office 13

A Call to Action - Ken Kazmerski 14

Gay Muslim - David Goldman 15

Halleluja - Vahm-e Sabz 19

Resources 20

HOMAN

HOMAN

A magazine of cultural and socio-political studies of Iranian gay, lesbian, bisexual, and transgender issues.

A publication of HOMAN with Persian and English sections.

Number 15, 1999, Editors: Ghobad (Persian Section), Parandeh (English Section)

All rights reserved. Copyright 1999 HOMAN Publications.

HOMAN publication is protected under the international copyright law.

No part of this publication may be reproduced or transmitted in any form by any means, electronic or mechanical, or by any information storage and retrieval system, without permission in writing from the publisher.

Photocopying parts of the publication for educational or human rights purposes is permitted with proper acknowledgment.

This publication is made possible with the financial assistance of the government of Sweden, the Health Ministry of Norway, and the members of HOMAN. We are grateful to our supporters.

- HOMAN is published on an irregular basis
- Material forwarded to HOMAN for publication automatically becomes the property of the HOMAN archives and is not returned to senders.
- Contributions must be accompanied by the full name and address of the author. Confidentiality or use of pseudonyms may be requested.
- HOMAN reserves itself the rights to publish, edit, or reject material.
- Copied material in this publication is adopted only for human rights purposes.
- We include all the references and credits for the materials used in our publication.

Financial contributions to HOMAN may be made to :

HOMAN, c/o RFSL, P. O. Box 3444, S-103 69 Stockholm, Sweden. Postgiro 635 2630-5 fd

Or may be directed to any local chapter.

Subscription rates for 4 issues (including postage):

135 Swedish Kroner if ordered through Sweden (within Europe)

170 Kroner for outside of Europe

\$25. U.S. for 4 issues or \$10.50 for single issues ordered within the U.S. (including postage)

Correspondence, suggestions, contributions, and subscriptions may be sent to:

HOMAN-FL P.O. Box 4431, Winter Park, FL 32793

or

HOMAN-LA, P.O. Box 480691, Los Angeles, CA 90048

HOMAN, P.O. Box 2879, N-0608 Oslo, Norway

HOMAN, c/o Hien & Fiets, Pulverteich 21, 20 099 Hamburg, Germany

HOMAN-U.K., BM BOX 7826, LONDON WC1N 3XX UK.

HOMAN

هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس‌گرایان ایران)
HOMAN THE GROUP TO DEFEND THE
RIGHTS OF IRANIAN GAYS AND LESBIANS



Vol. 1, No. 15, 1999

